

# در تخیل حجون

رحمت ناغاهی است چنین قرین ریج و لقب داشتن دور از صلاح و صواب است با وجود مقام سنیع سلطنت و پادشاهی و مکان بیسع تجرک  
 و شتر یاری و حصول مقتضیات تن آسانی و کامرانی نفس نفیس مایون را با شخص حسنیس او را تا بن یکت میزان سجیدن و با جمله زبردستی  
 بوطه جهالکت در افتادن اگر بحسب صورت طریق عدل و او پیودن است ولی در باطن خلاف مروت و مین با افتد ایت و هرگز خدای  
 با بختی راضی و خرسند نیست چرا که یک نفس مقدس پادشاه و در شرف و بهما مساوی و مقابل با هزار دیور نفس است از چندین کرور خلق کین  
 خداوند بحسب یافت تشریف سلطنت اندازد میفرماید ولی از زبردستان و رعیت و سپاهی هر یک را جان بمرض بلاکت و تباست با  
 از امثال و اقوان ایشان در هر نفسی بسیار و پیشترند با جمله خندان از اینگونه سخنان معروض حضرت سلطنت داشتند اسکندر اسلامت  
 است از اسب اصناف نمودند و بدین کلمات القای کرد و هر چه از آب و مشروب و خیره و همراه داشتند با او در سر باز بالوتی می آسایند  
 و نفس خود را بر اعدای رجمان بسند او تا کار بجای رسید که مشروب پادشاه هم تمام شد و کار بر خود اسکندر و سایر مهران سخت  
 افتاد که بچ شرف بهلاکت بودند و نفر سوار که بجای کهنیل آب از او و پیش رفت به سوی بادیه نگاهبونی نمودند کبار کبار چون بی  
 بتلی در نهایت عظمت و بزرگواری مسکمای خود را بر آب کرده شتاب بطرف اردو روی نهادند تا زودتر پسران خود که از  
 دیروز و شب در آتش عیش قرین تاب و تب گذشته بودند در این چون بجای اردو رسیدند اسکندر دید که می آید و بهایش از  
 فرط تشنگی و قف شراره بگریختند کباب میخورد است یکی از سواران فرزندان فراموش کرده خود خود را بر آب کرده بدست  
 گرفته نزدیک اسکندر آمد و نفس شده که از آن آب بیاشامد اسکندر خود خود آب را بدست گرفته اطراف خویش را نظر کرده سرداران  
 اغلب بهمان حالت خود دید بدون اینکه خود بلب خود رساند و در آن ترشاید آبرار کرده که چکوز می بیاشام که تمام سرداران  
 و سپاه و لشکریان من تشنه نظاره میکنند آبها را زودتر با و دود و سنان و باران خود برسانند و آنها را از ورطه هلاکت برانند و از  
 مرگ نجات دهد و آب بطرف حجون راند و شبها بکام آب رسیدند که در او ای ظلمات تاب حیات و خضر سرگردان بچشم  
 حیوان پاره فوراً کرد آتش بسیاری افزون شد تا بازماندگان سپاه بر اثر آتش خود را برسانند و مشا در صحرانند و پسند  
 که آب رسیدیم تا از شام این بشارت بجانان بجان نرسند تا آب رسد و زودتر از تشنگی این ندای بشارت اینر خود را از ورطه  
 هلاکت و گرداب فتنه نجات و منزل حیات رسانند و همی را نیز فرمود با شکمهای آب برد گیران زودتر برسانند ولی سرداران  
 تشنه و لشکریان از عطش سوخته بیکدیگر گفتند رنط رسیدند از فرط عطش چون سنبان چندان آب بخوردند که هلاکت چندان و غیر روان گزینان  
 در سر آب روان بیاد افتادند سه بر خاک هلاک میبازند و از رحمت و ناه و عذر از سفر و خیال جنگ و سوادی نام و نکت بتلی میآسودند  
 آتش فزون زیادی پیش از آنکه در کروز میدان جنگ نفش شود از فرط عطش و خردن آب زیاد مروزند اسکندر با آن تشنگی و تشنگی کرد  
 سواره اسپنداده تا تمام پاهت مانده رسیدند بعد برون چادر رفتند و عطش آب رود و عرض و عطش را سنجیده زیاده از آن دیدند که  
 بدون جسر نیوان عبور نمودند و از بخت زبون زود حوالی و سواحل حجون جنگی بود که آنجا آن بجای جبر آید و نه همراه اباب و آنست  
 و لوازم ایگار موجود بود و از اطرف نیز عزم اسکندری مانع بود که از چنین مانعی روی بر تافته آنکست حاجت کند لهذا امر کرد و همان شکمها  
 آب ریخته کرده بر شکم یک یک سرازان بستند و تا از حجون که تشنه و مدت شش روز با نیوسید تمام نگردد خود را گذرانند و مقیم حیات  
 و گرفتار نمودن بوس سردار و قاتل دارا گردید اسکندر خبر رسید که استیضاهم دست بوس که هم از وزاده همیان او بوده بعد از خبر رسید  
 اسکندر از حجون با داد آفرین و فارن جنیره سرداران دیگر مجاهد شده و متفق الزامی گردیده که بوس را دست بینه نزد اسکندر آرد  
 پس از مشاوره و گفتگو سرداران نزد در انجام این خیال حسن تدبیر و لطف ایثار چنین مصلحت دیدند که استیضلا آند و سردار دیگر  
 داد آفرین و فارن دست بسته جس نماید پس بوس را اطلاع داده که ایند و نفر خاین خدار بسکال به روزگار از در کفران و  
 خیانت و رانده حمد کرده بودند زاکر که بسکندرتیتم نمایند من بر یکیشان خبر یافته هر دو را گرفته حبس کرده ام تا چه امر شود بوس  
 صدق نمید و برانجید خود پس همراه او بجای دیدن ایشان مجلس روانه گردید تا بدست خود هر دو را محمول سازد و بیکه بدست  
 استیضلا و در حبس شده بیشتر از زبان کشیده که داد آفرین و فارن را گردن بزند که فی الفور هر سه نفر با هم بیدست شده بوس را  
 گرفته زنجیر کرد و شش نهادند و دست و پایش را بکنند و بستند و افسر کانی و جبهه سزوان را که از سردار آرد داشته و زیب  
 ناکرک به با و آرایش ووش با سزای خود کرده اسپنده بود از سردوشش برداشته و برابر بر بند اش سوار کرده با روزه

# در تحقیق جیون

اسکندر آورده استقیلا هم سر بخیر را گرفته پیاده و برهنه از حوالی اردو وارد و خدمت اسکندر آوردندش و عرض کرد پادشاهش خاتمان کویز  
 ک بیکه قبل صاحب و ولایت خود بر خیزد این است خاصه مثل چون نو پادشاهی در افتد و جارت کنند هر گاه در افتد سپه و در کار  
 چنین بنده او کفر از زور کار امید و ارادت نم که روح پاک در از ازواج افراک و عالم سوات بر زمین گریسته اجالت را شاهه و ملا حظه  
 نماید اسکندر استغیلا را مورد جسم و عواطف خیره اند و مشمول مکارم و عوارف ملوکانه ساخته چند آنکه سزا بود و بر ابونوش پس لبوس را  
 مخاطب ساخته فرمود که ای کافر منم و در خیم مفت ای با از دم کرک طبیعت ترا چه چیز نقل و لا محنت و غذاوند خود بدید کرد و چگونه را منی  
 افتد و م سبل دو دمان هم و قافل وارث و شفاه ملک عجم ندی و از به روی ا من جو در ابونوش این مصیبت و گناه بزرگ اتو دسے آیا  
 از غذاوند شرم کردی و از از دم و نهشته با پادشاه در آدینش و خون غذاوند کار خور را بختن عاقبتی و خیم دارد و غذا سبله البم  
 پس از ایند و نصیر بزرگ و منی بطیسه چون منی و این منت هوای جانا بنا نمودی و گستاخانه پای بجایگاه بسی پادشاهان ننادی و نشانی  
 و کمر و خیم پادشاه بیکانه مستول را که اید کار با جباران کسان و میراث شریاران ایران بوده زبب تارک و بر و زینت میان  
 و بیکرینا شایسته خیمت خود کردی لبوس اچو به ابرایا سخن کهنش نبود و قدرت جواب دادون در حضور اسکندر نه پس از مالت زیاد  
 زبان خیانت بیان بین بان ناموس با توره کنت اگر من طبع پادشاهی و منصب سلطنت خور را طبع و نخب بنداشتم کسی دیگر نبود  
 و سپه و شاه با ز برای سلطنت ایران و چند دفع خرتوسن از سایر احق بودم اسکندر و بیکرینم نمود برادر دارا که در سلطنت سرداران  
 اسکندر بود و حاضر فرموده لبوس باه ی سپه که بهر قسم بی وراثت باشد او را با مقام و قصاص شیشه دو دمان جم و فرقه محشره  
 پس سلطنت پادشاهان عجم روان پدیدش بر شاه و دروخ سازد پس خون خوانان دارا جمع آمده و برادر جهان فتح که پادشاه را  
 بیکانه نقل آورده بود و به خواسته شدن و نخواستن شورش را تبه تبه حیوانات کند شتند از جمله کارهای خوب اسکندر عزم شمش  
 بود و نتیجه و انجام این امر با آن مشقتها که بدیشان و لشکریان رسید

و نیز در زمان سلطنت ابراهیم کور خاقان ترک که قصد ایران نموده بود چنانکه مسطور استند ایم بعد از تسلطش بر مملکت عجم و استقرار بر  
 او رکنش پادشاهی که امور مملکت و رعیت را بوزیر خود محول کرده همیشه و عشرت مشغول شده و وزیر از توهم شکی جانتایش بعد از گذاره  
 مؤذن بهرام از هو و لعب بخیال انقض دولت وی افتاده بر سل و رسانش خاقان چین را از منصب بنیز ایران نموده وی با دولت و  
 چاه هزار سوار فرار و سپاه ابل کار را عسرم ایران کرد و بدون زحمت چنگ و استعمال آلات حرب از ترکستان گذشت از جیون  
 سرور نمود بدین امر او مستی مرتض جدید در ره سپهری کوثر و بهرام نه چاشتی سراز جواب مستی بر آورده بر او کتف شد و بار عالم داده و کلاه  
 عجم کتف از سر و نیز در سنا عاب شوم بیکت از مدت خود سخت بکند این گفت و با هم نگر چند روزه غایب گردید و بطرف تبریز آمده  
 بر او که گمان شد با معده وی از زنده سپاهیان و نجه و لیران ایران عا الغضله در گنا چون بر سر خاقان نخته در وقتیکه عرضیات امر از طرف  
 ایران عاب فرار در پنهان کردن بهرام خاقان رسیده در کال طیمان با با شمش و در نهایت با اجناسی شمش بودند و خود را با مکت  
 عا لند ایران میده نشند که بهرام هم شعله نوزان سنجکای برایشان حمله برده خاقان از خود بهرب تیغ نقل آورد و لشکرتش تربت رفته  
 در صحرا نطق شدند اگر چه در مملکت خازنم هم نگاشته اند

و نیز در زمان سلطنت پیرین و شپروان بواسطه برج و مرجی که در کار دولت راه یافت بود سلاجن اطراف و طوک همچو اطبع در مملکت ایران  
 نمودار و فی معیر روم بقیس آمده و جاسس اجول و عمر ازرق که از مشایخ عرب بودند کنار فرات آمده طایفه خزیمه امین و طالق از ناخت  
 نموده نسیب و غارت و برایش ساخته نیز سارده شاه خاقان ترک که خالوی هم نمز بود با سبب بهرام در جنگی بختیون که شته در باد عیس برات  
 اردوزده با با خیره با د نشندان مملکت اجلاس و صورت کرده صلاح چنین دیدند که با قیصر روم و اعراب و عوایف فر صلیح نموده از طرف آنها  
 اسوده گردیده فتوای مستنده و تمنا ساخته برداری بهرام چو سینه انگر با از ابلرف خاقان کسبل نموده چنانچه در تواریخ مسطور است و لشکر  
 متعلقه در پیوسته بنای مبارزت را کند اشته بیکت چو نیز بهرام چو سینه خاقان را زکار بر آمده از پای رآند و ترک نزاع و دفاع نمود  
 جان و جانرا وداع کرد و عکاشش مکتوئا و منلو با از جیون که شته راه نوران پیونده و بدان طسریق که در کتف قبت و ضبط است  
 بهرام با ایران که قصد سلطان مرجت نمودند

نیز در شتله عجمی زمان خلافت عمر خطاب که لشکر عرب ابراز اتمرا ختند و بهر نقطه سریش تا شته برود پادشاه ایران منسره ار کرده

# در تخلص ججون

پناه بخان برده بود وی نیز قصد حمایت او از ججون نمود. جنف بن قیس امیت هزار نفر سوار از عساکر عرب بکثرت خان که در آن زمان در ججون خان فرغین شد خان بکثرت با فدا لشکر بافش منظم و فوری شده روی از جنب برآید.  
 دیگر در ۳۸۱ هجری و پیش از آن بکثرت بگری عمر و لشکر با امیر اسماعیل سامانی در جوالی ججون دست بگریان شده محارب و صف نده افشند چنانکه اخبار خبر و سیر و قوم داشته اند بعد از غرور و خواست زیاد که امیر اسماعیل سامانی رسول و پیام از مسعود نموده که خداوند مملکتی و سیاحت و رفتی منبسط و رفیع تر از زمانی داشته امید که این زمین که کشت را ندیده انگاشته من واکه اری مسعود و سخنان وی نشیند با نهاد بیشتر از سوار صف آراء و خود مانع نمود اسماعیل نیز از هزار نفر سوار که بیشتر زمین و برکت درستی نداشتند و مخالف استیلا و چون کبر و دار و ایمنت گویند کارزار برآمد سب عمر و سرکشی آغاز نموده او را در میان کرده دشمن بر او امیر اسماعیل بسیار بیخ کارزار و شکیب کبر و در بروی دست یافت و صف و بیخدا از دستم غلبه اش برنده و مرده است که بعد از او سب بگردد نش بوداری او را بپسند آورده بهترین خود سپرد و با سایر سبهاها شمول از جنب و غارت شکران وی بود نه شدت کسکی و جوع خود را یکی از بهترین سر طویله انداخته آمد و پارچه کوشتی جبه او در سطل آب حوراب انداخته آتش در زیر آن نهاده و نیز برای آوردن نان سیره و ن رفت سکی بوی کوشته بنده آمد و سر و آب خوراب موده بطبع طعمه و انداخته و مالش سوخته سر بیرون کشید دست آن سطل در گردنش افتاده برداشته بدید عمر از این کار سخت انگیزندید و هر دو برالعت چو غای خنده است حالت گرفتاری خود و بنگار قتل و غارت سید از اظهار غای و عبرت و عبرت کن که چگونه قیامت عمل قیام کرده و دور دشمن را نگاه داشته وی جواب داد که خنده من هم از روی عبرت و عبرت است نه بخودی سبها و همین روز خواست از من بعضی رسا بکند چهار صد شتر جبه محل کهنه خانه کم است برست می کشد و اکنون می بینم او را سب که سبوت سپرد.  
 دیگر در ۳۳۵ هجری و پنج بگری بنجام مخالفت از امیر اسماعیل سامانی که از ججون که شسته در مرد و منفذ فتنه نشد بود و نیز بخوش آمدن دست داد.

تیر در ۳۹۲ هجری و نود و هفت بگری ایلیک خان پادشاه ماوراءالنهر قصد تخسیر فراسان از ججون که شسته با سلطان محمود محارب نمود و کشت یافت و روی از جنگ بر تافته مرجهت کرد و بمیان ل از دنیا رفت.  
 و نیز در ۳۵۵ هجری چهار صد و هفت نبال بکین پسر امیر و الی خوارزم که سلطان محمود نوبره بود بعد از غلبه سلطان محمود و استیلا بخوارزم و نبرت یافتن و الی خوارزم وی کشتی نشسته که از ججون عبور کند و خود را با منی رساند در بین عبور از ججون با یکی از معارف بینه آغاز ساخت و سایر معارف نموده ایشان هم در بر گرفته مملو تا باروی سلطان محمود برده سپردند و مورد مراسم و عنایات گردیدند و سلطان امر قتل وی فرستاده و هلاکش کردند.  
 تیر در ۳۳۲ هجری چهار صد و بیست و دو بگری در زمان سلطنت مسعود بن محمود طایفه سلجوقیان از ججون که شسته بیاید فراسان آمد و مکنی گرفته چنانکه شتر و غا در تواریخ ثبت و ضبط است.  
 تیر در ۳۳۱ هجری چهار صد و چهل و یک بگری که ابام سهروری و او را نا جوری سلطان مسعود بر آمده و غارت یافت خبر بکثرت سلجوقی در کنار ججون اعلان سلطنت و جانداری خود داده لوای پادشاهی و ملک گیری برافراشتند.  
 تیر در ۳۳۰ هجری چهار صد و بیست و پنج بگری سلطان طغرل برزم را که در کنار ججون بود مستوح نمود و یوسف کو تووال و حکمران آنجا را گرفته در سر پرده پادشاه بجنور آوردند و یوسف دست از جان شسته سخنان درشت و باخوش آغاز نمود سلطان امر بقتل فرمود و وقتی او را از چادر بیرون سپردند از دست روز بانان جلاوان خود را ساخته با بخبری که در فعل با شلوار داشت مردی سلطان جلا بر دحضار و خدام خواستند او را بگیرند مانع شوند سلطان بکثرت زد که دست از وی برارید که من خود او را بشنود کفایت میکنم و این روز گانه که پسروی دست خود داشت ده سه چوبه تیر بجانب یوسف انداخته بکدام بوی گرفت با آنکه سلطان در برابر او سر آمد اهل زبان خود بود در استنادی با عدل و عدل بود و کسی ندیده و نشنیده بود که وقتی تیرش خاک کند یوسف خود را سلطان رسانیده ضرب کاردی شاه را هلاک نمود و در بادیه های محوف سفر و حضر از مراحل با خطر سالم که شسته و در سر پرده خود بکار و کین گشته شد و با کار و خوین از بارگاه مسیرون آمده از میان مسران و سرداران عبور نمود و تا فراسی با تخاف بیخ کرب سرش را کوبیده نرم ساخت و بنگار هلاکش انداخت.

# درختن حجون

دیگر در ۵۲۳ با صد و بیست و چهار روز از سلطنت سلطان سمرقند احمد بن سلیمان طغان نوزده شورید و سلطان سمرقند  
او از حجون عبور نمود و سمرقند را محاصره کرد تا بعد از مدتی استیلا یافت و مغرب آورد .

بیز در ۵۲۴ با صد و سی و پنج روز از سلطنت والی سمرقند بازمی‌گشت برافراشته بود و در عرض مسیح مدت شش ماه در سلطان  
سمرقند که از حجون عبور کرده بودند معطل داشت با لافزه شهر سمرقند تسلیم شد احمد سلیمان را در محله بناده عزت سلطان آوردند و سکه  
سلطان از خوشی در گذشت و پسرش نصیر خان را والی سمرقند ساختند .

در ۵۵۵ با صد و پنجاه و یک سلطان سمرقند که مدت چهار سال بود نزد طغانه غزاسیر و موسی و سبکتگین بود امیر احمد قاجا که زنده  
چند کشتی در حجون حاضر کرده سلطان را برای گردش و تفریح روزی با بردها میبردند با هم شکار کنان و در حجون آمد و گشت و در آن  
که در کین پنهان کرده بودند غلط از کین سیر و ن آمد سلطان و کین خواص را از دست خوان و پاسبان مستخلص کرده در کیشنا  
ش نماند از حجون که ششده بیاد تر آمد از آنجا برورفته مالک گردیدند .

بیز در ۵۶۶ ششده و هفتاد و هجری قمری بود و پادشاه ایبک در سرداران چنگیز خان با سی هزار لشکر تا از بغداد سنجبر جوارزم و در سمرقند  
خوارزمشاه و اندام و فرایا مالک پادشاه آمد و حجون که ششده .

دیگر در ۵۸۱ چنگیز خان در سمرقند از حجون با سپاهیان خود خوار و لشکران خود عبور کرده بایران آمد و در پانزدهمین سال  
با و راه هند در سمرقند اتفاق کردند .

در ۵۸۵ پنجاه و یکش و در پنج ماه کوفان از طرف مکه فغان برادرش بقصد سنجبر ایران و کوشانی سبکتگان آمد و حجون که ششده بان  
بقصدی که مشر و عا در تواریخ منبسط است ابن صفی را استقامت و بعضی در (۵۳) پنجاه و سه نوشته اند .

در ۵۹۲ پنجاه و دو خورشید در کن الدین رئیس ماعده که در قتل الموت بچک لشکر بنا در جنگ کوفیان گرفتار شده بود در آن  
اردهی کوفیان پوی مسکوتان بنو کسان بداشتند در فرازم بار در رسیده از طرف مکه فغان آمده و او را مرگت دهند  
تا قتل کرد که در ایسم نفیض نوزده آنکه در حضرت فغان از حضور پادشاه در شاهی مرگت کنار رود و حجون خون بخش بر نهند و رسته  
حیاتش از هم بگینند .

در ۶۰۵ با صد و هفت و پنج بهار امیر حسین نوبان امیر صاحب فغان امیر نمور کورکان که از سپاه و لشکران فغان  
سخت خورده بودند از حجون که ششده بجوالی بلخ بایان بورت وارد کرده بعد ایش در تواریخ منبسط است .

بیز در ۶۸۲ با صد و هشتاد و دو امیر نمور از حجون بقصد سنجبر و استیلا و فتوحات خراسان با استعداد و لشکران عبور نمودند .

دیگر در ۸۰۸ مشقده و هشت و بیست و یک کورکان از حجون که ششده و با سبکتگین سلطان کورکان مصاف داد .  
در ۸۱۱ شش و هفت و یک بعد از فوت بیزا ابوالقاسم یار در شهر مشهد امرای خراسان سلطان ابوسعید را که در سمرقند سلطنت  
داشت سلطنت کل خراسان اسند ما نمودند و وی نیز در میان اسال از حجون که ششده به راه آمد و بلبس نمود .

بیز در ۸۰۵ شش و پنج در جمادی الاولی سلطان ابوسعید کورکان بنی سبکتگین جو سک که بخمال خود سری بنای سبکتگین  
که ششده باغی شده بود از حجون که ششده قده شاه رنجده را محاصره نمود که در این بین بزرگان و شورش سلطان حسین میرزا در سمرقند  
و عزیت وی بخراسان مسوع افاد سلطان ابوسعید بجهت او از حجون که ششده بار خراسان آمد و کثیرش در کرده .

و نیز در ۹۰۰ سلطان حسین میرزای کورکان بقصد مسازجه با خبر شاه که در قتل قده (کنن در) سخن شده بود جبری بر روی  
حجون بسته که لشکران خود را عبور دهد و آن جبر در حوالی اولیج بسته شد ولی شدت طغان آب وقت جریان باغ عبور لشکران  
شده جبر را منقطع و از سبقت منقطع نمود سلطان حسین میرزا در شایه مفرد داشت در موضعی از مواضع شد که جزیره داشتند باشد جبر بسته شود  
با یعنی که بسته جزیره در وسط باشد و در منزل آراب عبور نمایند که قسمی از لشکر از جبر که بنده عرض نظر اقطع کرده سرشس جزیره  
دارد شده و رو شوند در جزیره و مجتنب شوند و آن شجره جبر را کشیده طرف دیگر جزیره را با صل مطه و صل نموده بتلی از شیب  
دو شونه که فاصله جبر کمره با صل نزدیکتر از خوف و خطر دورتر باشند چنین نقطه باقیه باجاش ششده ششده از ساحل طرف  
جزیره وسط جبر بسته سلطان و لشکران که ششده بیان شط جزیره دارد و شجره اجمع شدند و توقف نمودند که روزانه

دیگر جها

# در تحسین حمیون

و کبر سر را از این طرف حاصل بخیزد و آلفظ جزیره با صل را وصل کرده عبور کنند معان غروب شدن و جماعت اردو که جزیره وسط شطرا باشد و بخیاں چراغ آزادی خود از شط عبور کرده با نظرف که فرد از جهت جبر باید رفت گذشت معلوم شد با معانیت جبر هم میتوان گذشت و علی اعلی از آب که گشته تا شام تا با صل رشتند وقتی که در جزیره و آن طرف آب دیگر کسی تاغ نمانده بود و چون طغیان و شدت یافت که تمام جزیره آب فرو گرفت که اگر آن شب ساعتی هم برزاد لشکران در جزیره مانده بودند تمام جریبا قانع شده بودند

۹۱۲ در ۱۲۸۸ هجری بمش محمد خان شیبان از پیک از حمیون بقصد تبریز خراسان بلکه کعبه ایران گذشت .

۹۱۳ در ۱۲۸۹ هجری از حمیون که گشته نام بر جان نامتند و از نوب و فارت تقصیر کردند و بدین الزام برزای کورگان انباشت اسمعیل صفوی که در تبریز بوده بود و محمد خان الی مدود و اینان تاخت و از نموده و تمام مساحت خراسان را مسخر کرده استبداد و تسلط و اقتدار یافت .

۹۱۴ در ۱۲۹۰ هجری قاجار در بیدارنگت دادن شاه اسمعیل صفوی سپاهیان شاهی پیکت خان اوزبک را در محمود آباد در و کشتن او را بدین واسطه در انظار خوانین اوزبک و شاهزادگان کورگان علی عظیم یافتند و امر او را در شروط مصالحه بدین خواه و احکام شاه نمودند و در ۹۱۷ هجری بمش محمد خان شیبان در خراسان راه انجام داده و امیر شاه چنین با تمام رسب کرده و حمیون سر قد و فنور میان حملت ایران و سهند توران باشد و نوشجات و اسناد حکم از طرفین رد و بدل شد .

۹۱۸ در ۱۲۹۱ هجری بمش محمد خان شیبان که در کار امیر نهم شاهی که از قبل شاه اسمعیل و الی خراسان بود و وی داو خوانین اوزبک بقصد محمد کرده از حمیون که سرحد و تدا بین مملکتین بود تجاوز نمود و طغیان کردند و هرات و نامتند تیرانده و اکثر بلاد خراسان را ویران و پارس پاس چور و حدوان نمودند و امیر نهم نامتول گردید و بعضی هستان شاهی رسیده شاه اسمعیل هم با لشکری هزار بیستم بیکار روی بخراسان آمدند و در همین راه و کان قندهار آمدند و افات کردند خوانین اوزبک آب مقاومت نیارود روی بر تاخت و از حمیون که گشته بود اسک فرار شتافتند و بهر تبت رفته متفرق شدند و حکمران مملکت خراسان در عوض امیر نهم مقتول امیر جدید باقی نمودند و در ۹۲۸ هجری بمش محمد خان شیبان که در بیدارنگت گذشت عبدالله خان اوزبک از حمیون که گشته و هرات را محاصره نمود و بعد از دو ماه سرگردان به سبل مقصود مراجعت کرده و با و راه انبر شتافت .

۹۳۵ در ۱۲۹۵ هجری بمش محمد خان شیبان که در کار امیر نهم شاهی که از قبل شاه اسمعیل و الی خراسان بود و وی داو خوانین اوزبک بقصد محمد کرده از حمیون که سرحد و تدا بین مملکتین بود تجاوز نمود و طغیان کردند و هرات و نامتند تیرانده و اکثر بلاد خراسان را ویران و پارس پاس چور و حدوان نمودند و امیر نهم نامتول گردید و بعضی هستان شاهی رسیده شاه اسمعیل هم با لشکری هزار بیستم بیکار روی بخراسان آمدند و در همین راه و کان قندهار آمدند و افات کردند خوانین اوزبک آب مقاومت نیارود روی بر تاخت و از حمیون که گشته بود اسک فرار شتافتند و بهر تبت رفته متفرق شدند و حکمران مملکت خراسان در عوض امیر نهم مقتول امیر جدید باقی نمودند و در ۹۲۸ هجری بمش محمد خان شیبان که در بیدارنگت گذشت عبدالله خان اوزبک از حمیون که گشته و هرات را محاصره نمود و بعد از دو ماه سرگردان به سبل مقصود مراجعت کرده و با و راه انبر شتافت .

۹۳۵ در ۱۲۹۵ هجری بمش محمد خان شیبان که در کار امیر نهم شاهی که از قبل شاه اسمعیل و الی خراسان بود و وی داو خوانین اوزبک بقصد محمد کرده از حمیون که سرحد و تدا بین مملکتین بود تجاوز نمود و طغیان کردند و هرات و نامتند تیرانده و اکثر بلاد خراسان را ویران و پارس پاس چور و حدوان نمودند و امیر نهم نامتول گردید و بعضی هستان شاهی رسیده شاه اسمعیل هم با لشکری هزار بیستم بیکار روی بخراسان آمدند و در همین راه و کان قندهار آمدند و افات کردند خوانین اوزبک آب مقاومت نیارود روی بر تاخت و از حمیون که گشته بود اسک فرار شتافتند و بهر تبت رفته متفرق شدند و حکمران مملکت خراسان در عوض امیر نهم مقتول امیر جدید باقی نمودند و در ۹۲۸ هجری بمش محمد خان شیبان که در بیدارنگت گذشت عبدالله خان اوزبک از حمیون که گشته و هرات را محاصره نمود و بعد از دو ماه سرگردان به سبل مقصود مراجعت کرده و با و راه انبر شتافت .

۹۳۳ در ۱۲۹۳ هجری بمش محمد خان شیبان که در کار امیر نهم شاهی که از قبل شاه اسمعیل و الی خراسان بود و وی داو خوانین اوزبک بقصد محمد کرده از حمیون که سرحد و تدا بین مملکتین بود تجاوز نمود و طغیان کردند و هرات و نامتند تیرانده و اکثر بلاد خراسان را ویران و پارس پاس چور و حدوان نمودند و امیر نهم نامتول گردید و بعضی هستان شاهی رسیده شاه اسمعیل هم با لشکری هزار بیستم بیکار روی بخراسان آمدند و در همین راه و کان قندهار آمدند و افات کردند خوانین اوزبک آب مقاومت نیارود روی بر تاخت و از حمیون که گشته بود اسک فرار شتافتند و بهر تبت رفته متفرق شدند و حکمران مملکت خراسان در عوض امیر نهم مقتول امیر جدید باقی نمودند و در ۹۲۸ هجری بمش محمد خان شیبان که در بیدارنگت گذشت عبدالله خان اوزبک از حمیون که گشته و هرات را محاصره نمود و بعد از دو ماه سرگردان به سبل مقصود مراجعت کرده و با و راه انبر شتافت .

۱۱۵۲ در ۱۱۵۲ هجری بمش محمد خان شیبان که در کار امیر نهم شاهی که از قبل شاه اسمعیل و الی خراسان بود و وی داو خوانین اوزبک بقصد محمد کرده از حمیون که سرحد و تدا بین مملکتین بود تجاوز نمود و طغیان کردند و هرات و نامتند تیرانده و اکثر بلاد خراسان را ویران و پارس پاس چور و حدوان نمودند و امیر نهم نامتول گردید و بعضی هستان شاهی رسیده شاه اسمعیل هم با لشکری هزار بیستم بیکار روی بخراسان آمدند و در همین راه و کان قندهار آمدند و افات کردند خوانین اوزبک آب مقاومت نیارود روی بر تاخت و از حمیون که گشته بود اسک فرار شتافتند و بهر تبت رفته متفرق شدند و حکمران مملکت خراسان در عوض امیر نهم مقتول امیر جدید باقی نمودند و در ۹۲۸ هجری بمش محمد خان شیبان که در بیدارنگت گذشت عبدالله خان اوزبک از حمیون که گشته و هرات را محاصره نمود و بعد از دو ماه سرگردان به سبل مقصود مراجعت کرده و با و راه انبر شتافت .

چنان شریعت از ناورد انبر و ندای بزرگ و امرای سترگ از آنجا برخاستند امیر ظاهر ابوالمظفر ابن محمد التاج که

# در تحقیق حایم

حکیم قسطنطینی قصبه دوا علاء را در مرجع گوشت و گوشت پخت و پخت استخوان آن و ابو منصور سینسی پیش از قسطنطینی مزاج او بوده که کشتن نام وی بسیار است که دست غلام گشته شده قسطنطینی در این باب گفته تا از زنده مرجع نو دستینی در گذشت ز او این نودول گفته چنان گردانند هر کس بای که سر کور دستینی برسد که برسی ز آن سرین نوسن کوی هزار  
 نبت شربت در میان کثیر و چین نادر حنوک گفته سنگ نبتی به یک مغزوش دیگری گفته بود بریزد سیبغ و راع سنگ نبتی به حال سنگ نبتی را به آنجا نوب کرده اند  
 سیبغوش پسر کباب شاه ده بعد پادشاه بود که در در او نوسن نوز سه ساله که کوبه در از شکارگاه موسوم به غوی آورد بود و از اولاد که سیبغوش بوده در ستم زال سیبغوش را زینت کرده و قصه عاشق شدن سودا به زن کباب و سس بر او دشمن کردن وی و آتش رفتن او بسمه نوسن او در رخ انعام در صحرای قریب بگردد اگر که معروف با بر فوه که در فارس واقع شده و حکایت و عشق نزد او سیبغوش و دامادی وی گشته شد نش بهایت که سیبغوش در تواریخ مضبوط است حکیم فرموده هر چنگ جان سخت پیوسته شد سیبغوش بچنگ اندرون گشته شد کون اندر آمد بر وی زین سر آمد بر او نوج و نخت و کین یکی طشت بنیاد زین برش بجز بعد از آن برش خواجده فرموده شاه ترکان سخن بدینان بشنود شرمی از سطله خون سیبغوش با او بری رستم زال به از شنیدن قتل سیبغوش سودا به را از حرم کباب و سس بیرون کشید و شکم درید و احد بر ایاری چون و سپه انبوه بعد با سمران و سرداران ایران لشکر بخجرت خواجده سیبغوش ترکان کشیده و قاص شد پیانوده همه را کشته و کشتن در ایران ساخت به قتل و مو قسطنطینی عم سلوک نام یکی از اجداد سلاطین سلجوقیه بوده که نب او با فراسیاب پسریده و این طایفه سلاجقه سلاطین حبیب اللهدر عظیم ایشان بر کور بوده اند

ترو نام شهر مشهور قریب بر خراسان سالها دار الملک سلاطین سلاجقه و پای تخت مامون عباسی و مر و شاه جهان نیز کوشید و شیخ فرود طیبی پرچم در مر و بود که در باغ دل فاش سر بود و خراسانان فرود کوشید و فرود و فرود در چند منزل مر و است که مر فاش نیز کوشید حکیم زجاجی گفته با کام در مر و دشمن کشت از آن پس که شد روز کایش درشت  
 سمرقند نبت معروف و نبت معروف است و از جنات ارفیه و نبات و در خوشی آب و هوا به بنا و شهرهای از سر در آن به از این شهر گرفت و غراب و مندم کرده سمرقند عالی را با نبت که آباد و همور کرده باشد و اصل نامش شتر کند که نبت سمرقند شده و سلطان مسعود قزوئی سال قصبه کار او سمرقند و تخم فرسان و مسدان کرد و حکیم ابو الحسن قسطنطینی در تحقیق سلاطین تخم سمرقند و سمن معروف داشته فرموده پسر قسطنطینی و شاهای ایران شاه سمرقند نبت است آباد بگاه خاکه چون کوشید هر گاه سنج رخ روز بچنگ دشمن وارون کشید بخت پناه تخم فرموده بود چنین گفت و همان شد که بر باد از خانه باز شد

## حایم

حایم وقتی آباد تر از حال بوده در این زمان قصبه سبزی است دارای قصبه و بروج و باغستان زیاد و در سلطان روی تپه مرتعی قصبه طرابلس است و عالی از کنگه چهار شهره دور دارای ۳۰ برج در فاصله هر برجی با برج دیگر ۳۰ ذرع است و دوره بروج تفاوت از ۲۰ ذرع الی ۳۰ ذرع میشود و این قصبه روی تپه نارین طوس شهرت و چهار برج دارد و دوره آن سیصد و پنجاه و قطر دیوارش ۳ ذرع و ارتفاع سردر ۱۴ ذرع و ارتفاع سایر بروج و حصارده ذرع عرض فضای قصبه ۸۳ ذرع و طول تقریباً صد ذرع فاصله هر برج ۲۱ ذرع و دور هر برجی سینه ۲۱ ذرع سواى دوره برج سردر که ۳۵ باشد و در این قصبه خندق بعرض ۴ ذرع حفر کرده اند و دیواری کلی ارتفاع سه چارک دور این خندق کشیده اند و قصبه را حفر دارد و سکنه مرتب از ده طایفه اند طایفه مصلوب که از طوایف کرایلی کاپوشند که در عهد شاه شید سعید افغان شاه طاب شاه از آنجا کوچ کرده اند طایفه کج طایفه عرب که از عرب جهای شاپورو و بطام اند طایفه اوزبک که از خوارزم آمده اند طایفه ساگری که اصلاً بخارا هستند طایفه قرانی طایفه سادات حسینی معروف بشیخ الاسلام طایفه رمضان و بزرگان کرایلی هستند و در زمان نادر شاه از کاپوشند به آنجا کوچیده اند طایفه حاجیان طایفه و صفایا بهشت مسجد دارد و مسجد چنان بسیار حکم و با اجر و سکت و کج و درون آن باخت و گل و گچ ساخته شده بسیار قدیمی است

# در تحقیق جاسم

صحن آن ۲ ذرع و در طرف غربی و شرقی و جنوبی آن صندل های بسیار دارد که تقریباً دو بیت نفر میگذرند  
 برای رستگاری است صندل مزبوره دارد بالای این صندل که کتب مشهوره است ۳ آجر کاشی نصب شده در روی کتب است  
 که دو کتب آن کتب نوشته شده است **فلاک** در کبرف ع لقا کبرف و همان صورتی شبیه مجرا و تخته شده با خطی  
 در گوشه دیگر آجر نوشته اند خدای بر آن بنده مسلمان و زیر این عبادت در کار بر خیز معروف و با این تر از آن در هم مردم  
 زیر پله فستق آن در آجر وسط که سفید است با خطی بر خیزه لفظ یا آمد در بالای آجر نیز طرف دیگر **لا اله الا الله** نوشته  
 رسول الله و در زیر سرش سوره فاتحه الکتاب بعد سوره توحید در زیر پله پنج ۲۰ سنج و سیم و هفتاد این آجر با در محل  
 دیگر آنجا آورده نصب کرده اند آن محل را به علم که چه مکانی نبوده یکی از دو دروازه که خارج نبوی قبرستان کند است دو بنده  
 کند در آن است که یکیش معروف بنده خواججه هزار است مرتب ۹ ذرع در ۹ ذرع و ارتفاع کتبش نیز ۹ ذرع از یک و سنگ  
 و آجر ساخته اند و فبری به ذرع طول و یک ذرع و سه چارک عرض در آن است بالای قبر آجرهای کاشی سبز از چینی سبز منار کاش  
 و آیات شریفه قرآنی در بخت باکل و بونه روی آجرها بر خیزه رسم شده و می چون افغان این آجرها در دو مرتبه رسم نموده اند  
 از زیر افغانه و آیات بیدکات درست خوانده می شود و بقدرت که بر کتب از آن آجرها مجرای حکمتی بر آری بل برزی در  
 و بقدر دیگر که بنده آن خرابت یعنی مردم جاسم بنده سنگهای محاری شده این بنده خصوصاً قدری از آن آجرها کوه اند و دارای چهار  
 صندل است در چهار طرف با پشت راهرو و خط سنگی در این بنده اند بر کج بیرون آمد که بر روی آن نوشته بود **المحرم المقهور** آجرها در  
 اسب التیبه الواسل مجرای خدایه کمال حصول جاسم کذب و جو و شنوگ و بنی سوجان در حق و عزیزه و غیره رسم دارد  
 و در کوههای اطراف از قاع و درشت کور و آب و فتنه بنده طرف جنوب شرقی جاسم کور است که کتب کرکان و کتب بنده  
 چون را از این کور بسیار از غایت رتبه سنگ بسیار مانده در این شهر است که قطر دایره بر کتب ۲ ذرع و ۳ چارک و سخن  
 که ذرع چون توده بخار در این جا مانده حرکت سنگت بین عظمت معلوم نیست باید بوده و محل نقل است با آب نیا دانه می از جا  
 مرتفعی میرنجه و اسباب حرکت این سنگها بوده اطلاقت چهل اسب لازم است بد حرکت این سنگها از مغرب جاسم یکی بدو  
 جاسم است که در اسفهان نشو و نما کرده و در شرای معروف باشد بنهم بجوی و شاکر محمد الدین همک شیرازی است و در  
 متفق مشری دارای رتبه عالی و بالغات خواججه شمس الدین محمد جوی صاحب دیوان مخصوص و این رباعی را در معراج و توان گفته  
 در با چو محیط است و کتب خواججه نطق پیوسته بگردن خط بر روده او که در دوون و وسط دولت زده خدای کسی  
 بخلط خواججه این رباعی صفا و فرموده سید بر بنده چون بنده خط کار از بسیاری بنده بسج خط از کتب خاص بنده از  
 جای خط چو این بدیدت آرزو خط و کمال قدرت در الدین جاسم در شرح قصیده ابو الفتح یعنی که معروف بنده  
 احکم است معلوم شود در حالتی که آن قصیده را نظار حسبه کرده و هر بنی رباعی و این بنده قدرت است نمونه را برت  
 از آن در این محل تا بر بنده نوشته معلوم شود زجاده المرکبه فی دنیا و نقصان در وجه غیر محض الخیر خیران ترجمه  
 بر کمال که زوایات بر نقصان است سودگر بهر کوزه بنده خیران است و کل وجدان خط لایقانه فان معناه الخیر  
 خندان ترجمه تو هر آن بهره که با به چو بنده نشو بود که شمر از ره منی که حقیقت است **یا غامر الخراب الدهر عجبدا**  
**یا الله هل خراب العمر عمران** بکنی خانه ویران تو بعد جد خراب خانه عمر عمارت کن کان بر است  
 نیز از علمای جاسم که با قوت عمومی در بجم البلدان ذکر کرده یکی ابو القاسم عبدالعزیز بن عمر جاسم است که در سال ۱۲۰۰ هجری  
 وفات کرده دیگری ابو اسحق ابراهیم جاسم است که جذبی در مسجد جدیدش کور بندر بس علم حدیث مشغول بوده و در سال ۵۱۴  
 هجری و چارده گذشته است بن هزار الاهیازی که مشغول در ظاهر جاسم خوب باوست ترجمه او اشعار از اینها است  
 ابو الحسن علی بن هزار الاهیازی از عالم اصحاب ائمه الهما است حضور پر نور بنامین الاثمه و ضامن الاثمه ابو الحسن علی بن  
 حضرت ابو جعفر ثانی محمد بن علی و امام همام ابو الحسن الثالث بن محمد علیهم السلام در باقی شرح احوال و ترجمه اخبار و  
 از علامه علامه علی و مستقی المقال ابو علی همدانی و سنج قدرت استر بلادی در حال ابو العباس احمد بنیاشی و جاسم  
 نامی شهید شیری و غیر ذلک بنظر رسیده یافت و حدائق و حدیث و صدق لغت این بزرگوار مورد اتفاق است

# در مختصر جہرم

و اصلاً از تہ مجسم و مردم ایران شہاری آید پریش منبر کیش ترسایان داشتند و در زبده و ورق می نشستہ از نواب ملک اہواز اورا توفیق نصیب افتادہ بشریف اسلام فایز گشت و پیرش نیز بصیر سن و عداقت عمر مسلمان شد این منبر در اندازہ بار ہوازم و کالت امامین ہامین ابو حنیفہ ثانی و ابو الحسن ثانی قیام داشتہ و باقد حقوق اقدام سبکہ و حمد و سپہ بن نصیر گفتہ است کہ قبل از علی بن ہزبار و کالت باجد آمد بن جذب بود چون او در گذشت پسر منبر بار بجم امام بجای او نشست و در کتاب مختار است کہ علی بن ہزبار در اصل از اہل ہندکان بودہ کہ قریب بہت از خاک فارس و ساکن اہواز شد و عادتش چنان بود کہ در عبادت امرش تمام دو سبتا از حضرت اری مثلت مینمود و در اکت تصانیف بسیار است کتاب الوصوہ کتاب الصلوٰۃ کتاب الزکوٰۃ کتاب الصوم کتاب الحج کتاب حدود کتاب الہیات کتاب عقوبت و التذیبر کتاب التجارات والا عارات کتاب المکاب کتاب التفسیر کتاب الفضائل کتاب المثل کتاب الدعاء کتاب المروہ کتاب المزار کتاب الرد علی الغلات کتاب اموارث کتاب بھمن کتاب الشہادت کتاب بعضا من المؤمنین کتاب اللعالم کتاب النقیۃ کتاب البصیہ و الذبیح کتاب الزہد کتاب الاشریہ و غیرہ و غیرہ و فی جہرم جزو بطنام و کاپی جزو استر آباد بودہ و از آثار معلوم میشود کہ بخورد و مختلفات آن جزو جہرم بودہ .

**جہرم** شہریت از فارس از شہرهای قدیم پیش از اردشیر بابکان معمور بودہ ہرگز نام حاکم انبارا کہ پادشہ فرماقت افتادہ اردشیر اورا قتل آورد جہرم و تب و دار بگردن او ارسیر از آبادان بودہ اند در شہر نیم جہری سپاہ اسلام ابن بلادر اشرف شدہ در سال ۳۰ سی اسلہ شہر استخر اقل کردند و استخر در آن کردیدند نیز پاپا کرد بودہ یعنی شہر پارسایان و پرنیزگار و پاکان بودہ بن بدیع پارسا و بعد پارسا معریش فنا کردیدہ و از آنجا بودہ ابو اکارث پاشیری کہ عربان بسا پرسی گفتہ اند و نیز سکنی ارسلان مسینا بدہ و آخر بدست غلبہ گشتہ شد و جناب شیخ روز بہان فارسی از اہل پسا بودہ و از شاہ کبار و صنلای بزرگوار شہور معروف است و منوب بدانشترافنا و وفوی چون کحما و لھوی کہ منوب بجا است و نیز اساکوینہ روز بہان فارسی فارس میدان عشق بزوق وصال و فضل و کمال و صاحب تصانیف عالی است و شیخ شطاح شہرت یافته ہم خوش گفت آن عارف روز بہ کہ با درو جانان شب از روز بہ . روز بہ نیز نام اصعب جناب سلمان فارسی بودہ کہ کلبش منوچہر پادشاہ مشہور ایران میر سیدہ چنانچہ در کتب تفسیر بطور شدہ از عراق عجم و نواحی شہر سامان بلاد عرب افتادہ و بصیبت جہمی از اہلایان او بان و دانشوران جهان کتب یافته چون طالب حق بودہ عاقبہ الامرس پس از بندگی مای خلق بحق راہ یافتہ حضرت رسالت پناہ در مدینہ مطہرہ اورا از عثمان بن اشعل یہودی کہ مالک او شدہ بود بسید اسد نخل و چهل اونہ زر خریداری فرمود و بعد اورا از قید بند کے آزادہ گشتند و بعد ازادی بخت مبارک حضرت امیر مرقوم و بخت مبارک حضرت خاتم و سایر صحابہ محتوم گشتند داشت و پس از اسلام سلمان نام یافتہ مناف و آثارش در اخبار و عادت معرفت و برادرزادہ داشتند موسوم بمانا وین فستخ حضرت رسول صلی علیہ و آلہ و سلم جناب امیر عدی بر فرستادہ اورا بخت فرمودہ آن نیز در تاریخ گزیدہ مرقوم است و اولاد او در شہر از معروف بودہ اند بیت فقہ سلمان شہدستی و قول مصطفی کا و زابل بت چون شد با زبان ہسکوی

**جیرفت** صاحب ہم اسلہ ان میرا بد جیرفت شہریت از کرمان در کمال آبادی و دارای فرما و میوہ مای و دیگر ہم فراوان داشتند و در تاریخ کرمان است کہ در اقی کہ جداتہ عمر عبدالعزیز فتح کرمان کرد و آن موضع پشہ بود و صباح صائرہ زیادوی داشت لشکر اسلام پاک کردند و وہ مای دیگر آباد کردند و بنام بانیانش موسوم کردیدہ ولی صاحب مرات البلدان ناصری میرا بسید کہ جیرفت جای کواشیر شہور بودہ (کواشیر را ہم کہ فرمیکت انجمن اران فرمودہ نام قدیم ایابای قدیم شہر کرمان بودہ) و ہوا بیش گرم و آتش شہر از رود خانہ و کوار و تہیل رود و از تراشود در وسط صحرائی جیرفت ہم وصل و بعد از ان رود بند ما بستہ و نہر اسوا کردہ زرعیت کند قنات ہم در این بلوک بسیار است و شہری در این ناحیہ بود کہ بایش از روی تحقیق معلوم نیست این قدرت کہ عمر لیت صغار در آنجا مسجدی و سترہ و مشوری بنا کردہ و سلاطین ال بویہ بران عمارت افزودہ اند و پادشاہان سلاجقہ و قاجاریہ کرمانے کرمان چندانہ آنجا افتادہ داشتند یعنی آثار در آن کہ نیستہ ناستہ ششصد و شصت و ہشت ہجری کہ ملک دنیا ر عمر بزرگمان شہر و مسلط شد شہر ہم آباد و معمور بود و بعد از وی دستنی آب رود خانہ تہیل رود زیاد شدہ و بند می کہ چہ آن بلاد ساختہ بود



# در تحقیق حیرت

بروه و شهر احراب کرده اکنون جایش مشهور و نمایان است و مردمان آن نواحی او فاشک ابران آمده باشد محل شهر قدیم رفت  
 صنی ایشیا از قبیل طلائیزه و نقره سگوار و سگایزه و انبای جواهرت و غیره می باشد و عوام را عقیده این است که این شهر  
 و قیونوس است ارباب سیر و اند که این حرفها را می است بد قیونوس از قبیل سرور و مینه الکبری است چیزی که معلوم است قدمت  
 شهر حیرت است چنانکه در کتاب عقد العیون نوشته عبد الملک مروان حجاج بن یوسف بن عثمان بن العنبری را که بر آن فرستاده  
 بود تا خبر عبدالرحمن بن الاثنت را بیاورد و چون باز پیش حجاج شد احوال کربان پرسید و او به جوابه لایق ابر حیرت گفت بدین بود که  
 آنوقت را بر پیشتر شهر نبود و مشهور شده بود . چنانکه در کتاب سالک و مکاتبت آورده که چون بنویسند لیث صفاری کربان  
 آمده اهل حیرت ترو و حصیان نموده و همینان کرده و بازار مخصوص در ماستی داشته که کوه ابرجان خوانند و آنجا یکت سر کرده بود  
 اجماعت کوچ که طایفه مخصوصی بودند همه در و سپاوه و حبیب بسیار بنویسند لیث آورده اسر و لطایف اهل بیت آورده و بعضی  
 هم فرستاده و آنجا بلاک شد و نکت اهل حیرت بگفت و چون فرزند او ابو الحسن عم عند الله که کربان آمده غم حیرت کرد کوچ که  
 ران شده بودند تا نزاله و با سکر و شب و لغار در آید که سر عقد را از دو جانب گرفتند و کتت مفر الفوله را از آنکه و اگر لشکر او را  
 بلاک کردند که باندگی از بازمانده کان سپاهش خود را از جمله و خاطر سپردن از آنکه جان بدر برود باز بطرف عراق رفت بعد که کت  
 قاور و کربان آمد و بر دسیر تمام کرد و احوال کثرت و غله جماعت کوچ حیرت و نظر بر ایشان معلوم کرد و برگراف عقد ایشان کرد  
 و جاسوسی فرستاده آدم کاشته انتظار داشت و عقد می بست تا خان اتقاق افتاد که اجماع کوچ را سور و عوی فراسم شده بود  
 قابل جمع کرده و سرگرم بودند جاسوس خبر آورد و روز جماعت ایشان معین کرد چون خبرشان بگفت قاور در رسید استغنی با الانحاج  
 با کتخان برخوانده و احوال با هیچ اسیر و سردار لشکر کتت بر لب جلالت نشسته روان نند و لکریانش تا که از کتتش آگاه  
 میشدند در عقبتش میرفتند در دو شبانه روز بسر وقت کوفته رسید با چند نفر از اولاد و اربان سواران یکت مرکب حاضر سلاح و جنابت آسود  
 بجای ای آسود شده در کتت مجلس جمعیان فاین کوچ را دستگیر کرد و اموال مینابت حاصل کرده و پنج دستان بر آورده  
 نام که میراث از خود بخش ایشان بکن کرده غلایق را از شرشان آسوده نمود .

بوی مدی پرسی الاصل دیکیلان در نابت عسرت و فقر زندگان سب کرده و اولادش با پدشاهی رسیدند و قابل بویه مشهور  
 گردیدند و نبت ایشان به بزرگ و شهر را از پادشاه عجم بر سپید و از آنجا پشت پشت بیام کور چویند چنانکه مشرقا نخواستند ام  
 بعد از انقلاب ملک عجم سکون این طایفه کیلان افتاده در زمان خلفای عباسی که آل زیار در زمان سلطنت داشت و نابت  
 و پیشگاری ایشان امارت یافتند اول ایشان مع و عماد الله و آخارش در ۳۲۳ و دیگری حسن رکن الله سوم احمد شعر الله  
 لغت بوده اند و نخواستند شده است که چنان استقلال یافتند استول بر خلفای بغداد شدند و غزل و نضب آنها با اینها و بعضی  
 شایسته بنگینند سر پادشاهی و بازوی دولت جنات مروت شناسه بو شایسته شرح نز نوشته ایم  
**چارده** در چند ولایت واقع است در کتت هزار جریب فریب به امان چون بر پشت کوه قلعه دارد و قلعه بالای کوه  
 کلاته و کلات کونید چهارده کلانه موسوم شده و دیگری در فراسان است و آنرا اسم چهارده سخاس کونید و چهار قلعه بزرگت  
 که بنا صلوات کن و فضای جلای سخاس واقع شده و از آنجا با جرم هشت فرسنگت راه کوبیر به ایت و ایل است بطرف عراق  
 و در نند و در اینراه است که سبیر رنگه بوده با جرم و سز این دشت هر دو دین چارده کتت خوب بخورد واقع شده و سخاس و قلعه  
 بنید و آنه جان و سبیر آباد در این محل واقع است شرح قلعه سپید که در بنید کونید پیش داده شد  
 کلاته و کلاته متدد است مشهورترین آنها کلات قدما و کلات فراسان است حکام آنجا غالباً طایفه جلایر بوده و میباشند  
 و مردمان نامی و خوانین کرامی از آنجا برخو است و بعضی از انطایفه در آذربایجان و نند و سلطنت کرده اند مانند سلطان کت  
 و سلطان احمد بیکاسنی که جناب خواجه فرموده اند احمد الله علی محمد که استیطان احمد شیخ اویس حسن البکاسنی و ابیو  
 ماوراء النهر است در عهد پادشاهی کتت و بکم او فرود نام پسر پادشاهش از دختر پسران وید و از آنجا سکون داشت قیونوس نوز  
 که خوی قیونوس داشت بیگام سرداری و زفن تبرکستان او را که بنامشای لشکر بر آورده بود چون تبوسس مکتبن کرده بود  
 بیاید هم معرفت قبل آورد و با چشم کتت و کوبید چنانکه حکیم از قل کتت و کوبید کتت هم در از کلات جرم که آنجا فرود است با آدم

# در تحقیق چهارده

از خیل و ششم آنچه زود است بکن بچمن کلات اندر آورد بکن و صاحب مرات البدان فاصری میفرماید  
 چه رود در طرف شمال بموضع ربع سنبل صحای شدی عربی است که امتداد آن از شمال بجنوب دو فرسخ و عرض از نیم فرسخ  
 الی بخرسج میباشد صحای نر بود در میان دو سلسله کوه است که پشت کوه شرقی بکوه دامنغان است و پشت کوه غربی بحال چارده آنکه  
 هزار جریب اندر آن میباشد در بادی نظیر این کسرا چمن جلوه نماید ولی چمن نیست بلکه آنچه بنظر سبزه میباشد زراعت است با خاکشتر  
 راه عبور از دانه شسته های غریب است در دانه کوه شرقی موسوم بانایه کوه سیجا است که در غیر ایام مطرو و فصل بهار که سیلاب  
 از این سیل جاری است فاضل آب مزایع کلاته و چهارده بواسطه سیل مزبور آب چشمه علی ملحق میشود باین معنی که دو سنگ آب  
 از انتهای چشمه این جلگه داخل تنگه شده فاصله کمی با آب چشمه علی شده بدامنغان پیرو و در حوالی تنگه مزبور فاصله ربع  
 فرسخ در دانه انایه کوه که در طرف شرقی جلگه است بقعه مخزومی شکیبیه بر ج است که معروف است بکوه کبکند با آنکه حالاً منهدم  
 و خراب میباشد از شتهای کاشی آبی به از چینی در بالای کسبند موجود است و در اطراف کبکند نیز آثار خراب بسیار است و فرقی  
 کلاته بکفرخی ششمانه چشمه و در سمت مغرب است و در دانه دره عریضی واقع شده کلاته عبارت از دو موضع است کلاته کبکند که فاصله  
 از سنگه و در انتهای دره میباشد و در دانه کوه ناسبغان تقریباً دو سنگ آب دارد از دانه دره خارج شده مزایع و آثار در جلگه  
 مشروب چارده و کلاته جدید در سمت شمال دره در زمین است و بلندی سنگلاخی واقع شده و خانه های آن تقریباً روی هم و مطبق  
 میباشد و اشجار زیاد در هر قبیل دارد کوههای اطراف این دره خاکهای الوان دارد و بوضع غریب است و قریه کلاته کبکند  
 خانوار است در طایفه دین دیکه و سکنی دارند که اصلآد و طایفه اند طایفه طلت و طایفه رعیت در وسط جلگه آثار قلعه کبکند خراب است  
 شبیه بقلاع ری کما فاصله کلاته آن مشهور است در میان کوه کبکند کلاته در این قلعه سکنی داشته اند و غیر سخن کلاته فاصله دره  
 جلگه محاذی قلعه چهل در قلعه بدو است بسیار کبکند که فاصله از این قلعه بوده زیرا که فاصله مرقبی فاصله ۲۵ تا ۳۰ فرسخ باشد فی بعضی  
 محیط بر آن بوده عرض دیوار نارین فاصله ۴ فرسخ و قطر دایره آن ۳۳ قدم میباشد معلوم میشود اینجا سکنی شخص معتبری بوده و اطراف  
 بیوات دارد که کویا طایفه فوقانی هم داشته است و نزدیک چارده آثار فاصله خرابه دیگر در بالای تا موجود است از زیر قل مزبور  
 چند سینه آب کو را جاری و هنری شکل مسدود که ناسبغان دو سنگ آب دارد چارده فی الواقع چهار سینه بوده یکی را  
 در عهد کرگنجان ذکیر زنگنه زنده خراب کرده و قلعه بسیار بزرگی بوده و در وسط فاصله مزبور نارین فاصله بسیار محکم بوده غالب  
 خانه های چارده شبیه بقعه های کوهک است و بروج دارد و در جاسی زیاد اطراف تلال مشرف بجلگه چارده در قدیم سب کرده اند  
 کرگنجان در حضرت زینبیه برای چارده کرد رجال آنها را بکشت و آرگشته داشته ساخت و نوان میل آنها که در فایت سرخ و سفید  
 و جاست بودند بشوهر مانده الوار زنده داخل در آنها شده جنس را تغییر داد و سپس از آنکه آل عباسی دولت بنی امیه را بر انداخته  
 منقرض ساختند و ثوخلت نشینند طالبین بهر زمان رایت خروجی افراشتند و بلاد اسلام را بر طغیان آشفته میداشتند  
 محمد بن عبدالله معروف بجنس رکنه در دینه را و حسیب منصور خروج کرده و برادرش ابراهیم امیر در بصره بر آمد و این هر دو را  
 عیسی بن موسی عباسی از جانب ابوالد و النقی سنگت داده و قتل آورد و حسین بن علی مشهور بصاحب فرخ در ملک مجاز بر موسی  
 اوی عباسی خروج نمود و شهادت رسید و یحیی بن عبدالله معروف بصاحب الدیلم در طبرستان برارون اثر شید خروج کرد  
 و حاجت بسی فضل بن یحیی بن خالد رسکے که با پنجاه هزار کس با مورد جرجان و طبرستان گردیده بود با هر دو اثر شید  
 بوجب عهد یکم خط و خانم وی رویت کرد و صلح نمود ولی مارون عهد سنگت و در قتل رسانید

داستان خروج علویان در عهد خلافت عبدالله مامون بالا گرفت و قتل و قتل در راه اهل زمان ای بسیار شد در سنه ۱۹۹ هجری  
 ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن طایفه طایفه در کوه خسر و ج کرد و ابوالشیراز سیری بن منصور سهر و در کوه و مباشر امور  
 او بود و این طایفه با شکر عباسیان در فرقی شایب جنگ کرده آنها را سنگت داد و خود در روز دیگر بخیاب در کشت پس محمد بن  
 محمد بن زید بن علی بن حسین علیه السلام بنسبتن صبا خروج کرد و ابوالشیراز او را و سید ثوبان ملک عراق ساخت و در کوه کبکند  
 نزد خطبه خواند و علو بازا در اطراف بلاد از جانب محمد بکومت فرستاد عباس بن محمد بن عیسی جعفری را بصره ارسال داشت  
 حسین بن حسن را که با قتل مشهور است بلکه روانه نمود ابراهیم بن موسی بن جعفر بزرگ در حضرت امام علی بن موسی الرضا را

# در تفسیر عارده

امورین کرد و برادر دیگر آن بزرگوار که زید بن موسی بن جعفر باشد بمکوت ابوزفر سناده و محمد بن سلیمان بن داود بن محسن المثنی را به ابن  
و برادر دیگر آنحضرت اسمعیل بن موسی بن جعفر را بنارس روانه ساخت پس بعد از وفات چند سرداران حسن بن سهل بر محمد بن محمد  
و سردار ابواسر اسیر بادت باقی هر دو را بنزد حسن آوردند حسن ابواسر را بر آوردن نزد سر او را با محمد بن محمد نزد مأمون خلیفه فرستاد  
ابراہیم بن موسی بن جعفر برادر حضرت رضا چون خبر ابواسر را یافت بدین زود آن حضرت را بگرفت و چند آن کشتار کرد که او را خنجر کشیدند  
زید بن موسی بن جعفر برادر دیگر آنحضرت که با هوادار مامور شده بود بصبره را صاحب کرد و چند آن خانه های عباسیان و اتباع ایشان را  
بیخت که او را زید است خوانند حسین بن حسن افطس چون از جانب محمد بن محمد و ابواسر را بگردد رسید جا کرد بگردد و مکوت  
دیگر از قزاق ابواسر ایاز که فرستاده بود بر آن پوشانید و فرستاد که گنج و کثرت که ابراهیم باشد و کنون با بر شیبهای دون کز  
و کج کوبیند و ابلج و اموال بنی عباس را هر جا بشنید بر آورد و از اتباع ایشان و مردم دیگر بخت و دیانت عبات مال بسیار گرفت اصحاب  
او شبکه های مردم قهر را بر آوردند و نفسی سیم که بر اسطوانه ما بود بکنند و آنچه دیگر از آن کج بختند قیمت نمودند امیکه حسین بن حسن احوال  
محمد و قتل ابواسر را بشنید خود با اصحاب بخت محمد بن جعفر الصاه و محمد الباقین بن حسین علیهم السلام که ابو جعفر کینه داشت  
آمد و او را بگذاشت است دعوت کرد و محمد مردی بسبب القدر بود و از سرست نیز افطس امثال آن نحاشی داشت و از ترو است  
حدیث شہار می آمد از حضرت امام جعفر صادق (ع) حدیث روایت بگرد و طالبان آنده خبر از او می نمودند لاجرم از قبول خلافت  
استنماع بخت حسین افطس و پسر محمد علی بر محمد بن جعفر استیجابی کردند و با او غالب آمدند و با اصحاب بگذاشت بر او بخت نمودند و خلافت  
طوفا و کرد آ بیت وی حاضر نمودند و او را اسیر نمودند حسین خطاب کردند پس چند ماه محمد بن جعفر بر این حال بود و از خلافت بماند  
ایمی داشت و پس هر کار را از پسرش علی و حسین افطس میکند اینند و ایشان بر نایب استیغ و شوه سخت قطع پیش کرد بود حتی بعضی  
از موزین نبودند که حسین افطس زنی جمیل از بنی هزرا که شوی او از بنی هزروم بود بخود خواند زن عیفته استنماع نمود افطس خان شوی  
او را نهد بد کرد که آن چاره منواری و از بدش خواری شد بخانه خنجر رفت و در بخت و او را زانی با خود داشت نامشوش ساخته  
از بخت او بگرفت و علی بن محمد پسر حق بن محمد فاضلی که را که جوانا خوروی و امر دبا پسند موی بود بگفتد و بر او ابل که در حرم محمد  
بهد استنمان حضرت محمد بن جعفر بگذاشت پسر کردند گفته فاضلی زاده را از دست علی بگیرد و با او گذارد و کردند از خلافت طلع و  
و نقل رسایم محمد بن جعفر از خوف هجوم و حمل مردم در بخت و از شبکه دبا مردم گفتگو کرد و از ایشان مهلت خواست تا علی را بپسند  
و سوگند یاد کرد که از واقعه حسرت نزارد پس در ساعت سوار شده بخانه فرزند رفت و پسر فاضلی را بخت از وی گرفت و بها جانش رساند  
در این استنمان حق بن موسی عباسی با لشکر از طرف بن در رسید طابین خبر شد و دور محمد بن جعفر جمع شدند و خندق کرد خویش جعفر  
کردند و مردم را از اعاب و غیر هم حسیع نموده و تنبای بخت با حق عباسی شدند حق نیز منافذ ایشان را کرده داشته بگذاشت عرف  
حکمت کرد پس لشکری که پرتو برای دفع محمد بن جعفر بسرواری عبس طلودی در جاب بن حسیل بگذاشتند و فرستاده بود با حق بر خوردند و او گفته  
با اسیران باش با گفایتان کار خواهم کرد حق آن لشکر را بگذاشت آورد با طابین بخت کرد و ایشان بگذاشت داد محمد بن جعفر کس فرستاد  
از حق برای خود زینهار خواست دی قبول کرده آن بزرگوار بطرف محمد رفت آنجا بعضی از عباسیان او را عارت کردند بعد بطرف  
بلاد قبیله حبشه آمد در آن زمین کردی انبوه کردش حسیع شدند و او با ایشان در نزد شجره عالمی دیگر چند بار با مردن بن سبب  
والی مدینه الرسول بخت کرد عافت هر بیت باقی و بخت جنم دی بر نیز کور شد و جمعی کثیر از اصحابش نقل رسیدند وی ناچار حق  
سپین خود با بگذاشت چون قدری گذشت از طلودی در جاب بن حسیل که عمداً در قتل بن سهل بود اما آن خواست ایشان در بیع نه بگذاشتند  
در جاب ویرا از جانب مأمون و فضل بمان دلخوش ساخت پس آن اما مزاده از او بیتم و بیجه ۴۰۰ دینت بچری بگذاشتند و او شد  
در ۲۰۱ هجری سفر کرد و حسن بن سهل او را بر آوردند مأمون فرستاد کرامی بود علمای رجال در شرح احوال محمد بن جعفر  
بفرمایند وی بجهت زیدیه بود و خروج بسینف را برای امر معروف و نهی از منکر بگذاشت خود میداشت چون خروج کرد و شمشیر  
جاوردی کرد وی همیشه در مروت بگذاشت مأمون قرار گرفت او را معفو داشت و با او سلوک خوشش پیش گرفت و اسیر  
از او نقل شد که از دیگری نقل میشد در وقت سواری بر سببهای مخصوص مطلق از بنی اعمام بر می نشست  
آورده اند که هر چنان بر مأمون ازال علی سلام آمد علیه بعد از غلظت لشکری عباسی بر ایشان در مرد محمد بن جعفر پسند

# در مختصر خار

بودند و همه روزه در مویک و سوار میشدند مومن چنین را کرده میداشت پس امر کرد از ایشان کسی با محمد بن نشیند چه در کاب عبد الله  
 ابن محسن سوار شوند ایشان شش الکره از این حکم سر بار زدند و بجای خود نشیند مومن ابرو بگره تو قیغ نوشت از کتب و نسخ من اجتمه قشک  
 غلامان او با طایران و وزیر استین بر سر نیزه که کتاب ارشاد و غیره مطور است . نیز شرح مفید میفرماید چون حضرت رضا در گذشت مومن  
 کبش باز در رحمت آن بزرگوار پنهان کرد و پس آنجا کس دستاورد محمد بن جعفر صادق را با جاعتی از طالبین دزد و شان بودند حاضر کرده  
 خبر از حال امام را ایشان گفت و بگریست و بدیشان باز نمود که چه مظهر آن بزرگوار صبح است . با محمد بن جعفر در همان سال رحلت امام  
 همام ابو الحسن علی بن موسی که سال ۲۰۳ هجری باشد در اردوی مومن وفات یافت مومن چون از فوت محمد خبردار شد بیدرگشت  
 سوار شده خود را بر سر ساند و قتی رسید که جنازه را حرکت داده بودند محض احترام سپاده شده زیر دو پایه عاری داخل شد و محمود عمار را  
 بر دو شش نهاد و بی کشید تا جنازه را بر زمین گذاشتند خود بروی نماز کرد و دیگر باره عاری را برداشته باز زیر عاری زقنه تا محل قبرستان  
 رسید از پسر آن بزرگوار اسمعیل بن محمد بن جعفر مرویت که من در آن حال که مومن بر سر قبر ایستاده بود و با برادرم گفتیم کاشش در بارگاه  
 دیون آن پیر بابائون سخن میگویم که او را از این وقت نزد کثیر خواهم یافت پس مطلب را با مومن اظهار کرده گفت ای ابو جعفر بخند پیرسد کشم که  
 بیت و بجزاریا گفت خدای تعالی دین وی او کرده و منی او کیت گفتیم بی پرسش که در مدینه است وی گفت بیجی در مصر است نه در مدینه  
 ما خروج بیجی را در مدینه در حال حیات ابو جعفر میدیدیم ولی از وی پنهان میداشتم باری در مدفن امامزاده محمد بن جعفر را بنمیر کرده  
 بعضی همیشه بنویسند که او بجزاسان در گذشت چنانکه صاحب ارشاد و ارشاد میگوید . و توفیق محمد بن جعفر بخراسان مع الامون .  
 بعضی نوشته اند در شرح فوت شده و مدفون گردیده چنانچه بنده و شاکیرا صاحب مجارب ابلغ در همین کتاب نوشته و عین  
 عبارت او این است که محمد بعد از آنکه زمانه وفات یافت و در حرس مدفون اکنون ترشش مشدی عظیم است چاعتی بنویسند  
 که فوت محمد بن جعفر در کمان اتفاق افتاد چنانکه ابن اثیر جوزی صاحب کامل در کمال در ذیل حوادث (۲۰۳) بنویسد که بنیما قتی  
 محمد بن جعفر الصادق بجزجان و صلی علیه السلام هو الذی با بعد الناس بالخلافه با تجاز باری از جمله تواریخ منقلبه بجا رده  
 کلاهت جنگ نواب محمد حسنخان فاجار شافیه باشی است که بسینخان پوغاری پیش که بعد از آنکه دو دسته از عا که نواب خفران است  
 که او زنگنه و افغانه باشند در جوالی شیراز بر آنحضرت شوریدند و ناچار نواب محمد حسنخان با سفیان آمده در همین من حسنخان استرآباد  
 مستترف شده بود اندامکب محمد حسنخان توتجه استرآباد شد حسنخان که مرد میدان مقاومت نبود بگرفت و امان نامه نواب خفران ماب  
 پس از ضبط استرآباد بمغانه حسنخان شاف در چارده کلاهت جنگ در گرفت حسنخان بد امان شنافت و مختن شد و محمد حسن خان او را  
 تعاقب کرده و امان از امان سره نمود در این اثنا خبر رسید که شیخ علیخان امور متعلقه با آنحضرت شده بنا بر این خبر و استحکام قلعه در  
 محمد حسنخان است از محاصره کشیده استرآباد شدند در جلده هشتم روزه اصفای ناصری مطور است روز چهاردهم شوال ۱۱۳۹ شاه  
 طما ب استرآباد بیرون آمده در همین قصبه چارده کلاهت که از مترات بلاد هزار جریب است توقف فرموده تا نواب خان وکیل سلطه  
 نواب حسنخان فاجار بسپاه کینه خواه در مدینه در ۱۱۸۸ زکیمان زند چنانکه پیش اشاره شده چارده کلاهت را قتل نموده و کلاهت را با حث  
 از اعظم معارف چارده کلاهت مرحوم منصور ضرابلخان لایبشی تخلص میداشت است که از امرای بزرگوارانیدولت جاوید هستند او  
 و مصنفین و مؤلفین کبار که صفت اشارش با بشار عالم رسیده و کتب جلیله و اشعار رانیه و مکارم جنساق و جلالت قدر او را هر چه  
 دیده و هر کوشی شنیده اگر چه حرم منصورش را به تمته و آینه برهنه خود در طهران متولد شده ولی ما بدشان مسقط الراس چارده  
 کلاهت بوده است و شمه از شرح حال آن فاضل کامل در ملک است لیکن خبر و عرفای کرام و فضیای عظام نگاشته ام .

**خار** نام شهری بود در جوالی ری نزدیک و در این از جانی خوش نداشت و پر حاصل بوده و پس از ورا من نباشد  
 در این اثرا من بزم نوب بشر طهران است و قبل از آبادی ری و طهران هر دو بلدی معور و بقدرت بیان مشهور بوده اند چون  
 فرمودن فرخ ولایات مستتر فرخ خود را بر فرزند نصیرت نمود ولایات مبارز که عادل و اجمل بلاد بود و از حث آب و هوا و دولت  
 من و غلذات و جمیت و صفت فرخ و برزی داشت با برج پیر کین که عزیز و کرامی بود سپهر و او پادشاه ابراهیم  
 و خود در طهران بر سر میرد بصوابه او شهری در ورا من ساختند که خاصه ابرج بود و هنوز آثارش باقی است از آن جمله

# در تحسین حسرت

قطعه جداگانه مربع طولانی است که هر طرفی سی و شش برج دارد و از هر برجی نابرجه دیگر پنجاه ذرع فاصله و مسافت دارد و پوار حصارش زیاده از دو ازارده ذرع فاصله بنا داشته و در میان قطعه آثار حضرت خراب که خاصه پادشاه بوده در انقلابات بروز و دهور حسرت است شده و خودی شهر آباد مشهور ایران بوده و بهر جهت و بزرگی و وفور نعمت و اهل صفت معروف و موصوف بوده در شصت و پنج هزار خانه قتل و عازت و خرابی ویران گردیده و خوالده و دیلمی بر کرد کوه رنی حصار کشیده که هنوز آثار عظمت و قطعه باروی سنگت نامی آن نمایان است و حضور موقوفه و عمارات مرتفع میگویند و او را و در محنت آباد نام نهادند که تعلیه بتره مشهور بوده است و زمان صفویه در حوالی ری قصبه طهران بنا و برورشری مهور شد و اکنون مرکز سلطنت سلاطین قاجار است و حکم شاهنشاهی ناصر علیف باقیه کمال عظمت و شوکت و بزرگی حاصل کرده و شمار آورده است آن اشعار بسیار است صاحب طریقت گفته و یکجا آنجا که فراسان بنیت ارا بر کوه کاخر آمد بروی اریزه موکب دارای کی فسله که سلاطین صفویه در طهران کشیده بودند برداشته حصار بزرگ با سلطان شرک کرد مشربید کشیدند و بزرگ کردند و قبر خوالده و دیلمی که شب در عمارت خراب آباد بتره بوده درستی افراط شرکیت بوده مرده روز لغزش بری آورده خاک نمونند مسوز بر پاست و در پاره آن کسند را بر سر فروی ساختند و شماره مانده را فرختند و این که بملط یعنی قبر طریقت سلطنت نامند خطاست زیرا که بعد از قتل سهر او را بنجد او و شش بر شتر انداخته بجای دیگر گذاشتند و از او و ارفی غم ند که گسندی باین سواران بکنند

**خراپان** صاحب کتب مرآت البلدان، مصری، مطلع استس مفر باید .  
 مشد از علمای جزایر عرب بعضی مثل ابن خردادبه و مؤلف کتاب معجم با اسنجم و شمس الدین محمد بن احمد فقه سس احمد متس و ابوالفضل صاحب تقویم اهل بلدان از مشد و کرمی نغموده .

- و ابوالفتح ابراهیم بن محمد الفارسی الکاسطری المعروف بالکرمی در کتاب مسالک الممالک .
- و دیگر تاج ابن محمد بن محمود قرظونی در آثار اهل بلاد .
- و ابوالقاسم بن حوقل در کتاب مسالک الممالک .
- و شهاب الدین یاقوت حموی در معجم اهل بلدان .
- و حمد الله مستوفی در کتاب نزهة العلوب .
- و میر محمد الدین محمد در زینت المجالس .
- و قاضی نور الدین شریف اسیسی المرغنی الشوشتری در مجالس المؤمنین .
- و امین احمد رازی در کتاب مهنت اعلیم .
- و میرزا حسن زینوزی در ریاض النجته .

و کتاب علیی در کتاب جهان نمای نرسکه هر یک شرحی از مشد نگاشته اند و در بنا و باغ عقیده او داشته اند مثلاً حمد الله مستوفی میفرماید اگر خلافتان ترکستان و لشکر کیشهای به در پاره در آن سامان و وقوع حروب کثیره و فتن شواره این مرزها استند و در این از طریق تری و از دبا جمعیت و کثرت آبادی مانع نمیشود امروز در این ناحیه فردوس تربت مصری مشهور بود و از تمام اصصا عالم بر سر و در ثروت و کثرت از بابل و قیوای قدیم بهتر و برتر و با وجود این همه آشوب و عداوت این حوادث و سسوخ و سوانخ باز علایم شکوه و آبادی آن سینه با بینه رفیقه عالی و غیره به نظر است و در آثار اهل بلاد است که بجهنم جنود اند که بیرون ارتشید در طوسس خواهد مرد بیرون گفت من هرگز قدم باین خاک نخواهم گذاشت پس از چندی رافع بن لیث در فراسان را بیت طغیان برافروخت و کارش طغیان گرفت بیرون را مجبور داشتند تا خود بدفع او حرکت کند از این نوبه بطرف آن ناحیه گمراه داشت گفته مصاصی ملک را کفیه متعجب توان حمل گذاشت ممکن است بخراسان رفتن بدون ورود بعضی طوسس بنا بر این بیرون بخراسان آمد به طغیان که رسید شبی برانگرم کرده شدت را ندید صبحگاه نزدیک دروازه طوسس بودند وی چون این ناحیه بدید بر خود برزید و خود و آرسه توانست و از این اندیشه نیز منصرف گردید و از شدت اضطراب در گذشت و نامون که بخراسان شد خبر بیرون و نزار مظهر بن موی ارفقا را در یکجا قرار داد .

# در تحقیق خراسان

و قاضی شمس الدین محمد بن بطوطه عینی که در سنه ۷۳۳ هجری قمری در کتاب نخته النظار میفرماید  
 طوس اعظم و اکبر بلاد خراسان است و عالم فاضل با عاقل غزالی در این شهر مدفون است و از اینجا مشهد اترق  
 رقم شهری بزرگ و پر جمعیت و با میوه و آب بسیار و آبهای شیرین است و در مشهد کرم قبه عینی است که در جنب آن در  
 مسجد بیت بر از این عالم مطبوعه که با آجر کاشان مزین کرده اند و بر روی مرقد حضرت صدوقی چو با نصب شده که صفات نقره  
 روی آن کوبیده اند و قدیمیای نقره بالای مرقد او تخته استخوانی نقره است و پرده از پارچه حریر زنجبیل آویخته و فرشتهای  
 نیکو گسزده و در برابر مرقد مطهر قبر مردان ارشد است که صندوقی دارد و همگانهای نقره و طلا روی آن گذاشته اند .

سید محمد الدین محمد در زینت المجالس میفرماید مشهد مقدس در زمان خاقان مغور شاه طهماسب اول نجابت آبادانی و در بهشت  
 سموری رسیده بود اکنون که در تصرف حشم اوز بیک است خراب و ویران شده و در آبادانی و مسجوری مشهد که از عالم  
 بلاد خراسان شده شهر طوس کم کم خراب و منسوخ گردیده بلکه مدرسه و مکتبها شده و شرح رواج و رونق که در زمان شاه  
 طهماسب اول صفوقی بر ذره ظهور رسیده حاجت بیان ندارد باینجا به حاجت شب بخارا .

و نیز اما اروپ (فغانستان و غیره) که در قرون آخره در کرب اطلاع و کشف رموز استخراج کنوزان اقدامی بسزا نمود  
 و علمای خراسان و سیاهان شاهی قدر کوشش خود گماشته اند .

از جمله در سنه ۱۱۵۰ هزار و صد و پنجاه هجری خورشیدی در سیاحت انگلیسی در سیاحت ایران و عبور از خراسان در کتاب خود نوشته  
 از عهد شاه اسماعیل صفوی مشهد بواسطه آبادی و توجهات جماعت شیعیه با رونق و معمور گردید و نادر شاه نیز تزیین این شهر کرد  
 و صحنی عالی بنا نمود و صحرای از نقره بدور مرقد مطهر نصب نمود و قدیمی بسیار درین بالای مرقد آویخته و نادر میرزا ارثا هزارگان  
 نادری خزانة حضرت را غارت کرده و بمصرف جنگ و بدل رسانید که علما اورا لعنت کردند .

و ما که در مال کبیر صاحب منصب انگلیسی که در عهد خاقان مغور مستقیم شاه طهماسب شاه ایران آمده در سیاحت نامر خود از  
 جزایای ایران سنجار د شده پای تخت خراسان است و در دو فرسخی شهر قدیم طوس واقع و انتشارش بواسطه مرقد  
 امام رضا علیه السلام و قبر مردان ارشد غنی بی جای است و سکنه اش تقریباً پنجاه هزار نفر و دارای هشتاد فواکه و کولانت  
 که جمیع حاصل ذراعت و باغات اطراف شهر است و یوار سختی این شهر را طایفه نموده که دایره اش سه فرسخ میشود باز بزرگ است  
 در تمام طول شهر خط مستقیم از شرق مغرب بانه اود و فرسخ زیاد تمهید میباشد و شهر منقسم بدوازده محله است که پنج از آن  
 بپروا بایستی و دایره آباد است و بنای آینه و بوناته چندان اجازتی ندارد و مشهد با تجارت رونق یافته و فتنه مار و هرات و بزد  
 تجارت معتبر دارد و کارخانه های مختلف باغ خوب اعلی دارد و پوستهای مشهد که بمصرف پوشش میرسد در کمال تجارت است .

و موسیو فرزند سنجار انگلیسی که تقریباً در سنه ۱۲۳۰ هزار و دویست و پنجاه الی پنجاه ایران آمده بود نوشته است  
 شهر مشهد قدیمی ندارد و خبر طوس بوده و قی پایونشا و پادشاه مغول هند و سنان را فتح کردند و او مشرک بود  
 پناه بشاه طهماسب صفوی پادشاه ایران آورد و در سیبورا از اینجا داشت و بیخ خوشی که حالا شهر مشهد در آن واقع است  
 دیده پسندید و نذر کرد که اگر باری سلطنت و اقدار خود نایی شود بین سکاژا که دارای محسنات طبیعی و برای تجارت نگاه کمال  
 شایستگی را داشت در آن شهری بنا کند بعد از آنکه پادشاه طهماسب ممالک خود را با بون شاه مالک شد تا قندار آمد  
 که نذر خود را داد و گفت در اینجا معلوم شد که شاه طهماسب از قضا و آگاه شده و با انجام انجیل میاورت نموده بوسیله نقاش  
 سلطان هند و ستان از معماران او گرفتند شهر را ساخت ولی این قول صیغفات تا در ایام بایونشا و رو با پاک  
 گذاشت و او باین شهر علاقه داشت چنانچه در سنه ۱۲۳۰ هجری قمری که در ایام بایونشا و رو با پاک  
 فرشیخ صفی سفری بار و بی رفت .

و آن نوی سنجار انگلیسی که در سنه ۱۱۵۰ هزار و صد و پنجاه هجری سیاحت روس ایران پرداخته گوید در عهد سلاطین صفوی  
 این شهر زیارتگاه شده و آبادی گذاشت این هم صحیح است چه در وقت بعضا مسطور است که میرزا شاهرخ پسر ابراهیم  
 و فیکه رو با پاک و امیرش و انامسید که بر شادما در جنب حرم مطهر بنا میکرد تزیین روضه مطهر پرداخت و هر دو مدتی در آن

# در تحسین حسنه انسا

ساکن بودند با وجود این توجیحات موطن صفتویه که هر یک پیوسته بر عظم و هموری آن افزوده خاقیه شاه عباس اول و شانه و همچنین شاه سلطان حسین که کمال سعی و اهتمام را در ارتقای تشریفه این مشهور مدارس آن نموده بر زینت آن افزوده باز آن توجیحات مانع بعضی صدقات و حوادث مقدره این شهر گردیده و بارها طوایف خارگرا تا در حواله حمله شدند و سایر بلاد خراسان آورده چنانکه در اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ در سال هفتاد و نود و شش هجری او زنگها این شهر را متخر کرده و بسیاری از امانت را کشتند و عمیرا با بسیاری برودت و دولت بسیاری از شهرها غارت و تاراج کردند و شاه عباس با زور استخلاص این مکان شریف نجیب نموده متذکر با آزار اجمالت اول رسانیده و در فقرات صفتویه صدایشکه از افاغنه این شهر را روانه نزد وی رفیع شد بلکه هنوز پیرمیا و وحشیگریهای ابقالیه از افسار رها نشده بنوان گفت که حضرت و ثروت نادرشاهی خرابه افاغنه را در مشهد مرت و تاسف کرد و باز آزار آباد ساخت و در آبادی این شهر بسیار سعی بود و کلات قدر را که بان تعلق داشت تردیکت اینجا بود از آنچه در این شهر بار تو گفت داشت و مغیره هم عالی برای خود بنا کرده پس از فوت نادر شاه در قیل مدتا سلطنت خانوادۀ نادری بواسطه کثرت نقاشی و متوج اسراج فن باز فراخ میگردد اما در آورده و دیگر خانه آن شده این شهر هموی شده شایسته احتیاج مخصوص است و مقدم بر مردم و صحنای امام اسلامیان است که مزین تزیینات مذهبی و صنعتی است کند و نارسا که بلند دارد و این مسجد در مرکز شهر واقع شده هنگام وصول این نقطه ابتدا سخن مربعی سطحی که دو مرتبه مجمره ساخته اند در بر و ایوان قشع و نسبی با اطلاق دیده بشود در وسط هر طرف دیوار حرم یکدیگر بزرگ بسیار با سنگی است که تمام آن بت و مزین است و اجراء کاشیهای اطراف را بر کنهای خوب و اسکال مرغوب در کمال سلیقه زینت داده اند که چشم ارباب سلیقه خیره بشود در ای حرم نموده بسیار خوب با سنگی است از صفت و عمارت مشرق زمین کمال زینت و ایجاز دارند و خشتیهای مطلق در حرم در بکار رفتن خوب مسکوره جلوه در اول و ثروت و تزیینات آن با طرز است و کینه حرم در خشت مطلق استوار و در آن کتیبه های عربی با خط مسکوره دیده میشود و بهترین زینت ایجاز و نارسا است که بوضع قشعگی ساخته اند یکی از آنها متصل بحرم یکی طرف رود بر دستۀ بی آن در رشتنای هر دو کله شده خوب طرفی است بنیت شده و کتیبه عمده آنرا در کمال خوب مطلق کرده اند و حرم بنای بزرگی است دست و مثل آنرا با سنگی میتوان دریافت بر حسب ظاهر و با نظر کمی که من بدخل آن داشتم وضع و خلقت حرم شوق باید باشد و بواسطه در فتره که دیده و شکستی نادر شاه است داخل روانه که مستحق بحرم وزیر کینه عیالات میشود پایه این کتیبه هم با مختل و با شکوه زیاده ای بالا میرود کاشیها بیک در حرم نصب شده رنگهای برج و دالوان مطبوع دارد و لاجرم کتیبه مطلق و از این رنگها قشعبار روی کاشیها ظاهر ساخته و بر روی بعضی آیات قرآن رسم شده از وسط چهل چراغ بزرگ ساخته اند که تمام از فتره است او بجه داخل اطاق سخن که شده کینه بسیار خوب دارد و شکوه و زینت آن با طرز است و در زیر این کتیبه یک خانه بسیار خوب بن است دور در فتره ای است از فولاد جفت شده و پنجم دور این منسرج کتیبه از طلاست اشیا در فتره دیگر هم در آنجا است که بار کشتی کم نمیتوان تشخیص داد در رشتنای شمال شهر در ای است بطرف خارج پوشیده از طلا و درخت چو اهر که از دروغ غیبی سفید من میشود و بنا بر شاه و عالیه ایران خاقان طاب ثراه میباشد خروف فتره که خطوط عسریه بر آن رسم شده بعضی از آنکه چیزهای سفید دیگر هم است که بواسطه کمی نور نمیتوان درست دید و نیز در او و خط این سبب است برای من مانع اندقت نباید است و بر روی در جواهر را هر دو است با طاق که پرده جلوان او بجه که میرود با طاق شیشه دیگر که آنم کتیبه یزین بجاشی دارد در کتیبه های من بن گفت عظام اشخاص معلوم بسیار در اینجا دفون است در طرف جنوب حرم عمارت است و در بر روی اطاق مرکزی نیز خنداب عمارت که داخل شدن امکان نداشت از میان کتیبه دیگر حرم با سرعت عبور کردم نهمینم بنا طر کندارم و بنکارم .

مسجد کوهرشد بهترین مسجدی است که من در ایران دیده ام و کوهرشد دزن نیز شاه پیشه امیر خجور بوده جمیع مسجد با کتیبه بیاض ممتاز مزین است مثل یک دکان چینی فروشی یا یکی از جمله های جفت شده در مینی که خیا بزرگ باشد و در تاریخ باقی این مکان شریف گویند اسکندر کبیر که ابراهیم بن اسکندر روی بنامند در کتیبه های این ملکت مسرا پرده خود را در محل روضه رضویه زده خوابی و پدیا صورت چون که بظن او در آمده از او نیز خود را سلوکت وی جواب داده .

# در تخریب خرابی

که بزرگ از نسل پکان در اینجا مدفون می شود با بر این اسکندرخواست در اینجا یادگاری گذارد بنام آنجا نمود قرنهای سبنا بنا  
 و کسی را اتقاسنه بدان بود تا هرون ارشید حکایت مذکور را در کتاب ارسطو بخواند و در او افر عسیر خود وصیت کرد که جدا او را  
 در آن مکان دفن کنند و در محاذی آن جائی برای دفن آن بزرگ معین نمایند و دانست که آن بزرگ از آل علیهم السلام است  
 ابری هرون باین آید آمده است که گشت و در بنای اسکندری مدفون شد در زمان امون شیبان حضرت رضا زیاد کشند و اسباب  
 خیالی ظیفه گردیدند و چون پای تخت امون مرد بود چه بسکه بطوفیان خلق را کبیره و آنحضرت را بطوس طلبید و سالها محرم تا محرم  
 داشت لکن آن شیبان زیاد همیشه امون ضد هلاک آنحضرت نموده بناظر خود سپرد که چون حضرت تزداد آید یک کرسی  
 انکور مجلس آرد که بهترین آنها را بسم آوده کرده باشد ناظر پنهان کرد و امون بدست خود از آن انکور بحضرت داد و ناچار  
 تناول نموده و عورتا احساس هم نمودند و صورت خود را با لباس عربا پوشانیده برخاستند امون گفت که میروید  
 فرمودند بهانجا سنی که مرا فرستادی چون بمترل رسیدند باقیست که از انسانی حضرت بود فرمودند امروز روز مرگ من است  
 تو دان که هرون ارشید وقت مرگ پسرش وصیت کرد که او را در محلی دفن کنند که فراور و بروی مرقد من باشد و این نحو  
 شد دستور العمل یعنی مدفون خود را نموده پس از مرگت فرمودن بهان وضع مدفون گردید پای امام بطرف سر ظیفه  
 واقع شده و این هر دو قبر در میان چهار دیوار اسکندر رومی است سیصد سال که از این تاریخ گذشته و قبضه سلطان سحر در روم  
 سلطنت داشت پسر وزیر او شش بنا خوشی جذام مبتلا شد با چنین کسی از خوف سزایت ملاقات نمیکردند چرا که از اعظم و  
 ناچاری باشد به حال جوارا مضافت و او داشتند و او همیشه آمد و او در این مکان آهوا را تعاقب کرده آهویسیان چهار دیوار  
 اسکندری پایه بر دیوان خواست وارد شود اسباب طاعت نمود وی فهمید که این مکان شرافتی دارد پیاده شده تعظیم و دعا  
 و کریم کرد که جذام او را فداوند شفا بهر جهت یافت و آخر را بید نوشت و خواهش کرد که اسباب بنای روضه برای مرقد  
 حضرت از سلطان درخواست کند این استند عاقبول شد و بنای که بالای مرقد مظهر است از سلطان سخر میآید و مصالح بسیار محکمگی  
 و بادوامی وارد کوسید گل آری را با آب انکور شیم بز مخلوط نموده کار گرداند بپرخت و محکم شده که نمی توان بجای دیوار کوبید  
 و وقتیکه ماه طهات شهر مشد را بنا کرد تو بیسج آن پودخت و کینه مقرر با آجرهای طلا تزیین نمود و سازه قشکی زینت باخت  
 و دور مرقد صلیح طلا تزیین کرد و شاه عباس هم همین توجهات را کرد و ضریح را بجا اهرات و ظروف آرامت و موقوفه زیاد  
 قرار داد و سایر سلاطین بسوی بیسج پیروی اسلاف خود نمودند ولی نادر شاه پس از تاخت و تازا فاخته شکوه و جلال مشد را  
 بمرجه کمال رسانید و در موقوفات سابق افزود و در بزرگی را که در طرف جنوب غربی صحن واقع است او ملاحظه نمود و در بقره  
 باصفا متی که زوار از آن در داخل مسج میشوند نادر شاه باخت و مرقد را با جوا اهرات و تزئینات مزین کرد و در برابر جسم  
 منار قشکی بنا نمود ولی پس از نادر شاه شکوه مشد کمتر شد ولی حرم محفوظ ماند تا نادر میرزا بعضی از زینتهای حرم و قشنتی از  
 ضریح مظلای دور مرقد را برداشته بمصرف مجاریت خود رسانید پس از آن کوی طلا سنی را که در بالای مرقد آویخته بود تصرف  
 نمود و بر او شمس حضرتانه بیزا عمارت را بکمال کرد و طلاهای روضه را اسکند زده که بشکرایان خود داد و بدکن اکثر بواسطه قش  
 بطور مخفی طلا مار امیرزاده می بختد پس دادند و او بدو را آنها را تسبیح کرده ضریحی را که امروز بر دور کتیبه است از مرقد نظر  
 بیافت و میرزا احمدی بختد مخصوصا طرف با میلی ایند و شاهزاده نادر سے بود زیرا که از نفوذ او اندیشه داشتند بنا بر این  
 روزی این شخص عالم از صحن بیرون می آید ناگاه بفراتنه میسر زار خود پس از چند کلمه مناشئه حضرتانه بیزا با مشیر میرزا احمد  
 بختد را بدو بنم کرد در این زمان بختد نفر فادام وارده جواسر و ظروف و نقایس از هر طرف برای روضه هدیه میآوردند  
 و سلی آنچه از هدایای تقدیب خدام میسرند

یکی از مدارس معروف مدرسه فاضلان است که اسلاک و دکا کین زیادی بر آنها وقت کرده اند این مدرسه کنایانه دارد  
 که هفتاد هشتاد تومان قیمت آنت بانی مدرسه شخصی است که در هند و سنجان با ثروت شده کونید بانی مشد و ملی جهت سکای  
 مدرسه را داده و آنرا بروی سکینی رسم و در محلی که در هند نظر است نصب نموده و آن شروط این است که هر طایفه سبایه  
 در این مدرسه مترل نمایند هندی و از ندر اسنی و عرب چه هند یا با حقیقت و در و عکویا باشند و از ندر اینها چکی و شرکند



# درخت سراسا

واعراب نامیز و کثیف اند وقتی طلبه عیال میشد آمده خونت در درختان ساکن شود ریش در کف باین جهت ممکن نیست و بکنجه وقت نام را خواند دستهای خود بلند نموده سر با آسمان کرد و گفت ایضا صلحمان خدا ترا رحمت کند که حرف راستی زده و حقیقت را بر خورده گفتند .

دیگر مدرسه میرزا جعفر است که او نیز در هند و سنان تحصیل ثروت و کنت کرده کوبید این شخص در هندوستان نوکر شخص هندی شده پس از قتل رانای هندی در گذشته اموال او را قراج میگرداند از جمله در قراج صندوقی کهنه پراز جواهر و نفوس داشته نیا برکنگی ظاهر صندوق بدون رسیدگی باقی صندوق از سر بسته میزد و میزد و میرزا جعفر که از قالیس اهل صندوق خبر داشته آنرا خریداری مینماید و نفوس و جواهرات صندوق را سر بایه خود فرار داده تجارت میکند چون مال و افزای بدست می آورد میل سعادت بوطن خود مینماید اگر چه میرزا جعفر و فامیکنند که بوطن خود عود کند ولی قبل از وفات متمنی از اموال خود را خاص خیرات و تبرات نمود و از زوجی که میشد فرستاد این مدرسه نباشد و باسم او موسوم گشت و فی الحقیقه مدرسه عالی با کتوبی است و اهل آن زیاد می بر آن وقف شده و پنجاه هشت نفر طلبه دارد .

دیگر مدرسه سعد الدین معروف بمدرسه پائین باست خیانتی منظم و در بقاعه است یکباب حمام و کاروانسرا و بعضی و تکابین و اهل آن وقت وارد و پنجاه نفر طلبه در آن ساکن است کوبید بانی این مدرسه هم مثل سایرین هندوستان رفته تحصیل مالی کرده است برین قسم که ابتدای ورود هند چندان به خبر و بصیرت بوده که در کوچی که آمدنی میگردید روزی پیر مردی هند را دید که گفت اگر قبول میکنی که چشمهای ترا بسته بخانه برم در آنجا کار کنی حاجت خوب خواهی یافت آن خیر با خود گفت چنین است از قبول این تکلیف بدتر از اینکه هستم نخواهد شد و تن در داده پیر مرد هندی چشمهای او را بسته دست او را گرفته صفا کشان از دستهای پس کوچی و پرچ چشم او را بجا خود برد آنجا چشم او را باز کرده وی خود را در فضا یافت که دیوارهای بلند کشیده آنرا احاطه کرده بود هندی مکان را باه نمود و خبر کند چون خبر کرد هندی مسکوکات طلا و نقره بسیاری در آن دفن کرد و این کار روزگاری کمتر بود و مسیحا سر بر مخصوص آمده عصای او را کشیده بخانه بفر کردن سپرد و عصر با باز بر سر میباشند می آورد و آنچه کور چشم داشت بخواست بخدمت از کجا بجا آمد و شد بکنجه سرد در بند و ناروژی در تنها بیان روز که برادست آورده خند نمود و پوست گنده بر از زرد مسکوک نموده بسم نه کرد و را تو گفت بحالتی از دیوار بیرون خانه افشکند و صدای افتادن آنرا شنیدند خند که تابان که در جای کل و لجن افتاده وقتی که کارش تمام میشد بهوای تصورات چشم کور بدل روشن در کوچی که آمدنی میگردید و پیدا کردن گز بهر داخت تا آنرا در میان جوی خسته را در میان گل و لای یافت و آنرا برده پنهان نمود و در دست اطراف دور دیوار خانه را نشان کرد آن محل را شناخت از اتفاق چندی گذشت که آن مرد هندی فوت شد و در وقت بختیر آن خانه را هم جد غنیمت خواستند جعفر و شنید هر کس معنی گفت آن شخص بصیرت و در خیر با همان نفوس در میان بلد کرده و ذخیره بدست آورده خانه را بخرید و مالک گنج و نفوس غنیمت هندی کردید و جسد را با بران محل کرد مستی از آنرا بمصرف نامی این مدرسه رسانید .

دیگر از بناهای قابل مبحره نادری است از روضه مطهر تادرو از شهر که در شمال غربی باشد خیابان خوبی طسرح شده در نیمه راه این خیابان قبر نادری شاه در طرف شمال شرقی شهر و مشرف به روضه میرزا پیرش در طرف جنوب غربی و مقبره نادری شاه این بود که بنای باشکوه بیار عالی مانده است به معجزه هند از اوسب و کار بانند چنانچه استحکام این دو بقعه زیاده از استحکام جمیع بنیته این مملکت است مصالح بنا همه آجرهای تمنازد سنگهای حماری شده بزرگ خوب و جلوه طرف مشرقی قبر نادری شاه یکدرب مرمری است در کمال ایجاز که آنرا بر حمت و مخارج زیاد از مراد آورده آنها که قبل از خراب شدن این بنا را دیده اند خیلی از استحکام و تشکی و ایجاز آن بنا تعریف مینمایند بقصه آن نیز مصداق قول آنهاست .

تجارت مشد عمده است و تجارت و ارباب مکاسب از اعراب و ترک و قافله و تراکه و آذربایک و غیره زیاد میکنند و در بازار با و کاروانسراها هستند البته مختلفه آنها به تماشا نیست این بلد بنیر بندر کاهی است هر روز اهل قوافل عمده از تجارا و خبوه و بهرات و کرمان و یزد و کاشان و همخان و غیره وارد میشوند و متعه عمده مبادله میشود محفل مشهد بهترین مکنهای ایران است بنیهای مشبه خوب میازد بنیهای استادان قدیم را تا دو هزار دینار و بیشتر خرد

# در سخن سنان

درویش میکنند و ابتدا این استادان نواد و ساز را ایستادند و از وقت بخوانان آورده اعطاف آنها هنوز صحبت است  
 خود اشتغال دارند و فزونی اینها مناسب هر جا باشد خاصه از معدن عهد الرزاق که بهترین فیروز است بر وسوسه فرنگستان  
 هند و سنان میزند و بیشتر فیروزهای خوب بطور مخفی از راه قند مار و هرات هند و سنان حمل میشود  
 آری روزی سید حسین نام که یکی از خدام حضرت است و با من رفیق شده از در در آمد پس از چند کلمه حرف متفرقه گفت حال را  
 دیدن حرم حضرت بهترین اوقات است زیرا که خلوت میباشد و خطری ندارد من فوراً بالا پوشش خود را برداشته از عقب او  
 روانه شدم در زیر کسبند طلا داخل شدیم با طاق مرکزی رسیدیم جایی باین قسمتی و عظمت ندیده بودم نمیدانم بزرگی و  
 عظمت این بنا بیشتر اسباب نجات با ثروت و کثرت و زیاریات که انبای با نهایت آن در رویشنا که گم اجسام درخشانند  
 خنجرهای بید دیده منی شود بعد از نماشای این محل نزدیک شدیم بجرم مطهر در آستانه راههای من نظمی شبیه سجده نموده اذن  
 مفصل خوانده آنچه گفت و در منم تقلید نمودم اگر چه یک کلمه از آنچه گفت نفخیدم بعد داخل حرم شدیم این بنای رفیع عالی را تماشا کردم  
 با وجودیکه راهسنانی من گفته بود اکنون خلوت جمعیت زیادی در در و دره مطهر دیدم بسیاری هم در دره واقفان شده قرآن بخوانند  
 مردم همه ساکت بودند و در صدای تلاطم زیارت و تلاوت قرآن چیزی شنیده نمیشد ولی این صدا یک اثر خاصی داشت  
 میل داشتم قدری بیشتر این مکان را که فی الحقیقه در طبیعت اثر خوبی داشت به بنیم اما او ایمنه اینکه عبوی نباید در این مکان داخل  
 شود و اگر بفرسند و چار خطر خواهد شد مرا بجمعی انداخت و خیال میکردم که مردم همه بنظر تریب و نزدیک در من نظر میکنند کمی رویشنا  
 برای ستور ماندن وضع حالت من ناخ بود چون از وضع آداب هم خیل نمالید بودم اگر کسی درست در من وقت میکرد میدانت  
 مسلمان سینه خادم هم همین جمله داشت که زودتر از حرم خارج شویم خلاصه پس از تماشا از حرم خارج و از میان محن عبور کرد  
 از چشم انداز هر چه میزرا جعفر دور شدیم و چیزی گذشت که در در من بشنید میشود و معلوم همه کس شد اگر قبل از شهرت ندیده بودم  
 دیگر ممکن نبود به بینیم

موسیو فرزند کوبه من باز در حکومت حسن میرزا و وزارت میرزا موسی بشنید آدم روزی میرزا عبد الجواد جنید باز دیدن آمد  
 خصوصیت از یادش و شاهزادین من آموخت و بعد با مسلمان محبوب شدم و گفتن شهادتین سبب شد که با میرزا عبد الجواد بار دیگر  
 داخل حرم مطهر شدم و با سوداگان این مکان شریف را دیدم

و گویا میرزا آمان از مسلمانان دارالسنون برین تیز خرافای ابراز اشرد و مانوشند و چون پس از موسیو فرزند گاشته ایچ از در  
 نشود که کفر میکنیم بقیه را می بخاریم وی میگوید اسم شرفیم مشند سنا با بوده و از اعمال طوس بوده و بواسطه مجازات  
 حضرت تا مشند چیزی کرده است و میرزا شاه رخ پسر امیر تیمور مرقد حضرت را زینت کرده و شاه طهاب و شاه عباس  
 و شاه شاه بر این زینت افزوده و در عهد شاه عباس او ز کجا اکثر کنگره شهر گشته و اسوال و شروش را بردند  
 موسیو بنکم صاحب در سنه ۱۲۰۰ هزار و دهین بعد در سعادون نزدیکی دریاچه ارومی سکهای مرمر زیاد دیده که برای اینست  
 حاضر کرده بودند پس از قتل مادر شاه و میزده نفر اولادش عقد مشند بقرق ناد میرزا ماند موسیو کونوله که از مشند بقرق  
 هندوستان میرفته میگوید حصار شهر مشند از هرات لطیفتر است ولی جمعیتش از هرات کمتر باشد با عقدا موسیو کونوله  
 سال پنجین پنجاه الی هفت هزار نفر زوار انداز شاه هر دو مشند شرف بشوند و انواع معاملات بجه فیض زیارت متحرک  
 و در سال یکصد و نومان متجاوز تجارت مشند میشود و این غیر از معاملات و تجارت فیروزه و تره و کونخند و پنجه فرسش  
 و تحمل و پارچه های پشمی و اریسیجی بجای دیگر میسند نیز از گاشان یراق و جوراب پشمی و دوات و چراغهای طری  
 و ظروف مس و آرنشیر از خرم و قبا کوه قیوه اسباب خانم سازی و خیمه های ممتاز و از کرمان شال ترمه و ترکان  
 و خاویل باین شهری آورند و از هند و سنده قند و ادویه و سنگ و غیره و ترکان و جواهر و جرم و پارچه های نازک  
 پندی و اقلیس و نیل و از بخارا کوشبیر شال ترمه و زعفران و کافور چینی و روسی و از روسیه سال صد و هشت هزار  
 پوست بز و پارچه های پشمی شتر و قاپی و جرم سنده نرداهوت و اقلیس و ظروف چینی و نیش و اسباب آهنی  
 و سبب و یراق و غیره و از هرات فرش و سرب و زعفران و پسته و صمغ و تخمین و شیر خشک و قند مشند حمل میکنند

# در تحقیق ضرب

موسیو فویر سا فرانسوی که در سال ۱۸۳۵ میلادی از شهر عبور کرده و سبک کار و عینک شهر مشهد خان از آبادی است و قشش یافت و از آنکه است و دست اندازی افغانه و استیلای طایفه اوزبک در تمام صحرای خراسان و بروج کوچک دیده میشود چون لاسکند و سبک شهر مشهد را چندان خدمتی نیست قضا بهر سال باشد و بزعم بعضی آبادی در همان محل شهر طوس و افغانه و بعضی عقاید طوس است پیشه ادبی پنجم پادشاه شهید ادیان ساخته شهر مشهد بود و در وقت مظهر است زنده سکنه طوس انجارا خان که از شهر مشهد آمده و اوقاف و تدوینات سلاطین و اکابر تبتین مشهد را بجای رسانید که یکی از چهار شهر معتبر خراسان گردید در سال ۱۹۹۹ هجری و در وقت بواسطه استیلای عبدالوثن خان اوزبک بلطغی غریب گرفتار آمد و تمام کنت و ثروت امانتینا و نراج رفت و دولت سکنه بقتل رسیدند ده سال بعد بمقت و سی شاه عباس بزرگ باز در آبادی گذشت و پادشاه افشار مشهد را پای تخت خود قرار قرار داد و شایخ میرزای نادری نیز چند سال در مشهد حکم را کرد و در ارتضاع لوای افغانه شاه فاجار طالب شاه و دیگر مشهد در تحت سلطنت ابن سلسله است و اکنون در نهایت آبادی و رونق است و چون در سرقد تارستان و افغانستان واقع و مرکز و محله عبور و مرور است مال التجاره وارده بایران اینجا آمده بسیار مملکت میرود و تجارت بهتری دارد و سالی پنجاه هفت هزار زوار مشهد آمده و قایم خود را در اینجا بمصرف برسانند و سکنه این شهر بواسطه مهاجرین مردود ترنس و هرات و قندهار جمعیتی دارد و نیز مشهد نظر بیهودی دارد پارچه های پشم و ماهوت و ظروف چینی و بلور زیادی از طهران مشهد از آنجا بایر بلا حمل میشود در این شهر قالیهای بسیار نماز خوب و شالهای شبیه شال کشمیری درست میکنند شمشیر خراسان هم معروف است و قماشها را

موسیو فویر سا فرانسوی که در سال ۱۸۳۵ میلادی از شهر عبور کرده و سبک کار و عینک شهر مشهد خان از آبادی است و قشش یافت و از آنکه است و دست اندازی افغانه و استیلای طایفه اوزبک در تمام صحرای خراسان و بروج کوچک دیده میشود چون لاسکند و سبک شهر مشهد را چندان خدمتی نیست قضا بهر سال باشد و بزعم بعضی آبادی در همان محل شهر طوس و افغانه و بعضی عقاید طوس است پیشه ادبی پنجم پادشاه شهید ادیان ساخته شهر مشهد بود و در وقت مظهر است زنده سکنه طوس انجارا خان که از شهر مشهد آمده و اوقاف و تدوینات سلاطین و اکابر تبتین مشهد را بجای رسانید که یکی از چهار شهر معتبر خراسان گردید در سال ۱۹۹۹ هجری و در وقت بواسطه استیلای عبدالوثن خان اوزبک بلطغی غریب گرفتار آمد و تمام کنت و ثروت امانتینا و نراج رفت و دولت سکنه بقتل رسیدند ده سال بعد بمقت و سی شاه عباس بزرگ باز در آبادی گذشت و پادشاه افشار مشهد را پای تخت خود قرار قرار داد و شایخ میرزای نادری نیز چند سال در مشهد حکم را کرد و در ارتضاع لوای افغانه شاه فاجار طالب شاه و دیگر مشهد در تحت سلطنت ابن سلسله است و اکنون در نهایت آبادی و رونق است و چون در سرقد تارستان و افغانستان واقع و مرکز و محله عبور و مرور است مال التجاره وارده بایران اینجا آمده بسیار مملکت میرود و تجارت بهتری دارد و سالی پنجاه هفت هزار زوار مشهد آمده و قایم خود را در اینجا بمصرف برسانند و سکنه این شهر بواسطه مهاجرین مردود ترنس و هرات و قندهار جمعیتی دارد و نیز مشهد نظر بیهودی دارد پارچه های پشم و ماهوت و ظروف چینی و بلور زیادی از طهران مشهد از آنجا بایر بلا حمل میشود در این شهر قالیهای بسیار نماز خوب و شالهای شبیه شال کشمیری درست میکنند شمشیر خراسان هم معروف است و قماشها را موسیو فویر سا فرانسوی که در سال ۱۸۳۵ میلادی از شهر عبور کرده و سبک کار و عینک شهر مشهد خان از آبادی است و قشش یافت و از آنکه است و دست اندازی افغانه و استیلای طایفه اوزبک در تمام صحرای خراسان و بروج کوچک دیده میشود چون لاسکند و سبک شهر مشهد را چندان خدمتی نیست قضا بهر سال باشد و بزعم بعضی آبادی در همان محل شهر طوس و افغانه و بعضی عقاید طوس است پیشه ادبی پنجم پادشاه شهید ادیان ساخته شهر مشهد بود و در وقت مظهر است زنده سکنه طوس انجارا خان که از شهر مشهد آمده و اوقاف و تدوینات سلاطین و اکابر تبتین مشهد را بجای رسانید که یکی از چهار شهر معتبر خراسان گردید در سال ۱۹۹۹ هجری و در وقت بواسطه استیلای عبدالوثن خان اوزبک بلطغی غریب گرفتار آمد و تمام کنت و ثروت امانتینا و نراج رفت و دولت سکنه بقتل رسیدند ده سال بعد بمقت و سی شاه عباس بزرگ باز در آبادی گذشت و پادشاه افشار مشهد را پای تخت خود قرار قرار داد و شایخ میرزای نادری نیز چند سال در مشهد حکم را کرد و در ارتضاع لوای افغانه شاه فاجار طالب شاه و دیگر مشهد در تحت سلطنت ابن سلسله است و اکنون در نهایت آبادی و رونق است و چون در سرقد تارستان و افغانستان واقع و مرکز و محله عبور و مرور است مال التجاره وارده بایران اینجا آمده بسیار مملکت میرود و تجارت بهتری دارد و سالی پنجاه هفت هزار زوار مشهد آمده و قایم خود را در اینجا بمصرف برسانند و سکنه این شهر بواسطه مهاجرین مردود ترنس و هرات و قندهار جمعیتی دارد و نیز مشهد نظر بیهودی دارد پارچه های پشم و ماهوت و ظروف چینی و بلور زیادی از طهران مشهد از آنجا بایر بلا حمل میشود در این شهر قالیهای بسیار نماز خوب و شالهای شبیه شال کشمیری درست میکنند شمشیر خراسان هم معروف است و قماشها را

کندترین مدارس شده در وقت دود است که شایخ کورگان ساخته و تاریخ بانی آن هشتصد و بیست و سه میباشد و دیگر در وقت خیراتخانه است که در سلطنت شاه عباس ثانی در شهر پنجاه و بیست بنا شده.

از جمله مساجد در بازار کند مسجدی است معروف بمسجد شاه در طرف راست بالای ایوان نوشته است علی احمد پیرشس الدین محمد معمار شهبازی بنا بر هشتصد و پنجاه و پنج و غیره و غیره.

در قریب شهر بنا شده است که مصلا بنامند در سال ۱۸۸۷ هزار و هشتاد و هفت در عصر شاه سلیمان ساخته شده و شبیه است بمصلای طرق که در هشتصد و سی و هفت ساخته شده.

در بلواز نویسند های معروف در ضمن شرح حال بایرن سترن کورگان کوبه آبر در ابتدای سال هشتصد و هشتاد و هفت در قریب شهر بنا شده است که مصلا بنامند در سال ۱۸۸۷ هزار و هشتاد و هفت در عصر شاه سلیمان ساخته شده و شبیه است بمصلای طرق که در هشتصد و سی و هفت ساخته شده.

در بلواز نویسند های معروف در ضمن شرح حال بایرن سترن کورگان کوبه آبر در ابتدای سال هشتصد و هشتاد و هفت در قریب شهر بنا شده است که مصلا بنامند در سال ۱۸۸۷ هزار و هشتاد و هفت در عصر شاه سلیمان ساخته شده و شبیه است بمصلای طرق که در هشتصد و سی و هفت ساخته شده.

داد که در آنجا نوبت زنده در ششصد و هشتاد و یکت بشمار و تفریح به انگلستان را در آن رفته چند روز آنجا توقف کرده بواسطه عادت  
که روی داد و آنرا همین بذات مرجهت بشمار نمود و نوبت خود را بهنگام عادت خود که شرب خمر باشد عود کرده مجدداً شرب  
شرب کرد و روزی پس از اوقات در شرب و غیره یکی از امرادر محض شسته خارج شهرت در بارگشت تغییر حال او را عارض شده  
فردای آنروز در گذشت و در کسندی که نزدیک بروند مطهر است مدفون گشت استحقاق اول مصیبت مستبانه و کثرت و غیره .  
اقوال مصیبت مستبانه و کثرت و غیره .

محققان خود صاحب مطلع اشمن از اهوراست که سنه اول کجی بوده و محمد بن قلی که از جانب پهلوی ارشید حکومت این ولایت میبند  
در سنه اول عمارت و باغی داشتند چون غلبه در بلوس در گذشت در فایز محمد بن قلی مدفون کرده و قبره باره عده الله مامون برقرار است او  
ساخته شد و بقبره پهلوی کشته ریافت چون حضرت امام در غلوس رحلت فرمودند در قبره پهلوی مدفون شدند و شهرت بنای اسکندره الکبری  
با اصل است یا بعضی از روایات برمی آید که سنه اول را در غلوس بنای کرده چنانکه بتخریب حدیثی در باب ذن حضرت امین عبارت است در کتاب  
اکال الدین و تمام آنکه تالیف صدوق علیه السلام مرقوم است ولی باز دلالت بر شد عادت با کرده است که حضرت را در آنجا از قبح  
بلیغ و بلیغ شده در کتب سیر و خبر است آمده است که قبلاً بارک در وقت حدیث چهار بار بدست چهار مانع عمارت شده و نقل سه بار است  
اول قبره پهلوی است که با مر عده الله مامون بنا شده و قبل از آن حال امام همام آنرا ساخته اند و این بنای عده الله مامون را که گشت بنای  
بوده بزعم بعضی و یا لیه باره ترتیبات زین نموده اند و امیر سیگلین بر آن است و ظاهر آن حرکت امیر مقرب دینی بوده و چندین سال آن  
روند مظهر خراب و بیابان افاده که از خوف مخالفین کسی عبارت آن نمیدانست تا آنکه امین الله سلطان محمود پسر ناصر الدین سیگلین حضرت  
امیر علیه السلام را در وقت دید که با خطاب فرمودند تا چندین چنین خواهد ماند سلطان دانست که خصم و امر شده است دشمنان عمارت شد  
و بارگای نیک بر پانمود و قبره بلند بر افروخت و با شتران کار جهان حاکم بنای بود و این بنای ناما را در نظر قات قابل غرض است  
در آنجا پیدا آمد پس در عهد سلطان سمرقند شرف الدین ابوطاهر شمس از انزال خاص خود یا و کال از جانب سلطان سمرقند عمارت  
نمود و این شرف الدین ابوطاهر بن سید بن علی ایمنی بانی گشته سمرقندی متدین و فاضل بوده در جوانی از رقم بیست و هفت رفته  
لازم عارض شکر علی سلجوقی شد چون رعایای مره از عامل خود شکی بودند خواست نظام او را عامل مرد نمود و مقرر داشت که در  
شورازوی بوجه المملکت بفرستند پس چهل سال تمام در مره عامل بود آنجا و دیوان دار و الله سلطان شده پس از فوت شهاب المملکت  
بوزارت سلطان سمرقند در راه وزیر بود که در گذشت بعد از او میر قاج وزارت سلطان را بهزار دینار برای طغان بخت محمد بن  
سلیمان کاشغری بخرید چنانچه در خلاصه دستورالوزیر مرقوم است خلاصه این بنای شرف الدین ابوطاهر شمس را که بنای سیم بود  
در فتنه چنگیز و بورشش نوبختان پسر چنگیز خان بعد از قتل بنای بولبولس رفته رفته مظهر آباد است این ناحیه را منهدم ساختند  
و بنای عمارت این خراب و عادت صورت سابقه آن بوجه حسن بدست ارکان دولت سلطان محمد اولیایا و امین شیبیه تبعه منقول شد  
و از آبادی و ترتیبات و امین عهد سلطان ابوسعید در سنه ۶۲۳ هجری و سی و چهار که قاضی شمس الدین بن بطوطه بشمار رفته شمس  
نخاسته و یقین است باین زمان پیگیری و عهد این سلطان غیر از سلطان محمد فدا بنده دیگری نبوده که باین خدمت سپردارند و از تاریخ  
هجری و سی و چهار دیگر در خانه دیده و از کسی شنیده نشده که فرای و اندامی بر قبره و بارگاه حضرت رسیده باشد که در عهد سلطین  
صفویه که بزنده شد بدانشا در کسب مقدس بهر سید و مرت گردند پس اول قبره آنحضرت قبره پهلوی بوده و آخر قبره هسم که  
اکنون برقرار است از بنای عهد سلطان الباقی بهادور عمارت که در چهارمی باشد ولی بعد پیش سلطین و بزرگان و ایما بزرگی است  
روضه و قبره پرده است و آبادان کامل شهید از عهد سلطنت میرزا شاهرج کورگانا است زیرا که پس از خرابی بلاد خراسان در چهار  
و شکر کیشای امیر تیمور این پادشاه فخر خود را حکومت خراسان داد و او در عهد آباد نمودن بلاد منهدم شده برآمد خاصه بعد از  
فوت امیر تیمور و اقتضای سمرقند که شاهرج خود عازم انصوب بود و خواست اول تصرفات خود را مضبوط نموده بعد بکاتب سمرقند  
راند بعد در سنه ۸۰۰ هجری در جلال الدین فیروز شاه را برتت برج و باره هرات و خواست سید میرزا را بعمارت طوس  
مانور نمود و جنبه که او بلوس آمد و بگرد کرد و فرمای امیر تیمور چون طوس خراب شده بود بقیه سیف مردم بر دور مرقد سنه  
استماع نموده برای خود خانه های کا ساخته اند آمار انجلیف کوچییدن از آنجا و سعادت بلوس کرده قبول کردند و آنها بخارا

# در کتب خسرو

مان خود شش و نه بنابرین با جاره شاه برنج در میانجا برود و ریونات اناحصاری کشیده اینجا شود معروف بشده شد و طو پس کباره  
 مژگان ماند با وجود طله های اوزبک و ترکمان پوسته برآبادی آن کشند و اگر ارجانار و نودی کشس و دوقونی در آن پرید آمد برود  
 باز اسباب ترخ آن فراهم شده و حرم مهر که تقریباً در وسط شهر واقع شده بنا است مربع از درب طلای پیش رو و بار کخاط می رود  
 و از در کخاط بطرف دست راست از درب نقره پیشتر مرجم حمام اسلند سلطان مرزا این نایب اسلند عباس میرزا طالب  
 شاه است ایوان حمام اسلند آمد به در استیاده می رود و از آنجا با ایوان مسجد کوه بر شاه درود نموده و بیشتر از ایوان حمام اسلند  
 گذشته از درب نقره حمام اسلند به در کخاط در آورده نموده در ب پیشرو داخل حرم می شود و بطرف شمال رفته از راه در کخاط خانه ایوان  
 طلای صحن حسین ایوان آمد به صحن حسین می رود و در کتبخانه مبارک است و در در کخاط از درب طلای پیشرو بجرم مظهر مشرف  
 میشوند و از طرف مشرق ایوان و نزدیک کتبخانه توحید خانه رفته بعتد شاه طلماس از آنجا نیز داخل حرم می شود و از حرم نیز خارج  
 شده از درب طلا و نقره پائین پاوار و کسند خان شده بختیجیم در ابعاده آمده با ایوان طلای صحن جدید می رسند و نیز از صحن جدید  
 و از ایوان طلای این صحن شده به در استیاده و از آنجا داخل کتبخانه خان و از درب طلا و نقره پائین پائینیم تراب استخوان مبارک داخل می شود  
 داخل کسند مظهر در دروغت و ارتفاع کسند بیت و چهار ذرع و داخل کسند را بر ایوان شاهنشاهی العیضت ناصرالدین شاه  
 دام که مرجم میرزا صادق قائم مقام توری در کمال خوبه ایسه کاری کرده و دیوار و از راه حرم کاشیهای بهتر از چینی بسیار نیز است  
 که در واقع از چینیهای اچا بهتر و با صفات و کراهنات است بعضی از این کاشیها مربع و بر روی آنها خطوط اسلیمی ترغاج بر بسته نوشته و بر  
 سدس سجده است که با خطوط طلا آیات و احادیث رسم است .

دو دیوار پیش روی مبارک بر روی کاشیهای چینی مانند بسیار نماز با خط کتبه بر بسته کتبه شده .

و نیز در همین کتیبه با شرا ایوان اسس نوشته شده . و نیز دیواره در پیش روی مبارک کاشی مشرق خطوط چمن کتیبه شده با کمال رفقا  
 و در حرم در بالای از راه در دوره بر روی کاشی با چینی بسیار نماز ابع کتبه بر بسته اما فتح نوشته شده باری تعریف و تمجید این کاشیها  
 آنجا از شدت افتاب و خوبه نمیتوان کرد که خوبه و استیاده و اقسام مختلفه چشم را خیره میکند در طی خطوط از راه کتیبه نامه تاریخ  
 موجود است یکی با هند و اندی و یکی کشنده و دوازده و یکی هفتاد و شصت از این تواریخ کتبه بر بسته است بنیاد استیاده که در کسند  
 این مقام کریم در هر یک از مائه سادس و مائه سابو و مائه هفتاد و هشتاد و مائه هشتاد و هشتاد و مائه هشتاد و هشتاد و مائه هشتاد و هشتاد  
 با بدخل روضه محبوب می شود دوازده زوج است سه در خاص حرم اول در طلای پیش رو دوم در طلای پائین با تیسیم در نقره مآذ  
 پیش رو چهارم در نقره در در استیاده که از مسجد کوه بر شاه و بطرف روضه می رود پیشتر تواب عینه انیس الدوله دانه شوکتها پنجم در مشرف  
 مقابل این در ششم در نقره در استیاده به در کخاط پیشتر مرجم حمام اسلند سلطان مرزا هفتم در نقره در بر روی همین در پیشتر  
 واقع فرور هشتم در نقره توحید خانه که از ایوان طلای نادری اینجا و او میشود نهم در نقره کتبخانه پیشتر مرجم مظهر الدوله میرزا  
 ابراهیم سنان زنجانی دهم در مشرف توحید خانه و هفتم میرزا مصطفی خان موذن الدوله نایب التوایه سابق در باز دهم و دوازدهم  
 هر دو نقره و از ایوان طلای صحن جدید وارد استیاده می شود و مخدای پائین پای مبارک است .

ترغ مظهر را به ضرب است اولی فولاد بدون کتیبه و این ضرب اول و دوم شبکه های مس مقلد برای حفظ جواهرات ضرب دوم  
 مرجم میرزا حیدر خان وزیر امور خارجه در ایام تولد خود تزیین نموده ضرب دوم فولاد است و در کوی آن چهار دانه با قوت و کیدانه ترود  
 نصب است که دانه در ورق طلای مخمس نصب شده مثل کین دان انگشته و از در روی فولاد منسوج نصب کرده اند و کتیبه در  
 بخط نستعلیق چهار دانه بالای سر ضرب طلا کوب کرده اند . که نیازمند رحمت ایزد مستخان و تراب اقدام زوار این استخوان  
 لایک با سنان سبط سلطان مادر شاه آگسینی الموسوی الصفوی بهادر خان بوقت و نصب این ضرب هفت دانه ای مربع چهار گوشه ضرب  
 سدس مبارک موقوف گردیده شده هزار دصد هشت

ضرب سیم نیز فولادی و سوره بل ای بر پائین خط کتبه بطور ضرب و سرتیج که مائه آنها را کبودی نیم جو خال کرده و مظهر طلا با دانه ضرب  
 و سرتیج یعنی شش نیم شبک خط کتبه کتبه با ایلیمهای خیلی ظریف در آورده قابلی در آن میان نصب کرده اند و در پائین  
 پای مبارک در بند و سلی یک بر آمد که دارد و در عقب آن در مرقع خان مغفور منسج شاه طاب شاه باشد و بضرع مخمس

# در تحسین حسنه

در است و اصل در ضریح چوبه است که طلای منجم بر روی است و بدانه های باغوت و زفر و طلاهای درشت بعد با دام و پسته مرتفع کرده اند  
و چهار گوشه های ضریح اول و دوم قبه های طلای غیر مرتفع است قبه دارد دوروی منبرج مبارک شبروانه چوبی که با سنگ طلاست و بالا  
شبروانه در وسط یک طرف دو طرف دو قبه کوچکتر بر سر مرتفع است و اول ضریح مبارک فاصله منبرج و صندوق مبارک  
طرف پائین پانزده در طرف دیگر شش گوشه است و صندوق مبارک چوبه با سنگ طلا و بر قبه صندوق است و ششم و هفتم  
در کمال اطراف زینت نقش است .

و کتبه طلای حضرت را در دور و کتبه است چنانچه غیر ضای عباسی بر روی خشت های طلا و چهار تریج دارد و عبارت کتبه زینت  
است و علامه اهل افای حسین خواناری قدس سره بیان کرده در معقولات و متولات از نشا پیر فحول آن عصر بوده و در او بیان  
داشت در رسائل اسنادی را در بوده و او را ذوالکمالین گفته اند که بعد از پسر جمال الدین و از اعاظم علمای عهد شاه سلطان حسین  
بوده و طبقات و مضامین آن بزرگوار نهایت شهرت دارد . مستند الا فاضل صدر الدین علی بن نظام الدین احمد شایخ صحیفه  
صاحب مدائق الذبیه اقا حسین مذکور است در سلسله الصغریه کوردانسته .

صحن حسین که در شمال روضه معتدله پشت سر حضرت است نصف آن که در سمت کعبه طلای نادریست از بناهای امیر علی شیر  
شاه سلطان حسین باغی است و نصف دیگر از بناهای شاه عباس است طولش هشتاد و شش ذرع و عرض شصت ذرع میشود و سقاخانه  
طلای نادری وسط این صحن است و اطراف صحن حجرات فرغانه و تخانه دارد و همه باغیترین کاشیهای ممتاز بهتر از صینی است در آنجا  
ایوان سمت مغرب سماک و تقاره خانه ساحی بزرگ نصب شده و صحن جدید از اینست فغان خلد آکشیان فتح شاه طاب ترانه است  
طول آن تقریباً هشتاد و دو ذرع و عرض چهل و نه ذرع است و کاشی کاری صحن از حاجی موسی خان و در کمال استیلا است .

مسجد کوه پیرش و اغاز و پیرش بر خ بن امیر بنورد حسن بنا و استکام و زینت کمال است و نظیر آن دیده میشود و فی الحقیقه صحن حسین  
محرمانه محسوب میشود و کاشیهای مشرق و مغرب که در این بنای عالی بکار رفته نبات حسینی های بیارمنزار است و سمت مسجد طول  
چهار و سه ذرع و عرض چهل و هشت ذرع چهار ایوان غرب و مشرق و جنوب و شمال دارد و ایوان مقصوده که جنوب است کعبه  
بسیار عالی دارد و دو کله است بلند کاشی دهنه ایوان دوازده ذرع و ارتفاعش بیست و پنج ذرع و طول آن سی و چهار ذرع ارتفاع  
کعبه وسط چهل و یک ذرع و قطریه های ایوان پنجم ذرع و ارتفاع هر یک از کله است با چهل و یک ذرع و مخصوصاً این عمارت از بناهای  
بیت که باشد تاکنون محتاج برت نشده و در کمال صفا مانده . از بنیه تقیه بستانه مبارک که مغربه شیخ بهاء قدس علیه است  
روی سبکت قبر و زینت شریف شیخ بهاء مطهر است . هوامی الهی لا یوت بهاء الله و الله بن شیخ بهاء علیه الرحمه سلسله  
انتساب این جناب بشارت همزمانه منقوش میشود و در سن هفت سالگی در خدمت پدرش شیخ حسین بولات عجم آمده و صیت قضایش  
بشرق و غرب رسیده و آواز او محامد ذات علی صفاتش عالم ملکوت پیچیده و طلوع تیر و لا دشت در غروب تقیه شهر محرم کسرام  
در صلیک در سن ۹۵۳ هجری پنجم و پنجاه و سه واقع و در هزاروی و یکت رحمت خدا در کمال نمود .

جزایر افای شهر مشهد مقدس باروی شهر اصل از بناهای شاه طهاسب بن شاه اسماعیل است و بطوری ساخته شده که از هر  
برج دیگر را با پیر سیوان زودا اگر دشمن بر می را متصرف کرد و مستعد یکان آبنار از برج دیگر دفع کنند و دور شهر که بکفر سیخ میشود  
صد و چهل و یکت برج دارد و ارگ شهر وصل بلده و جزو است و در مغرب شهر واقع و دو سمت آن که بصحرای منقل است هشت  
برج دارد و حیابان شهر عرض بیست و دو ذرع از دروازه بالا حیابان ناز دروازه پائین حیابان است که از دروازه بالا حیابان  
نا در صحن هزار و پنصد و پنجاه ذرع و از دروازه پائین حیابان نادر صحن هشتصد و پنجاه ذرع است و فاصله دو در صحن صد ذرع و این اوقات  
شهرشش دروازه دارد و شش محله بزرگ و ده محله کوچک دارد .

عرض و طول مشهد از قرار صد پنجاه و یک بر آن عرض شمال مشهد از خط استوا سی و هفت درجه و طول غرب آن از جزیره  
فرکه غرب جزایر خالده است هفتاد و هفت درجه و بیست دقیقه .  
بر صد پنجاه و یک در کنتان عرض جزایر مشهد از خط استوا سی و شش درجه و بیست دقیقه . و طول غرب آن از بارسیس  
پنجاه و هفت درجه و سی و شش دقیقه .  
انحراف بلد اش از نقطه جنوب سمت مغرب چهل و پنج درجه و بیست دقیقه و از نقطه

در کمال

# در مختصر

دیگر از آنکه مشهوره مشد مغیره خواجده بریح بن حشیم رضی الله عنه است که از زود ثابته و شایسته این منصب  
 در میان باغی واقع شده که از دروازه نوزقان مشد تا باغ ششزاره مقصد قدم است قبا عا با تکلف دارد بر بالای آن خواجده بریح  
 و اصل بقعه را از داخل بر وجه بریح طرح کعبه انداز هر هفتی دو شایسته درین دریم کسراج نمود و اند از این جهت درون بقعه در  
 صلح بجز مایده است و آزاد و در متوازیست جنوب و شمال و موضع خواجده بریح در وسط حقیقتی این بقعه مایده و صندوق چوبی  
 غیر مشبکی بطول دو ذرع و یکبارک عرض و ارتفاع یک ذرع بر روی آن گذارده شده و دور آن راه کاشی کعبه داشت خیلی خوش  
 صنعت و خوش جنبش نمازی باشد و ارتفاع از راه زبر کاشیها که با سنگ کار کرده اند دو ذرع و دو سه بقعه از درون پنجاه و  
 شش ذرع و دو کعبه بر روی سیم دارد که ارتفاع کعبه روی از کف زمین بیست و هفت ذرع است و روی آن کعبه کاشی  
 اعلای خوبه بوده و کعبه در داخل بقعه کعبه ثلث بقعه غیرضای عباسی کعبه شده و متن کعبه لاجورد است و دو کعبه خواجده  
 از خارج چهل و دو ذرع است و کعبه آن نیز بقعه غیرضای عباسی است و در نهایت جودت و بنای قبا از بردن شکل مشتمل است و در  
 هر هفتی ابوالساقه شده و در جلو چهار ابوالساقه چهار حوض است در محل باغ خواجده بریح عبارتست از سردری عالی دو طبقه با  
 تراشش نباشد که یک عمارت رطبه است و در دو بیت و پنجاه قدمی برابر سردر خواجده آب انبار بسیار معتبر است بر آزار آب  
 حافظ ابرو و غیره مرتفع بقعه مشد و تعمیر کعبه حضرت رابع سوری بن المعمر که در او ان ۴۳۸ چهار صد و بیست و هفت از طرف  
 سلطان مسعود غزنوی و ایلیش ابرو بوده نسبت میدهند و در تذکره سمرقندی او را لقب عبید خراسان خوانده و اسناد حکیم  
 ابوالقاسم و پدرش علیها الرحمه باغبان او بوده اند و تکلفش بفرودوسی از این جهت است  
 در ۵۳۵ با بقعه و یازده گز آن سلطنت سلطان یکتا سلجوقی بوده و در طوس قبا عینی برخواستند و پیش این بود که علوی مشهور در زود عا  
 با جمعی از هفتا تراغ کرده و از طرفین زبان بطن و لحن گنوده و منته و شور بالا گرفت و اهل ولایت نیز از دعات بشد آمد که مشهور از  
 گرفته و بیاری کشته شدند و اموال شد باز افارت کرده متصرف شدند و مدت چند گاه اهل شهر خطبه روز جمعه را ترک کردند پس از آن  
 عیضه القبن فرامرز بن عا باردی برگرد مشد بخت و بنای آن در ۵۳۵ با بقعه و یازده بوده  
 این اثر در کمال و ضمن حوادث سال ۵۳۸ با بقعه و چهل و هشت کوبه طایفه غر بطوس که جمع عا و زناد بود آمد و آنجا افارت کرده  
 زانرا اسیر و مردان را قتل نموده مساجد و ماکان اهل را خراب کردند و از جمیع بلاد طوس باغ که از بقعه و خراب این جماعت محفوظ  
 ماند شهری بود که مشد قبا بن موسی الرضا در آن واقع است و مواضع شایسته دیگر که در نشان و بویاری بود  
 این اثر نیز در حوادث ۵۵۵ با بقعه و پنجاه و شش کوبه در این سال سلطان محمود خواهرزاده سلطان سنجر صاحب نیشابود و پادشاه  
 (یعنی شاد بلخ) محاصره کرده و طایفه غر با سلطان محمود بودند بقعه سلطان حسین و محمود کرد که بقعه حمام دارد داخل شهر شده مثل اینکه  
 از غر تا کونیه باشد و این جماعت چندی در نیشابور بودند و بعد مراجعت کرده دعات را خراب و غارت نموده طوس را سخت تاراج کردند  
 بشد آمدند و بسیاری از اهل آنجا را قتل آورده اموال آنها را جینسا بردند ولی متصرف بقعه مظهر شدند در سال ۵۳۴ مشد  
 چهار اوقافه که بواسطه ضعف سلاطین غوری سلطان محمد خوارزمشاه تغلقی در خراسان پیدا کرده بود که نامی در هرات و شاد باغ  
 بنای شورش گذاشته بود سلطان بقعه تدبیر ادرخواست حرکت کرده بطرف نیشابور و زیارت امام مشد آمد و در همان سال بود  
 که محمود غوری مشد بن پادشاه این طایفه را در فیروز کوه غور در جاده خواب کتند و سلطنت خراسان قلا از خود ریشا کرده  
 در ۵۹۵ مشد شده بود پنج که خوارزمشاه تخت سلطنت جلوس کرد جمعی از شاهزادگان ناما از اولاد چسکیز خان با بدی مخالفت کردند من جمله  
 و او بن براق از اولاد انبیر اشکری عظیم خراسان آمد و بخت بود و خراسان را اقل و غارت کرد و اسیر برد ختی مشد را  
 در ۶۰۵ مشد بقعه و پنجاه و در حیب اسیر سلطنت است که شاهزاده سیور بجای لغت سلطان ابوسعید مغول برخواستند علم طغان را فرار  
 بیشتر از دران و فراساز اینسین خوزر بیخه تصرف در آورد سلطان ابوسعید خان امیر حسین کورکان و لداق بوقای جلا بر ر ا  
 و از سوی خراسان دستا و آیر حسین بر جابور اتفاق کرده از جلا بر اند سیور بنوا می مشد رسید و در آنجا اقامت کرد و نسبه  
 برالدین عیبت با سایر دعات جنگش سخت تربت داده بملازمت اقدام کردند و بطریق سنت ران بسلام گنوده چون کشتن  
 غضب بویر مشتمل بود لب بجواب گنود و سادات را بخت جلوس فرمود ایشان از نماز پیشین ناما زد و کبر مسیاده بودند

نحوه که نامها را

# در تحسین

بعد که شاه هزاره میور سر بر آورد گفت سپاه را علف و دمنج را گوشت فریب بسیارید امیر بدرالدین فرمود که گشت واریم مصلان نعین منیر باید  
آزودی هم پرده چشمه شود میور سپید نقره به راه سادات کرد تا با لشکر اسب کوشند و سپید خروار آمد و پانصد خروار جو، بسیار با نیاز کرد  
پرده فرستند و خود متوجه جام شد نقیب هاشم هم را با دیگر میور بان که نیمه بعضی امور بشهر آمده بودند قتل رسانید.

در سنه ۷۲۳ هجری ویت و چهار که امیر چوآن بجای قائل بسطان ابو سعید خان منول با تعداد هزار سوار حیرت آرد و لشکر مقدس شد  
در آنجا امیر او سران و سرداران را امیر مشارایه عهد و پیمان بستند از راه برگردند.

در سنه ۷۹۱ هجری هفتاد و نه یک شاه هزاره با کبر پس از نیک طوس دینیه امامی که باغی شده بودند بونس جان فرما را که با اجازه شاه هزاره  
مجمعی را بشهر فرستاده و اسباب شرارت در آن محل فراهم آورده بود امر بقتل فرمود.

در سنه ۸۱۸ هجری شاه خورشید در کوه میشد و رود کرده سادات عظام را که متولیان آن بقعه مبارک بودند انعام و اکرام فرمود.  
در حین امیر بیکار و او خانه که شاه خورشید در کوه میشد خوابه از بهرات می آمد غره خرم وارد میشد و چندی توقف کرد  
صبح او رسید که بنده خوابه از شکر کلات که پناه برده بود بطرف استرآباد فرار کرده شاه خورشید بطرف جرجان روانه شد و بر آن ولایت  
ستون کرده حکومت آنجا را امیر زاهد داده سید خوابه بطرف فارس فرار کرده شاه خورشید معاودت بهرات نمود و در چهاردهم جماد الاول  
وارد مکر سلطنت گردید.

در سنه ۸۱۸ هجری هشتاد و نه در مطلع آمدن بطور است و قیام شاه خورشید از بهرات توجه بازندران داشت در جادی الاخر میشد و رود نمود  
بزیارت مشرف شده بر او کان رفت.

در سنه ۸۱۲ هجری هشتاد و چهار در رجب خانزاده و الله محمد علیا کو بهر شاه و آغازین شایخ کورگان در مشهد مقدس وفات کرد و  
در جوار مرقد طاهر مدفون گردید.

در سنه ۸۱۵ هجری هشتاد و نوزده شاه خورشید که بعد از امیر را در مشهد گذرانده نیمه بقعه از بهرات حرکت کرد پس از ورود به مشهد بیست و نه  
هنگام سید غزالدین حاکم مملکت نوسن نزد شاه خورشید آمد و شرا بقیه ویت را بجای آورد و پیشکشهای لایق گذرانید جمعه عاشق خرم شاه خورشید  
از مشهد معاودت نموده وارد بهرات شد.

در سنه ۸۱۸ هجری هشتاد و بیست و یک صاحب امیر بیکار و امیر زاهد با سینه خورشید شاه خورشید در جانب پدید آمدن مالک طوس و امیر و سلطان  
و جرجان و قن و استرآباد و غیره مضروب شد.

در سال ۸۲۱ شاه خورشید غنیمت نموده پس از شرا بزیارت قدی از سه هزار مثقال طلا ساخته بود پیشکش نموده از کبک و تختین  
و پیش از این محمد علیا کو بهر شاه و امیر جاسمی در جوار قبر مطهر بنا نهاده در فایه عظمت و زینت در این ایام با تمام رسید و بنا در نظر شاه  
مستمن افتاده امر کرد حضری حاکم در جانب مشهد در طرح انداخته که در غنیمتهای مشهد در آن جلوس نماید و غره بر مضاف  
بهرات رفت.

در سنه ۸۲۲ صاحب امیر زاهد که شاه خورشید از بهرات بزیارت مشهد آمده قدی بیست هزار مثقال طلا کبک آه پنجه و بجای در آن سولیان  
انعام داده در رمضان بهرات معاودت نمود.

در سنه ۸۲۹ هجری هشتاد و بیست و نه امیر عباس الدین شاه ملک از امرای نزدیک شاه خورشید که حاکمان خوارزم داشت و بنا با خدیو مشهد  
بنا کرده بود فوت نمود و دو سینه یازدهم ریح الاول بعثت او را بشهر آوردند و در جوار حضرت در مقبره که خود ساخته بود او را  
دفن کردند شاه عبدالرحمن سلطان در تاریخ وفاتش گفته شد ملک میر جوان بخت جهان بخش که بود پیش خود شکر کرد  
محل چو پیاده و سنگ رحمة الله علیه آمده تاریخ وفات او در روضه مصاحب هم با شاه و سنگ.

در سال ۸۳۲ هجری هشتاد و چهل دود شاه خورشید بزیارت مشهد آمده در عمارت جدید جلوس کرده سادات و سولیان مشهد را انعام داد  
و اکرام نموده انعام داد و پس از سه روز بزیارت رفت و در مدت توقف مشهد سید زین العابدین مشهدی با خوابه سید  
که با هم سابقه معاودت اشتند بنا بهر خورشید شدند خوابه سید صدمی بود که سید زین العابدین سبب شین نموده و ششودم  
گذرانید سید زین العابدین را از مشبهات برده نیت بخت نموده باز بانه اش زود و در چهاردهم جمادی الاول شاه خورشید



# در تحریک حسن

وارد بهرات گردید .

در سنه ۸۴۵ هجری هشتصد و چهل و پنج امیر سبیدی که از امرای بزرگ شاه فرخی بود و حکومت فارس داشت و شخص متورخانه بود در فارس فوت شد و قشور کهنه اسبان آورده و کسبند در شه خود شش دفن شد .

در سال ۸۵۱ هجری هشتصد و پنجاه و یک شاه فرخ کورگان فوت شد و در میان اولاد و بنایرش مخالفت در گرفت در هر سری بود اسب سروری پیدا شد میرزا ابوالقاسم از بزرگان بقصد نازد با اعام و بنی اعام خود بشبده آمد و از آنجا بکام رفت و تا نوا می برات خفت .  
در سنه ۸۵۲ هجری هشتصد و پنجاه و دو میرزا الخ نکبت بقصد تبر خراسان بشبده آمد و بقصد تبر خسته عا شد .

در سال ۸۵۶ هجری هشتصد و پنجاه و شش که میرزا ابوالقاسم با بر شمول ضبط و بطل مالکیت فارس بود از خراسان خبر خوش شنیده که در بهرات قتی عظیمی ظاهر شده یعنی در آن زمان که چشم میرزا علاء الدوله را میل کشیدند آنیل چندان کار کردند و مانع دیدن فتنه و زیارت شده آمد شاه شای چشم میل کشید و را طبع از شفا خانه گرم رکشانه نام کرامت شد و با صرّه اوروشن گردید از مشبهه بهرات مرهت نمود .

در سنه ۸۵۷ هجری هشتصد و پنجاه و هفت میرزا ابوالقاسم با بر چهار دم ذبیده و بشبده آمده توبه از جمع منایب عامه شرب خمر نمود و عبیه انجی را که نازیده رستنا زاهم آنکارا قتلایش کرده چون قناری بیان امر ابودکیم با بر آنرا رجعت قتی منوره برده مسلح و صفای قسم دادند و امر ابابین سکرانه طوبیای بزرگ دادند که در اغلب آنها خود با بر نیز حضور داشت و در بهرات فایز را در آن شهر روزی بشکار فتنه شتافش که او میل زیاد داشت ناخن کشید و می متبر بشبده آمده توبه را نکشت و شرب پر داشت همان اوقات حالتش متغیر شده فوت شد و در کینه در شه شاه فرخی دفنش کردند .

در سنه ۸۵۸ هجری هشتصد و هشت و یک بعد از فوت با بر میرزا جلال الدین شاه محمود پسر بایر در سن بازده سالگی در مشهد بجای پدر جلوس نمود دوازدهم شهر جمادی الاول بطرف بهرات که دار السلطنه بود رفت .

در سال ۸۷۰ هجری هشتصد و هفتاد و دو تا یک از آذربایجان بطرف خراسان میرزا ابودکیم آمد با عساکری که حسن پکت نرکان با او همراه کرده و مقصد تصرف خراسان بود سلطان حسین با یغی از بهرات جمعی را ب استقبال او فرستاده و خود در چهاردهم ربیع الاول از بهرات حرکت کرده وارد مشهد شد و در محل اقامت آنهت و خدام حرم مطهره انعام و حسان کرده برادگان رفت در خراسان غلامی فریختن سند میرزا ابودکیم شکست یافته فتنه نمود .

در سنه ۸۷۲ هجری هشتصد و هفتاد و دو میرزا سلطان ابوسعید کورگان که بغرم بورش عراق و آذربایجان حرکت بطرف مشهد را غایت نمود و برادگان رفتند .

در سال ۹۰۳ هجری چهارم حسین میرزا که سلطان حسین با یغی که بدت از پدر رده گردان شده بود و آذربایجان فتنه را کرده پس از فتور با جوال سلطانین آق قویونلو چهارده و دوازده بطرف خراسان آمد که با پدر و الا که سانشش گذ امر سلطان حسین گفتند وی بجبال قتل تواند و قصد استیلا ملک دارد لهذا سواد طنی برای سلطان روی داده امیر مبارز الدین محمد ولی پکت و ابر با باغ را با ده هزار سوار بقصد دستگیری محمد حسین میرزا بگلو فرستادند امرای مذکور و تکیه بمشهد رسیدند محمد حسین میرزا بهم بشبده آمد نمود از دو اتقه مجز و فتنه امر را واقف گردید با جمعیتی که همسراه داشت بر امر حمله کرد آنها در باغ و عمارت شاه فرخی و در شه امیر سبیدی متحصن شدند شاهزاده چون دید کاری از پیش نخواهد رفت و از بهرات گشت جتد امر او خواهد رسید بطرف جرجان فرار نمود و امر ابابکیم که از بهرات رسیده بود او را متعاقب کرده شاهزاده متعاقب شده میان نرکان ساحل نشین از نرکان فرار نمود و هم در این سال او تا یک سلطان حسین با یغی بقصد شبیه ابوالحسن میرزا اولد خود که در مروش بجهان سکران داشت و صلح طیبان برافزشتند بود محاصره مرو نمود امیر علی شیر از بهرات برود آمده عبدالمکی طیب را از خواص سلطان با یغی را بود با عجز برو فرستاد و اجازه رفتن بیکه طلبید سلطان حسین با یغی استعذر شده که بواسطه فتنه و آشوب در بلاد عراق و آذربایجان از خروج شاه اسماعیل صفوی راهها امن نیست بهترین است که امیر صالح خیر برود آمده در اصلاح امورات بکوشد و قتی این کوشش رسید امیر علی شیر با قیام شد مشاوری کرده آنها صلاح حرکت بطرف مرو دیدند لهذا در اوایل بهار بطرف مرو حرکت

# در تحریف خراسان

فرمود و در حسرت مصاحبه بن پدر و پسر اشینده آنجا توقف نمود تا اردوی سلطان حسین میرزای باقر ابرو پست و از آنجا متوجه هرات شدند .

در سال ۹۱۳ هجری در زمان تسلط شیباخان سبیدادی خواجه که سپهسالار و مشاور پادشاه بود بککوت مشغول شد بر فرارند اسم در اینال محمد قاسم میرزا پسر سلطان حسین باقر اسکری ترب داده بطرف مشهد آمد سبیدادی فرار کرده بمرو رفت و تعقیب را بجا نماند خان غزنه داشت خان مشارالیه عبدالقادر سلطان را بدفع شاهزاده محمد قاسم میرزا امیند فرستاد محمد قاسم میرزا احصار بکنده بعد از چند روز مشغول مستوح و محمد قاسم میرزا بدست آمده مقتول گردید و او زبجان دست فدی در مشهد گشودند و همچنین با او از اسلحه را تعقیب رسانیده اموال کیشری بنا را ج برنده محمد خان شیباخان اوزبک که بزرگشیک خان و شاهی بکث خان معروف است از مرتبه نوکری سلطان احمد بن سلطان ابوسعید کورگان که در ایام سمرقند بود زرقه زرقه ترقی کرده نامرتبه و الا سکه سلطنت رسید بواسطه اختلال که در امور سلطنت بنا بر امیر محمود که در خراسان متولد شده است راه یافته بود طبع بککوت خراسان کرده در سال ۹۱۳ هجری و سیزده شکر خراسان کشیده بر آنا امیند یافت و از اخصای ترکستان تا حدود عراق بحقیقت تصرف گنجه بنای مخالفت را شاه اسماعیل صفوی گذاشت حتی اینکه جبارت کرده کاغذی بشاه اسماعیل نوشت که بیل بنایرت حج دارم و عده و عده ملاقات در کدام بکث از شهرهای عراق خواهد بود شاه اسماعیل در جواب نوشت که ما نیز زایر مرقد امام ناسن عید سلامت استیم باشد الله و عده ملاقات در مشهد است این بود که در شهریور ۹۱۳ هجری شاه اسماعیل در خراسان بخیر و تربیت شکر نموده بطرف خراسان توجیه فرمود تا بمشهد رسید شاهی بکث خان در هرات بود و شوخت از آنجا بمرو و شایگان فرار کرده جابوقا نام از اقوام خود را در هرات گذاشت و شاه اسماعیل بعد از تدارک و نوازشات سادات و خدام بسمت مرو حرکت کرده که نتیجه این سفر شاهی بکث خان اوزبک بود بسیار هم بکث تعقیب آن بکث مرقوم شود .

در سال ۹۳۱ هجری و بکث در اوایل سلطنت شاه طهماسب اول بواسطه حادثه استن شاه و اختلاف امرای قزلباشان وقت در پیش خان حاکم هرات و قتل بوروبن سلطان نخلو حاکم مشهد در عراق اختلال و اختلافی در امور خراسان روی نمود و این در اوایل شهر سبع عید خان که از بنی اعوام شاهی بکث خان بود رسید بطبع تصرف خراسان قشون با نظرف همچون کشید و در سال ۹۳۱ هجری و دو و بیست و نهم و دو و نیمه مشغول مقدس گردید و لشکر را محاصره کرد و غنچه سخر شد و ماکمی در آنجا گذاشته بطرف استرآباد رفت و در این سفر بکث معروف زبیل خان با عبید خان واقع شد و لشکر قزلباشان شکست یافته عید خان بطرف هرات رفت .

در سال ۹۳۴ هجری و چهار شاه طهماسب بعد منافع عید خان بطرف خراسان حرکت فرمود از راه همین کالیوش مشغول شد آمد از راه جام هجری هرات نمود و عید خان از تمام روسای ترکمان و خوانین اوزبک که حتی از قانتق و قرقیز و قزاق استنحت است و بعضی خارند با شاه طهماسب از چون گذشت موثرین مدد قشون اوزبک را از هشتاد و یک صد هزار فرستادند و بعد لشکر دیگر قزلباشان که بر داری خود شاه طهماسب حرکت کرده بیست و چهار هزار بوده انقضیه در نیم محرم ۹۳۵ هجری و سی و پنج در سار و قمش جام خلافت فریضین شد روز عاشورا بنای متعلقه شده دست و پنجه علم و سره گردنها فتنم گردید رود از خون گشته تا و از بدشان پشته باشد از امام عبید خان بکث سختی یافته فرار نمود و موبک شاه طهماسب از خراسان بقبرین مرجعت فرمود .

در همین سال ۹۳۵ هجری و پنج مجد و عبید خان بطرف خراسان آمده عبدالعزیز سلطان پسر خودش را بمشهد فرستاد از امرای قزلباشان احمد سلطان انشار و یعقوب سلطان فاجار در مشهد بودند چون باروی مشهد تمام فته بود کوچ با را کوچید و سکه نموده بدانه مشغول شدند و خود عبید خان هم متعاقب بشهر رید و دو ماه محاصره مشهد بطول انجامید و بیکر امرای طاقت مقاومت نیاورد و مشهد را خالی گذاشته بیرون آمد و عبید خان مشهد را تصرف نموده ماکمی معین کرده هرات روانه شد . در سال ۹۳۶ هجری و هفت مجد و عبید خان بطرف خراسان تاخت و عبد العزیز سلطان پسر ابغ مشغول نامزد نمود و تا نظام را اوزبک با تصرف شدند و خود عبید خان هرات را که انوقت برام میرزا برادر عیالنی شاه طهماسب در آنجا حکمران داشت محاصره نمود و کمال و نیم این محاصره بطول انجامید و خود همناسبت در عراق و آذربایجان مشغول دفع فتنه اولمه نخلو

# در مختصر اخبار

از اعانت شاه که باغی شده بود میبود و شخاوت نعم خراسان داشت نادرشاه که فراغتی از کار او نگه حاصل کرده بعرف خراسان حرکت نکرد چون عید خان طبعی میج داشت این پسر را بهرام میرزا بشهر هرات فرستاد ای پادشاه که بر اهل خراسان گذرگفته زینهار عرصه ده بر ایشان بایم ما اگر ندوی لطف بکوان کرده را گای گشته که خواه شما خاص و عام ما کلک عسکر و جمل شاگرد است ثبت در رفته که بود در آن زمان ما از خواججه عبد از این طبع از زندگه که بر زانز که خورد که فاسفه نام ما این جواب از هرات با نوشتند ابدعی میکشیدی که میرسد شاه ستاره حشمت هم احترام ما مانند کان حضرت شاه هم و از ازل ثبت است بر جریده سنی دوام ما باشد جواب دعوی خان که کرده یعنی رکنش حافظ شیرین کلام چندان بود که گشته و ناز سی قدان کاید بکلوه سر و منور خرام ما خلاصه اردوی شاه تمام رسیده و بلاد و ولایات خراسان را یک یک از دست ختم مستزع نموده نامشده و در فرمود عبد العزیز سلطان تاب مقاومت نیاورده بدین سویت عید خان نیز از دور هرات با و راه انهر کرخت و در سنه ۹۳۰ شاه تمام و اردو هرات کرده و از آنجا بقاب عید خان مقیم شد که خبر حرکت سلطان سلیمانخان عثمانی بطرف ایران مسوع شد ما میرزا بیکران از خراسان مضروب شد شاه تمام بطرف آذربایجان و عراق ره سپار کردید.

در سنه ۹۳۲ هجری و دو کت ششم عید خان خراسان آمد و مشهور را محاصره کرد ولی بواسطه استحکام برج و باره شهر فتح آن شهر میرش نده است هرات غریب کرد و بواسطه قتل صوفیان غلبه امیر قبا در هرات بود پس از محاصره چند ماه شهر هرات مفتوح و محسور گردید و اجازت عید خان بعرض شاه تمام رسیده در سنه ۹۳۳ هجری و چهل و سه بطرف خراسان حرکت کرد عید خان بعبادت محمود و با و راه انهر فرار نمود و حاصل این سفر شاه تمام فتح قندار و تعویض حکمران خراسان بدست محمد میرزا گردید و پس از چندی هم عید خان در بخارا فوت شد یعنی در سنه چهل و شش و از قتل صاحب تاریخ قصص انما قاله محمد سلطان او زینک در مشهد قتل عام کرد.

در سنه ۹۳۷ هجری و هشتاد و هفت او فایز که عباس میرزا با تاتیعی مع قلیخان پش ملو حکمران هرات بود و مرتضی قلیخان پرنک زکمان و الا مشه بود میان این دو امیر که خراسان تا نا امانا صدها سبانه اند و امیر حسینم شده بود رقابت و برودت حاصل شده بود عید خان عباس میرزا را با خود برداشته با عا کر زاید بقتل فتح شده و بر مرتضی قلیخان از هرات حرکت کرد و در حواله مشه طایفه فریض شده شکست بها که مرتضی قلیخان پرنک وارد آمد و شهر را آفتاب شد پناه برد در این محسور که میر عبد الکریم تنولی مشه که در پای علم بود مغلول شده و چهار ماه محاصره مشه طول کشید چون مشه مفتوح شد پشاور و از آنجا بهرات آمد.

در سنه ۹۸۹ هجری و هشتاد و نه چون اخبار رفتار امیر خراسان علی مخصوص مرتضی قلیخان پرنک حاکم شده و عید خان پش ملو پیکر کچ هرات و اتالیق شاهزاده عباس میرزا بسج سلطان محمد رسید محمد خان زکازاجنه اطلاع کنه اسان فرستاد آن طرف عید خان قبول زیاد بحوالی مشه آمد مرتضی قلیخان که مرد بخشنده سگری بود داخل مشه کفایت امر او بیکر دسپس از آنکه از متولین و سوداگران و بخار صادره زیاد کرد قایل و شمه انهای طلای رفته را سکر زده صرف ملوف و مرصوات لشکر کرد و حسینی که اردوی مع قلیخان و مرتضی قلیخان در حواله مشه مقابل یکدیگر بودند محمد خان ترکان رسید و هر چه خواست بو عطفه و نصیحت عید خان از امر حاجت و هرات ممکن شد مع قلیخان اردو مشه طرف پشاور آمد و مرتضی قلیخان از مشه بیرون آمد و خواست یک در صحرای او بکند جلا و بشکه از لشکر مع قلیخان در حوالی پشاور بروز کرده و حشی در شلوب قشون متوقف بشد انداخت و از آن طرف مع قلیخان برای استغلا خود در این پیشاه عباس را بر سلطنت خراسان جلوس داد که ملک خراسان از سلطنت سلطان محمد منزع گردید خبر مشه

دیگر نام خراسان نسبت کردند چون مشه پشاور هم مثل مشه میرشد شاه عباس و عید خان بطرف هرات غریب نمودند در سنه ۹۹۰ هجری و نود پس از آنکه محاصره شهر هرات شاه سلطان محمد را سیوده و بیتر شد و میرزا سلیمان وزیر در این محاصره قتل رسیده خبر آمدن عا که روی بجه و آذربایجان مسوع افتاد پشاه محمد با عید خان صلح کرده و تمام مشه حیات او را قبول فرموده که من عید خان غزل مرتضی قلیخان اسکران مشه بوده سلطانخان بجای او مضروب شد و وی بکجوت استر آباد و دامغان و بطام نایل گردید و سلطانخان حکمران نازده خراسان خواهرزاده شاه طهماسب و از بزرگرادای است با جلوس

# در تهنیت‌ها

وست معاشرت شاه نصاب را نیز داشت در ایامی که مرشد قلیخان استا جلوس کرد و مردی بزرگ خابلی و نامش بود و در جوانی کوشش میکرد  
 باقی حکومت مشد میل زیاد داشت با محمد و می از خواص خود بقصد زیارت مشد حرکت نمود و در طرق کاقدی سلطان خان نوشت که تو  
 بزرگ و بزرگزاده طایفه کهنه و اطاعت تو بر من واجب است و تا بحال از علاجی با صلیح خان شاه طریقی موافقت داشتیم حال ما  
 زیارت مشد داریم و هم میل لطافت شمار سلطان خان چاره ساده دل فرقیه سخنان او شده استقبالیش کرد و در همانجا حضرت تشریف  
 ناپس از چند روز کسان و انصارش دهنه دهنه دادند مشد شدند و خان قوتی گرفت روزی بهانه باز دید سلطان خان بچار باغ دار حکومت  
 رفت بعد از طی عذرات گفت حقیقت این است که ترا فریب دادیم چرا که تمام خراسان از این شاه عباس است چون تو از غلبه  
 حزه میرزای بعبه سنی لا بد باید بشد را بمن و اکذاری و خود بطرف خوف روی که مشرکوت من بوده سلطان خان چاره بفرطاعت  
 ندیده مشد را و اکذار کرده بخلاف رفت ولی ازین راه منبر کرده بقرون شنافت و حکمران مشد هم با مرشد قلیخان کرده و این خبر  
 بهرات میرض شاه عباس رسانید .

در سال ۹۹۳ هجری مرشد قلیخان که در مشد استغالی یافت عریضه نوشته مستدعی شد که صلیح خان با عباس مشد آید که با  
 بطرف استرآباد و بطام رفته آنجا را بفرستد مشد صلیح خان شاه طریقی را با شلو کشته در استا جلوس را خوش داشتند حندان  
 وقتی نوشتند مرشد قلیخان که آید مشد مرشد قلیخان اجازه بهرات رفت اگر چه بجا هر خوب پذیرفته شد ولی باطن شلو با قصد قتل او را کرده  
 و او فرار آید آمد و بیاید استا جلوس را شلو عداوت باطنی بنویسید او استا جلوس را با شکر نیاید برداشتند بطرف مشد آمد  
 مرشد قلیخان هم بیرون آمد و حضرات را استقبال نمود و جنگ در گرفت حاجت استا جلوس با قده با قده عباس میرزا را برداشته مشد آوردند و  
 صلیح خان و اباعمش فرار کرده بهرات رفته و استا جلوس که خدمت عباس میرزا را بر میان بستند مرکز حکمران فرما را در مشد قرار دادند .  
 در سال ۹۹۴ هجری مشد و نود و شش جدا شد خان اوزبک با عزای صلیح خان شاه طریقی که شسته بخراسان آمد و بعد بواسطه مدانت  
 صلیح خان و متحصن شدن در قلعه بهرات جدا شد خان شهربرات را محاصره کرد و نیز بواسطه فتور و ضعفی که در امر سلطنت سلطان محمد رسیده  
 داده بود مرشد قلیخان موقع بدست آورده عباس میرزا برداشته از مشد بقرون آورده بر تخت سلطنت ایران نشاند بعد ابرج و آرد  
 مشد را محکم کرده که نواسله انجارا با ابراهیم خان برادر خود سپرده خود با قصد هفت نفر زنده از مشد بیرون آمد و از راه دامغان  
 بطرف ری و بجا لغت بردن خواند قزوين و رود کردند مرشد قلیخان وزیر اعظم و اسبه الامرا شد و تاریخ جلوس شاه عباس چهارم  
 و نقل آید هر دو در آمده (۹۹۶) میشود .

در سال ۹۹۷ هجری و نود و هفت سال دوم جلوس شاه عباس جدا شد خان اوزبک پس از محاصره زیاد قلعه بهرات را مفتوح و  
 صلیح خان شلو مقبول کردید وی بطرف مشد توجیه نمود ابراهیم خان حاکم مشد بطایف اهل و تقدیم بکیش و تعارف را می جدا شد  
 از محاصره مشد تصرف کرد آید جدا شد خان سبت حرس حرکت سوز و راه از همین سال شاه عباس بنده برای نظم خراسان و فتح  
 شراوز بک عزیت مشد نمود و در شاپور مرشد قلیخان را مقبول ساخت و حکمران مشد به اتقان چگنی داده شد و از راه اسفراین  
 وارد مشد شدند و در اتقان بواسطه فرابت با مرشد قلیخان از نسبت شاه عباس زبده بقلعه خوشان کریمت جا بر این حکومت  
 مشد باست خان استا جلوس تقویض شد و شاه عباس بجه آمدن فرزند پاشای سردار عثمانی با ذریعگان از بند منبر بیان  
 جام که بطرف جام میرفت مراجعت کرد .

در سال ۹۹۸ هجری و نود و هشت عبدالؤمن خان ولد جدا شد خان اوزبک که حاکم بلخ بود با لشکر نامحدود و بقصد تهنیت  
 حرکت کرده اول بیابور را محاصره ساخت کاری از پیش برده بطرف مشد رفت امت خان حاکم مشد تقصیل را شاه عباس  
 نوشت شاه عباس از قزوين بقصد خراسان در حرکت آمد بعد از ورود و بطهران تا خوشش شد و تا خوشش طول کشید و از عزیت  
 بصوب خراسان باز آمد اوزبک چهار ماه مشد را محاصره داشت پس از تصرف شهر حکم نقل عام داده و انجا بر تنی بگذرد  
 حتی سادات و علما که پناه آستانه امام برده بودند نیز بقتل رسیدند و خود است خان در مرکز جدالی شجرت مرگ پیشید  
 صاحب تاریخ عالم آرایه سیکار که خود خان اوزبک در صف امیر سیر ایاده و جنود شقاوت ورود اوزبک را بدرون کشید  
 بشکر که فرستاده بکث بکث از چهارگان مظلوم را از راه اسپاده و در اراک حفظ و مسجد جامع بیرون کشیده بر ربه شادت میرسانید

# در تهنیت

در دشت خند سر اباد غارت دادند قادیل مرتجع و طلا و نقره و شمشیرهای نفیس که از تهنیت تقداد بیرون بود و فروش و ظروف و اوسله  
 چین و کتاخانه که در محادی ایام از اقصی بلاد اسلام جمع شده از مصاحف مخلوط شریفه آنکه علیهم السلام و انما دان مستخدم مثل باقوت مستحضر  
 غیره و دیگر کتب علمی عربی و فارسی که از حد و حد کسیر و ن بود بدست اوز بجان با تهنیت افتاد و مجله آن روز در مشهد قتل و غارت درگاه  
 بوده و طبیعت از مردم مشهد که جان در برده در این بیخونیا حسنه شده بودند غالباً بیگانهت بدر روند عبدالمؤمن خان حاکمی در مشهد تعیین نمود  
 در وقت رفتن میل طلای بالای کسند را که شاه طلب و وقت کرده بود نیز با خود برد و تهنیت وقتیش به عباس رسید که رو به بیرون  
 که آشته بود و از طهران بتهران رفت بود .

صاحب فضل انقا خان در سنه ۹۹۷ هجری در باب مشهدین میکار که عبدالمؤمن خان که در این سال مشهد را قتل عام کرد  
 بدین شد که شاه محمد چو بان که ابراهیم خان اوزبک و باغشیم بود میرزا اسید بیگ متولی بهنام در شتاده بود که بهتر از همه صلح  
 نمودنت تا بدین وسیله مانع قتل عام شوند میرزا اسید بیگ جواب فرستاد که جمعی را با لپچی کری زودت خان بفرستند تا قرار مصالحت  
 شود بنا بر این عبد الواسع نام با بازده نفر از خواص عبدالمؤمن خان بفرستاده گفتگوی مصالحت را در بیان آوردند باغ فریاد زد اینک  
 شاه عباس! لکن فرادان میرسنده ات خان نادان دل باخیز بسته عبد الواسع را که از علمای ما و راه التهر بود با سایرین و آنکه کونه  
 بلاغ سوار کرده در مشهد گردانیدند و موی ریش آمانرا کزده بخلغای شسته گشتند بر این نیز گفتا کرده آمانرا گشتند و عبد الواسع را  
 از بالای سواره نیز پراکنده که بیجان خود را بار روی اوزبک رسانید و شب دیگر بیگ پیک مؤذن بالای کله سینه رو خندناجات یکدیگر  
 عبدالمؤمن خان از چادر کسیر و ن آمد که کوشش میداد ناگاه بیگ پیک زبان طبع غلغای را شنیدن گوشه عبدالمؤمن خان کوشش خود را  
 گرفته درون حسیه دوید و قسم یاد کرد که مستقیماً در مشهد باقی نگذارد در این هنگام قاصدی از طهران رسیده فرمان از شاه عباس  
 بانست خان آورد که رشتان بکشد آمدن غیر ممکن است انت خان مستاصل شده جمعی از معارف مشهد را با بدایا که من جمله شتر آینه  
 بخت ابراهیم مؤمنی و جلد مرتجع که پنجاه تومان می ارزید نزد خان اوزبک فرستادند مع بیگ مؤذن هم هم بوده و فتنی اینها رسیده  
 که خان بیازی شطرنج شغول بود آستانه بیدار کرده اسامی را پرسید چون با اسم مؤذن رسید شتر را اسنول شده امر کرد شتر را  
 از بدن کنند و جمعی دیگر را معتول و باغی را مرتضی نمود از جمله نقایسه که عبدالمؤمن خان از کشته باراج برد قطعه الحاس بود  
 بیدر بیضه مرغ که قلب شاه و کئی بگش حضرت کرده بود . چند کوزه زنده مطالب نامه ایست که عبدالمؤمن خان به عباس نوشته  
 المظفر الدین و الدینا ابو الفوارس میرزا عباس بعد از تبلیغ دعوات اجابت مقرون انباء و رای عهده کشا که همیشه محبت  
 سلاطین نامدار و خواقین عالی مقدار بضررت حال و فراغ بال عباد الله مصروف بوده و معنی نمینانند که اکثر حکام و سلاطین و کاشته  
 این سلسله علیه بوفیق سلاله با اهل مملکت بنحی سکون نموده اند که دستور العمل الملوک شده فدای بر آن نیده رحمت کند که قدر با پاره خود  
 بداند و پای از کلم خود فراتر نگذارد امر و بحمد الله تعالی از ممالک دشت خجاق و مرغابیه و کاشغر و بدشتان و ماوراء النهر و  
 حوارزم و خراسان با منازعه بترتف بندگان مات و بسطدین جوانگاه شکر سیکران ما و سلاطین و ملوک اطراف و خروان  
 اتفاق با بر و نهی ماکرون بنساده اند و کردگشتان جهان نیز بدین آستانه ایاده اند چون داعیه ضمیر منیر فیض اثر بر آن مطرفست  
 که عهده بجای منظور بوده غفل و عفتان بیان آن راه بنیاد ولایت سنان که ابتدای ملک خراسان است با نیابت گذارند و  
 ملک عراق را با آنکه کسب اراده تهنیت بوده باشد متصرف شوند . مخفیری از جواب شاه عباس عبدالمؤمن خان .

بشایان نوشتن چنین نامه با سراسر بود و صیب خوانند بزرگش خوانند اهل خرد که نام بزرگان برشتی بود نو کردی  
 پسین رو خنده را غراب رسول خند اراج که کوی جواب بد نیات به کار و بد روزگار بعضی سینه نامه و شرمسار خاطر نشتر  
 اثر از نظام ملک عراق و فارس و آذربایجان حسیع نموده ایم و سواى ذوق طاقات ایشان که عربیت بر ضمیر خورشید اثر  
 راه یافته آرزو مانده هستی نزول ایشان بولایت اسفراین مب مع غر و جلال رسیده بجز دستماع طاق و ذوق  
 غالب شده با اختیار با جمعی متوجه اسفراین شده که بشرف طاقات مشرف شویم چون آن ممالک رقاب توجه رایات غر و جلال را  
 استماع نموده در اسفراین کشت کرده کوچ بر کوچ متوجه پیشا بود کرده بودند در اینجا نیز بنده گردیده روایه مشهده شده بعضی را  
 از غضب فرستادیم که شاید در مشهد بملازم برسند که اینجا نیز توقف کرده از راه جام متوجه بلخ شدند امزای نامدار و دلاوران

مشهد

# در تخیل حسنه اسان

مشیرکنار نماید ما پس برگشته اگر اراده ملک سنان و پادشاهی داری پای یافت و در امن صبر و کثرت با یکیش تا نایب هیچ خبر  
 مقبوضه بهرعت تمام برسیم با آنکه بنامه ذممه که هنوز از آفتاب عالیه پرقوی و از علم اژدها سپیکر اثری ظاهر نشده بود که چون  
 بابت ایشش برکنه شده عشق من که دیگر از شوق ملاقات طاق و از عشق وصال چون ماه صحر که در محاق است بهرمان  
 در این سال در خطه بلخ و آن حال اگر غضب باشد ملاقات واقع خواهد شد در باب آینه اچ یعنی خوانین و سلاطین چنگیز که  
 نموده بودید بر کسان اعظم من ایشش است که پادشاهان عالم مدار و خوانین کردند استدار و سلاطین نامدار باستانه نواب  
 کامیاب خاقان عیسایان پناه آورده بودند و بچه طری رعایت نموده ایشان را بر سر خلافت و شریاری ممکن ساخته و  
 است عالیه است نایب بر آن مصروف است که مالک این را که بغیر حق متصرف اند ایشان که از نه و اگر نقل شود مشران قضایا  
 صادر کرده که بیت هزار سوار نامدار تره که از در طایفه ایشان رفته سرداران و لشکران مالک چنگیزی را گرفته اهل محال  
 ایشان را اسیر نموده در گاه عالم پناه آورده و خود با نفس نفس با خلاصه دودمان چنگیز را با لشکرهای عراق و فارس و کرمان  
 و خوزستان و کبکان و از آن زمان و استر اباد و اوزبکستان و سنه اسان مالک ترانجی تخت و تالان نمایم که نایب است  
 روزگار باشد و اگر اراده ناسی که از بیم خوف لشکر بابت ایشش مراد بکنار بری از غلبه ایجا کرده جازا بر تو ملک و  
 ناریک سازم و اگر از آفتاب عالیه پناه بطلب حمایت فرودهند و سنان بری نام نویسم تا از بطرف و زنجیر سینه نموده  
 در گاه کبکی پناه فرستد و باغ خود را خوش نازی که در سفر از علایمان این آستان در طالع خراسان بواسطه با آذوقه  
 بهست شاکر قاشدند منت آنچه حق است کفر تمام خود است و نه بر خود و اسلام

در سال ۱۰۱۰ هزاره یک شاه عباس بطرف خراسان حرکت کرده تا چون راوگان ماده یعنی بلاد خراسان که در تصرف اوزبک بود  
 به تصرف و محاببت بفرستد چاکران شاه و پادشاه بعد بلا خطه اینک ها که اوزبک در مشد جمع شده اند تا به محاسره می باید  
 می سره این شهر مقدس خلاف احترام است بجوای مشد زرقه براق بر حجت مشد بودند

در سال ۱۰۱۱ هزاره دو و عبدالمؤمن خان مجدد آغجه اسان آمده تا چون راوگان ماده یعنی بلاد خراسان که در تصرف اوزبک بود  
 در مشد توقف نموده از آنجا سیلخ رفت

در سال ۱۰۱۲ هزاره چهار شاه عباس از اسان حرکت کرده و عبدالمؤمن خان که غلظت اسان را می سره داشت از زور و موکب شاهی خبر  
 شد و بطرف مشد فرار کرد اما شاه هر از آفتاب وی بشد باغ آمده از آنجا میان ایل کرمانی و از آنجا بطرف سبزوار که عبدالمؤمن خان  
 شتر را تصرف شد و قتل عام نموده بود و اینک را می سره داشت را نند اوزبک چکان چون در آن بطرف بلخ کردند و شاه بجنه وین  
 میاودت فرمود

در سال ۱۰۱۳ هزاره هفت عبد الله خان اوزبک و ماوراء النهر فوت شد عبدالمؤمن خان پسر شمس با وجود مخالفت یعنی امرای  
 او زکته بجای پدر جلوس کرده بود و به خطه شاد و جیح و خوار می نظری که او را بود و به جلوس جمعی از امرای افسار خود را  
 قتل آورد پس یعنی امرای قتل او را نموده بضریر نیرها کش ما مشد و ظل ده سال از او باقی مانده نایب سلطت نیاقه هر  
 و هیچ مشد بری در میان امرای اوزبک رخ نموده اسلے هر شهری دم از خود سوری زده سلطت مستغنی طلبیده من جلودین محمد  
 که حاکم هرات است یعنی با عبدالمؤمن خان داشت در هرات جلوس نمود شاه هنوز که عبدالمؤمن خان گشته شده بود و بطرف خراسان  
 حرکت کرده فرادخان سپهسالار را مینویسند سپاه باوه هزار فرمود و سنان امرای اوزبک بدون سازه بلاد شلاع خراسان را  
 تخلیه نموده مشد را کردند و محمد نام حاکم مشد نیز شهر را گداشته و از کرد فرادخان در حواسنه را و اوگان از فرار وی مشد شده  
 و از مشد شده شاه نیز از غضب رسیده حرم مطهر را که غارت شده و خاسلے از نایب و زینت دیده سوای تجر طلا و دیگر حبس  
 در مقام نیاقه بدینچنان یکی را بکومت مشد که آشته است و شتم ز بجز غنیمت هرات فرمودند هرات را مستردا و نموده پس از نظر  
 آنجا بشد آمده و من مقدس را مرتضی و خدام را احسان و رعایت کرده براق آمدند مولانا صبا و الله بن محمد کاشی در فوت  
 عبد الله خان اوزبک این ایات را گفته و اینچیم شده است که آنکه که خان توران مرد و شورش ز خراسان افاد  
 بخرج و زینت زاده او در غلظ بود و پشیمان افاد اوزبک بجان تیغ کشیدند بهم ماوراء النهر ز سنان افتاد

# در تحسین خراسان

شاد آتش بخیرت سبس این دجله ز جریان افتد عاقبت مکتب بخیزی کتب منزه ایران افتد اهل ظلم از شهری درانی  
که کی این شور بدوران افتاد بیت آینه زهر معراش رزمنا بیخ نمایان افتاد شد بر خونت چو از آتش شد عا  
علم منور توران افتاد .

در سنه ۱۱۰۰ هزار و نه شاه عباس بن محمد بهرات و از بهرات با بیورد و شاپور و مجدداً بمشهد آمده از آنجا متوجه عراق گردیده بهمنها  
مبعضی از شاهزادگان اوزبک در صفهان خدمت شاه عباس آمده و یار محمد نیز ایک قطعه الماس که اینها بیکش آورده بود و معلوم  
شد این الماس از تورات حضرت بوده در قطب عبدالمومن خان بدست اوزبک افتاده شاه عباس در آن تصرف نمود  
و علمای عصر حسین قوی دادند که آن الماس را فروخته قیمت آنرا اطلاق مرغوب خرید و وقت نمایند حسب الامر آن قطعه الماس را  
بروم برود و بصیت عادل فقودان و جوهره این فروخته بکافق را بمشهد مقدس فرستاده اطلاق خرید و وقف شد .

در سال ۱۱۱۱ هزار و پانزده در تاریخ نقصان کافق در سال قبل بیکار و باری شاه عباس بصد جنگ باغ خان و تصرف اوزبک  
ببلخ رفت باغ خان پس از بخار و بلخ آمده که باه نام قشون طرفین بدو جنگ در مقابل کید بگرد و زوداً آخر شاه عباس بواسطه شیب  
مرض اسهال و با درد و مرجهت نموده میشد و از مشهد با صفهان آمده .

و در احوال سینکار در این سفر بفرمان شاه عباس در کابلی از جانب پانین پای حرم باز کرده بزوج در موضع جوا بر شینه نصب نمود  
و نوی کسند مطر را که دو وقت قبل و چراغ سیاه کرده بود پاک نموده تقاضی از نو کردند و چون اصل ظاهر کسند را شاه طهاب  
شک ظن کرد بود شاه عباس دور کسند را از بیرون حشمت طلا کرده و ضمن راه وسیع نمود و حوض بزرگی فواره دار هم در وسط حاشیه  
در سنه ۱۱۲۰ هزار و بیست بواسطه مخالفت که میان امام قلیخان و نذر محمد ولدان دین محمد خان اعموی خوشان و یحیی خان اوزبک  
پادشاه ماوراءالنهر واقع شد و شعلی که برادرزاده بر مکتب عمومی خود یافتند محمد و لیخان الهجاته دغره محرم این سال بایران آمده از راه  
مر و مشهد آمد بواسطه نبودن شاه نظر خان نخلکو حاکم مشهد که بدربند باب الابواب باور شده بود میرزا عوب برادرش مقدم خان را  
با کمال اغراب و بزرگواری بخدمت افراتان این بود که بیست هزار قشون پیاده و سواره و بیرون مشهد خانرا استقبال کردند و زیارت برده  
در دربار سیاه و از کارخانه حضرت طعام دادند و از مشهد بصد صفهان در تصرف حرکت کرد و در راه نیز محکم شاه عباس انواع تصرفات  
شده را هم آمد .

در سال ۱۱۱۱ هزار و بیست و هشت بی پشای روی از امرای بزرگ روم که از جانب سلطام روم حاکم سبیر بود و در جنگ صوبان  
سبیر پادشاه ایران گردیده و متوغلن مشهد مقدس بود فوج شده و شرکات و خلفات زیاد از قبیل جواهر و طلا آلات از او  
ایده بود بیکم شاه عباس تمام ترک و اموال او را روم فرستادند .

در سنه ۱۱۳۰ هجری روسی شیخ سباز الدین محمد عاسی در چهارم شوال در بعضی و در واز دهم رطت نموده جد شرفش نقل میشد و در  
بدریس خود مدفون شد .

در سال ۱۱۳۱ هزار و سی و یک شاه عباس بطرف قندار غربت فرموده و آنجا را بجهت تصرف آورد و از آنجا بهرات و از بهرات بمشهد آمد  
در سنه ۱۱۳۲ هزار و سی و دو که مغارن ابام سلطنت شاه صفی است از خراسان خبر نظر اول و استیلا اوزبکیه برور رسید بامر شاه  
صفی خلف بکش برداری خراسان مضروب و مامور گردید چون کار مرورا متشوش دید و خوانین اوزبک هم از حیون گذشتند  
بطرف خراسان می آمدند قوه مخالفه با این محبت در خود ندیده لابد خود شاه صفی مستم خراسان شده پس از ورود و استخفاف  
برضی قلیخان از دست اوزبک بدون مجادله شهر و تصرف شاه صفی آمده مراجعت بعراق کرد .

در سال ۱۱۵۱ هزار و پنجاه و یک که شاه صفی مستم سفر بندوستان بود انیس الدوله مراد خان نوچی باسنه را بمشهد  
فرستاده که توب قطعه کوب چند در آنجا برزوی میشد آمده پنج لوز توب رخت که کلوته هر یک ده دوازده من بود  
این همای امام سلطان از او بپریان آیدم .

در سنه ۱۱۵۲ هزار و پنجاه و سه سالار که در مشهد بود بیکم شاه عباس شاه قرچهای خان حاکم مشهد بصل آورد و سبب  
قتل دستخان همسالار این قسم نوشته اند که پس از جلوس شاه عباس شاه او بر حسب حکم شاه صفی در مشهد بود چون اسرار  
مجلس

# در تحسین خراسان

بجور او در پای تخت بودند فرمان شاه عباس صادر شد که قشون بمی خود را مخص موزه خود در مشهد میتم باشد وی طالب حضور بود  
و این آمدن بپای تخت بود بنویس نظام الملک وزیر عریضه عرض کرده سندی شرفیاب شده بود امرای پای تخت بدین لحاظ اسباب  
قتل او را در بسم آوردند و در فرجه قربان در مشهد نقل رسید .

در سال ۱۰۵۵ هزار و پنجاه و پنج نفی مستیجان قاچار از مشهد اخبار به سخنان شده منصب سپه سالاری منصوب و حکومت مشهد بحاکم  
سابق فرجیای خان اعطای شد .

در سال ۱۰۵۸ هزار و پنجاه و هفت شاه عباس ثانی از مشهد بخت هرات و از آنجا بعبوب قندار متهم شد و شهر قندار که در این وقت  
و تصرف امرای شاه جهان هند بود مستوح و سوگردید و این مصراع آریخ این فشخ گردید آمد کلیه ملک هند قندار  
در سال ۱۰۶۳ هزار و شصت و دو سلیمان خان حاکم کردستان که مقیم سهند و جتن بجاک روم بود بدست شیخ خان رکنه حاکم  
کراش و گرفتار شده او را نزد شاه عباس آوردند و محبوس بمشهد فرستادند .

در سال ۱۰۷۸ هزار و هشتاد و هشت که مغان روزگار سلطنت شاه سلیمان باشد سلطان اکبر بن محمد اوزبکت زیب هندی از پدر بچیده و  
از راه خلیج فارس با صفهان آمد و تشنگ از پدر نموده از شاه سلیمان استمداد کرد و شاه او را جواب مساعد داده شاه سزاده هند  
و دیگر شده خواهش زیارت مشهد مقدس نمود شاه سلیمان او را با شرفیاب لایحه بمشهد فرستاده پس از کمال در ارض اقدس  
خون شده در جوار رفته مقدس مدخون شد شاهزاده بزمندیل شنگ طلا بوزن یکصد و هشتاد و سه مثقال و شانه که یکصد و  
هشتاد و سه مثقال غیر اشب در میانش بود بگش کرده در اندرون قبه مطهره بچیند چهل چراغ بلوری بزرگ در آنجا گذاشت پس از  
ورود و توقف در مشهد هذری طروف نقره مثل سگری و سر پوش و غیره نزد محمد سلیم پیکر پیکار شاه موفرا ششای فرستاده که  
سکه نمایند چون سرسکه و نه سکه هنوز در ابتدای پوشش شاه سلطان حسین شده بودند انمود و از آمدن و بپسیده سی هزار مثقال  
نقره مشکوک از مسکوکات سلاطین ایلیه بصفت عادل خرید و سلیم کار گزاران شاهزاده هند و کسان موزه چون بخت نقره طروف شاهزاده  
معاول انبوه نبود و کرداشت بعضی طروف طلای بگشته مثل شنگ و غیره ضمیمه نقره آلات نمود تا قیمة مطابق آن سی هزار مثقال  
بمسترد نگاه شود . چون از ایام سلطنت شاه سلطان حسین و واقعات جا نگاه آنحضرت و بانواع اقسام نوشته اند در بحواله  
سال ۱۱۳۱ از شاه با شاه نهاب از مشهد بعبود هرات حرکت کرده انشهر را متصرف شد چهاردهم ذیحجه وارد مشهد شدند .

در سال ۱۱۵۳ هزار و صد و پنجاه و سه نادر شاه پس از فتوحات هند و کستان و خوارزم وارد مشهد شده قندیل طایفه  
خیالی مرضی بندر فتح قندار و قتل طلای مرضی نادر شیرز کستان در محرم مطهر جاسه داد و در ذیحجه بعبود مشهد رسید اما سله  
و کستان از مشهد بعبود آمد .

در سال ۱۱۳۳ هزار و صد و چهل و سه او فانی که نادر شاه معصم حرکت بطرف ایروان بود چاباری از رضای میرزا حاکم مشهد رسید  
که افغان بعبود حاصره شد حرکت کرده اند بسین این مقال آنکه افغانه ابد اسله که در هرات بودند بدست حسین علیخان  
که در قندهار بود علم مخالف افراشته اتمه بارخان ابد ایا حاکم خوار که دم از موافقت نادری میزد و افرانج کرده ذوالفقار نامه  
بحکومت برداشته اتمه بارخان با معدودی از خواص خود بمشهاد پس از روز افغانه ابد اسله و در مشهد را گرفته حاصره  
کردند بعد از چند روز برابر اسپهبد خان برادر نادر شاه بیرون آمده و کوه سندی موده ملک خورده بشهر سخن بست و قتی نادر شاه  
خبر فرا ساز آئینده بست شد حرکت نمود . افغان ابد اسله که سی و یک روز مشهد را حاصره داشتند از دور مشهد برخواستند  
بطرف هرات گشته اند .

در سال ۱۱۶۰ هزار و صد و شصت نادر شاه از کرمان عازم مشهد مقدس شد میرزا محمد یحیی قندی با شی سینکار که چون نادر  
بخت را و ارون و اوسناح راه کرکون و بد صفرا تهمیرزا و سایر شاهزادگان و جواهر آلات و نقایس و سزاده و صد و پنجاه  
اسباب سلطنت را از راه روانه کلات ساخت و خود وارد ارض اقدس گشت و تیغ زهر انگون به رحمی را جلاداده بجایز  
گشتی و سگت و دام بکسانان پرداخت که تیغ اش قتل او در فتح آباد خوشان گردید و با قینان برادرزاده اش بعد از  
شیدان بپسند آمده بر تخت سلطنت نشست و سراب نام غلام خود را بکلات فرستاده شاهزادگان نادری را با جواهر خانه



# در مختصر اخبار

و فرزند بدست آورد و در رضا سلیبی برای کجول را با اولاد و اخا و شش مقبول نمود و نذرانه میرزا واه مع میرزا و شت برین نیرابا  
 بر من اندکس آورده آن دو برادر را نیز در مشهد مقبول و شاه رخ میرزا را که جوانی بلیق چهارده ساله و بسیار وجه و خوش رو  
 بود مجلس نموده و خود مستقلا در بیت و پنجم جای الا تحت سلطنت جلوس نمود و خود را مع شاه نمید و کنگه خطبه با هم خود  
 در ششده هزار و صد و هشت و یکت پس از کور کردن عیاش امرای خراسان شت هر خ را بطلنت برداشته و تا پنج جلوس  
 اورا در مرتبه اول (سلطان اعظم) نوشته اند و ابراهیم شاه و عیاش را نیز کشته و بزودی شاه رخ شاه را هم  
 سرزول و کجول نموده میرزا استبد محمد ثنوی مشهور را که دخترزاده شاه سپهان صفوی و داماد شاه سلطان حسین بود سلطنت  
 اختیار و موسوم بشاه سلیمان کردند و این در ایام سلطنت خود ضمیمه مرصعی که ناویر شاه برای مقبره خود ساخته بود از مقبره او آورد  
 دور مرقد امام باقر وضع نمود و میرزا داد و دل خود را بنوبت مغلوب کرد و باز پس از چندی اورا هم کور کرده مجدداً شت برین  
 سلطان کردند در سال ۱۱۶۲ شاه رخ کجول باز جلوس نمود و احمد شاه افغان در آنجا بعد از فتح بهرات پنجال تشریف  
 افاده حوالی مشهد که رسیده ماری شهر را محکم بدو خواست بچلنی دارا شهر شود با شاه مسرخ طرح خصوصیت و داد انداخته بیاید  
 با بعد که داخل شهر شد و با شاه رخ ملاقات کرده نوزدهم خان افغان را پیشکار و در معنی مستط بر شاه رخ کرده با سعده وی برینا بود  
 و از آنجا بسزدار رفت و بیای تشریف استرا کرده و ماند ران کرده در مرتیان سسر و اورا با سعده وی از سواران محمد خان قاجار بر خورد  
 سکت یافت و ناگزوار فرار کرده و از بسزدار کله خورده بهرات رفت و نور محمد خان افغان سینه و بیال وی شد و اسیب خان فرایب  
 که مردان پاک با باکا بود شت برین که نشته وی با کان خود چند برچی را تصرف کرده و بوضع شت و سلطنت حرکت بکروند  
 فریدون خان کرچی را بدفع او مامور کرده و خان شت را از شت و اسبند فریدون خان خود نرفته ای امورات شت نذرانه  
 پیرت بر رخ را ورنگت برده اورا بقتل رسیده و خود شت نرفته ای امورات کردید شت برین سپهر ایبانه نزد کرمان زند بشیر از شاه  
 و نادر میرزا برود و کور خود را نرفته ای امورات ملکی نمود نذرانه سرز پس از شت شاه که مرجهت منبند کرده نادر میرزا فرار کرد وی باز  
 استقلال یافت تخت زیاد بهرمانه بعد از چندی جعفر خان کرد که در حین ران سکنی داشت آب شهر مشد را که سر خیمه پیش در حوالی  
 چاران بود سینه نیراحت انداخت نذرانه میرزا برای مجلس آب از شهر مشد بیرون رفت با جعفر خان حکمیده و آبرای شهر آورده و نظر  
 میرزا همانا شتیش پیشا بومقیم کرده پس از او نادر میرزا وقت را مستم نموده بشده آمد و در وازه نار ایسته که نذرانه میرزا مرجهت کند  
 شاهزاده مطلع شد از حاصره بطرف مشد آمد ابواب ایسته دید انا شت که از نذرانه بات نادر میرزا ایست آمده بودند در وازه غار کوه  
 کتوده نذرانه میرزا اول شهر شد و نادر میرزا از در وازه دیگر بیرون رفت و نذرانه میرزا شت برین هم بیایک شده بر دنده مطرب شت  
 نذرانه میرزا زنده پای پر بود سینه اورا چهار باغ آورده خود متکفل امور سلطنت کردید

در ششده هزار و صد و هشتاد و سه از فرارته کله مورخ تاریخ زندیه احمد شاه در آنجا افغان با سبده هزار نفر لشکر شت برین  
 عراده توب از نذرانه نیرفته تشریف مقدس حرکت کرد شاه رخ ابواب شهر را سد و نموده از ایلات نواحی مشد استمداد نموده  
 کار بخش خود را محکم ساخت و نفاذ کرد و روز احمد شاه وارد طرف کردید خوانین ایلات اگر اد بهانه خود را از شهر خارج کرده دست  
 از باری شاه رخ کشیدند شاه رخ مانند جمعیت قبیله از افغانان مشدی که بهرجهت نذرانه میرزا که سپهسالار و سیر قلیج شاه رخ بود زیاد از  
 دو بیت نفرز داشت و بهر روزه بر سبیل استرا از حصار مشد بیرون شده علامای مردانه بار و دو سپه احمد شاه میرد و شت  
 نمایان مسکرو از جلودر یکی از شتوها که نذرانه میرزا بوج باد و از نذرانه بسزدار نذرانه میرزا با همان طیس  
 جمعیت مثل شت بر که بر آن لشکر علاما آورد و طوار و از آنها را در هم چیده سینه کرد و چون کله کوه مشد جوانان نذرانه در پناسه  
 دشت نادر بارشان نمود و در اکنه و شت نشان ساخت بومی و میرانه حرکت کرد که جمعیت زیادی از لشکر بانان فضل آورد  
 سکت فاحشی آبنادا و در نذرانه راجب سروج در پاکنه داخل اردوشان کرده مرجهت نمود و این شت نمایان اسباب جزای  
 و جلادت مشدی تا کرده دور و بر شت هزاره جمعیت زیادی جمع کردید پا و سواره و او طلب بسیار کرد آمدند و میرانه مطرب کار را  
 شت شت هزاره و دیگر جوانان را نذرانه بجای رسیده که روزی از روزهای رزم با ده معینه از سواران جوانان زنده بطرف اردو  
 احمد شاه مسد برد و چهار نفر از دین راه برای نازده دشتن نفس تبه آخر کار که ایسته پیش نذرانه فرود آورد و شت

# دقیق خردان

جلوسرارده شاهی و بار دو بار بخولا سنی داده ناز از طرف فریاد ناکشیدند که صد و ساریه اطراف او را یازده هزار نفر سوار  
 مسلح و متکل شاهزاده جوان و بیترغاف و اعاطه نمودند و خود احمدش و بالای کوشک برآمده مجاوله و مختار به شاهزاده را افکاره میکرد  
 و بنور میرزا اسپر خود را مخاطب ساخته میکت پسر شل این باید و سنسرتد اکتی چنین شایه غلامه معلوم است چنین بنگانه چه مجاریه و و افوق  
 خواهد بود مضراته میرزا در حثت که بزوار نفر از افغانان را مجروح و بیروح بجاگ انداخته و خود را بان جدار نفر رسانیده با بندر کج و نیکو جنگی  
 کرده خود را با تمامه مشد نمود آذریکه با قضیه در بدج ش شاهزاده است و کرده که قتل جهان گذارت مان بخلاف نشسته  
 راز همان نمارت مان بزراف شسری باری اگر چه اغلب از شجان و دلیران ابران کبریات چنین جلادتها و رشادتها دیده  
 شده ولی کاری که آرزوش شاهزاده نمودناسخ تمام جلادت و رشادت شجان و دلاوران روزگار بوده بالآخره احمدش از مختار  
 عاجز شد و جمعی از مفران و مخصوصان خود را بشهر فرستاده مساحه نموده بیکر اسس سرخکی که سواری مخصوص شاهزاده که نیم  
 تومان قیمت آن بود با احمد شاه داده و یکی از بنات ش بر خنی بجاگد نکاح سلیمان شاه و له احمدش و در آورده و بزوان بخش میرزا اسپر ش  
 بقندار رود اردوی احمد شاه در سنه ۱۱۸۳ هزار و صد و هشتاد و چهار از دور شد رفت خلاصه پس از رفتن احمد شاه اردو از دور مشد  
 غور و دامن کبر مضراته میرزا شده طلا آلات و نقره آلات موقوفه از قادیل و جزه تصرف نمود و دستک زده بلکه بدین هم کفایت کرد  
 دست قندی مجال پر کشوده شاهینخ از او بچیده نادر میرزا اسپر دوم خود را ولعهد نمود این اخوان کار بنجامه کشید مضراته میرزا  
 از مشد بجاگ بیرون شد بعد از چندی پناه بدربار کرجان دیکل زنده بر دس از فوت کرجان باز تده و در مسلمان و شیراز بود و  
 میرزا در رعیت برادر باز بنای قندی را که آشته دست اندازی مجال موقوفه و غیر موقوفه نمود حتی حشتمای طلای روی کشید مطرا  
 کنده بمصارف رسانید میرزا احمدی متوسله آستانه مبارکه هر قدر او را مانع شد بقصد تیقاد سر طوق مکتل که بالای کشید مطر قصب  
 بود با قلا ز رعیت که هفت هزار تومان قیمت داشت سوزانیده بفضه تومان عاید کردید در ب جواهر را نیز کنده بمصرف رسانید  
 مدت شش سال که مضراته در مشد بود آنچه خواست کرد و با امرای خراسان عو ثانیای خصوصیت گذاشت از جمله میر محمد خان عرب  
 حاکم طبرس که کینه دیرینه با وی داشت از موالفت آغاز کرده اظهار موذت نمود از طبرس بقصد زیارت باششده بقصد نفر بشد  
 آمده نادر میرزا هم با او و همرا هانش نهایت محبت را کرده تا اینکه میر محمد خان نادر میرزا او را خواب غفلت و غور کرده بقتله کرد  
 او رقیقه او را با دو برادر او همرا ه بر کرده یعنی از ملازمان او را کشته بطرف طبرس رفت و ممش خان کرد را از طرف خود حاکم  
 مشد ساخت بموش شاه افغان که در قندمار بود اینها قدر اشپند تخم زده بدخمان افغانا با پشت هزار کس بعد شاهزاده طبرس  
 دستا در دار افغان اول تنه و سنی و زریده آشته الام طبرس را که رشتنه بجا صره مشد آمد میر محمد خان هم با بعد و دی خود را  
 بشد رسانید و مدت محاصره مشد سه ماه طول کشید نادر مصالک بر این شد که نادر میرزا با سردار افغان بسپارند و چنین کردند  
 او را از طبرس آورده بمده خان سپردند لکن افغان از مشد رفت نادر میرزا را بهرات فرستادند که همان ش شاهزاده محمود بشد  
 آنچه بود مضراته میرزا همرا ه از شیراز بخراسان آمد نادر میرزا هم با قشون همرا ه مجدد بطرف مشد آمده با برادر جنگی کرده  
 کشت بافت و بهرات معاودت نمود و مضراته میرزا در مشد بلا معارض لوا می استغفال بر افراشت .

خلاصه از بدج در وقت کمر کتاب رفته اصفای امری .

میرزا به شهادت فتح خان قاجار سال ۱۱۳۹ هزار و صد و سی و نه بوده و ولادتش هزار و صد و چهار در استرآباد و عمر  
 شریف آن بزرگوار سی و پنج بود .  
 در سنه ۱۱۸۳ هزار و صد و هشتاد و هشت و چهار به شاه سپند خان افغان با قاجاریه استرآباد که از طرف نواب محمد حسن خان مامور بود  
 دمان فرزان و سبزو در بکیده کشت با افغانا رسید احمد شاه در آنجا بعد از این کشت از حواله بجا صبه قند مار رفت  
 در سال ۱۲۱۰ هزار و دویست و ده اعلیحضرت افغان شاه و غریب فراسان نموده صادق خان شقاسی را با پنجاه  
 سوار بجا صره مشد پیش فرستاده سردار که بشد رسید میرزا محمد مهدی قنده با شاهینخ کجول و پسر شاهینخ قنارغ میرزا استقبالی  
 اعلیحضرت افغان شاه از مشد بیرون آمدند و از جانب ایشان حسین خان برادر فاقان مغور مستقیم شاه بتهال مامور کرده  
 و فرار شد که اگر میرزا محمد مهدی قنده که از سادات جلیل ایشان و سردان داخل منبری بود در جلوشا هر خ حرکت بکند حسین خان

# در تحقیق خراسان

پایه او را بسپرد و اگر وی سبقت بسپرد در حقیق خان سواره او را بپذیرد و آنقدر حضرت شرفیاب حضور پادشاه قاجار شدند شاه بزرگ بخت نشسته سندی زیر تخت کستاده شد شاهرخ شاه را اذن جلوس دادند و میرزا محمد مجتهد هم زبردست شاهرخ قرار گرفت بهر یک نقد شاهانه بطور پوست و مقرر شد شاه افشا در دادوی مایون موقوف باشد .

سپهاتخان مقنا و الدوله هم کبیر پیشتر از نرسوا را بجانب میرزا احمدی مجتهد بفرستادند و آقا محمد شاه هم پس از زیارت عازم عراق شدند شاه قاجار بعد از آنکه تثبیت با مورخراسان داده و حکام بروود خراسان متین فرموده محمد و لیجان قاجار را با دوازده سوار سرداری کل خراسان نصب و مامور توقف شدند نمودند شاهرخ و اولاد او را بجا تیردان و نخواستند .

در سال ۱۳۱۶ هزار و دویست و شانزده ابراهیمخان بنی عم و مهرخان گبستی نشان فتح شاه مقصد بخیر مشهد از طهران حرکت کرد و موکب پادشاهی نیز در محرم بجانب خراسان توجیه شد بود از راه دکان محمد علی میرزا و بعضی خان قزاق برسم منتهای بخیر مشهد روان شدند و در نیم برج اول اردوی خانان بجوالی مشهد رسید چون محاصره بطول انجامید و بجا رعایت حرم توبه بفرمانی بستند و امام شهر میرزا مجتهد را شیخ و نسا به موکب پادشاهی از رود مشهد بطرف طهران حرکت نمود و حسینخان قاجار نیز در پی سردار خراسان شده بمحاصره شرفیاب داشت و مامور میرزا ضیاح حضرت و قنابل و شعله نارادست اندازی کرده سگ زده بسپاهیان منت منت می نمود تا اینکه کرب پادشاهی از بروج حصار بالا شده قریب بقصر شهر بود که مامور میرزا نجیال اینک مجتهد سبب شده است بحرم مطهر زنده درین غارتان سبب بزرگوار را با تیر زین چینه زخمی زده و از دروازه خراسان فرار نمود و از طرف رود سردار و لشکر از طرفی با هم اتفاق افتاد و مشهد بقصر لشکر خان حضور درآمد و سینه بزرگوار پس از چند ساعت دیگر رحمت از روی پوست و مامور میرزا هم بر روی دستگیر شده و در جسدی سوار کرده بشهر آوردند و بطهران فرستادند و در وقتیکه خان غلام اشیا در طهران تحت مرمر جلوس فرمودند مامور میرزا را انحصار آورده بخصاص خون سینه بزرگوار گشتند .

در سال ۱۳۲۹ هزار و دویست و نواست و سهیل خان سردار و امخان بالگره موفور بجهت تنبیه خوانین خراسان وارد شدند و در خواججه برج اروه زنده خوانین خراسان با بیت هزار مجتهد در شب باردوی سردار سیفیون زدند پس از کشتن و کوشش زیاد کشت یافته بهر بیت رفتند و در همین سال کامران و لد شاه محسود از قندهار مقصد بخیر هرات آمد فرزندین میرزا حکمران هرات از اسمعیل خان سردار که در مشهد بود استعانت جسته کامران بعد از نزدیکی سردار ایران بهرات بیست قندار معاود نمود فرزندالدین میرزا پنجاه هزار تومان نسل بیا ببرد از ایران داده از بلخ مشهوره معاودت و داد سردار بلخ و قندهار میشد آمد .

در سال ۱۳۳۰ هزار و دویست و سی و هفت و امیرای خراسان بمخالفت شاهزاده قندهار میزرا تمهه شدند اسمعیل خان سردار مامور خراسان کرده و محمد خان قاجار زایب و امین خان مشر ایامر شاهی بمحاصره قلعه را دکان فرستند پس از پنج هفته خراسان محمد و لمیرزا در چمن خوش بلاق که باردوی خانان انحصار شده بود مخلع گردیده و مشهوره آمد و بمکران خراسان بروخت .

در سال ۱۳۳۱ هزار و دویست و سی و هشت محمد و لمیرزا با امین خان قزاق از شهر مشهد مقصد غنیه خوانین اگر ادر طرف خوشان حرکت کردند و خوانین خراسان نیز عریضه شکایت از شاهزاده بدربار فرستادند قزاق بنوسط جاسطیح خان نواسی معاودت شده که شاهزاده از محاصره را دکان صرف نظر کرده بشبه معاودت نماید و شاهزاده بنا بر این میشد آمد و در این سال امین خان قزاق و پسرش مسنیع خان با میرزا شاهزاده مقتول شدند و محمد خان قزاق و لد امین خان در دولت آباد کشته گری برافراشت و طایفه قزاق با هزاره شیراز من احمد نس را بجهت مصمم شدند و شاهزاده محمد و لمیرزا از حکومت خراسان منزکلی و مسنیع میرزای حاکم طهران لقب شیخاچ شدند شاه بابای خراسان مامور گردید و بانو اسطه ملک خراسان اگر چه امین کرده و شیخاچ اسطه بمخالفت حاجی فرزندالدین میرزا اولی هرات بمحاصره هرات از مشهد بیرون رفت و سپس از دریاقت پنجاه هزار تومان بگیش نقد و قبول ادای فراج هر ساله خواندن خطبه و زدن سکه با هم خان حضور فتح شاه مرتب نمود .

**خرقان** شرافت و حمود شیخ ابوالحسن خرقان مشرخی از آن داده شود در راه خراسان بهت خذرقه بسپادی هم واقع شده که روی هم صد و پنجاه خانوار مجتهد دارند آب و راه متصل و خود خرقان از قناره است سقره شیخ ابوالحسن خرقان

# در تحیق حسن خان

هشسزده که از مشایخ کبار و معارف عرفای خانی آثار است در حوالی آبادی حسن خان در روی پشته اولی ظاهر است که سابق این  
 معبره در مرکز آبادی بوده و بر روی این منبت آبادی نابود گردیده این قبر از زینت و فرش و چراغ و بجز صندوق و غیره که بر قبور است  
 بجا مانده بسیار است بلکه صورت قبر نیز خراب و فریب انگیز است در طرف مغرب منقل معبره مسجد است مربع بسیار رفیع منبت کندی  
 که بشکل مخروطی و ظاهر کبریا کاشی کاری نموده اند در داخل کعبه دوره کعبه این کبکری بجا مانده منقوش است که اسم سلطان ابو سعید  
 با در و مانده و سامی و نموسه را دارد و محرابی معین کرده و سقف جاشده در صلیبه فیلدرا ابو اطمه محراب کوچکی نموده در دور محراب مسطوره  
 صحیح شیخ گفت هشتاد و دو قطعه است کعبه فقه مومنان است و بیت العمور فقه و ششکان است و عرش فقه دعا گوین است  
 و حق فیلدرا نزدان و دوستان است ترجمه احوال شیخ ابو الحسن خرقانه هشتاد و دو قطعه است و از این قرار است  
 شیخ ابو الحسن خرقانه نامش با پدر حضرت پیر اهل سلوک و معارف عرفانه و در کتب ارباب فضل و کمال که شرح احوال  
 و احوال صوفیه است از نوادر حکایات و سوار و کلمات او مشون است ولادت وی در ششده هجری بوده بزرگان این سلسله  
 گویند سلطان ابو یزید بطای پیش از آنکه شیخ ابو الحسن در وجود آید از وی خبر داده بود بود و بکرات از بطام بقریه حسن خان  
 رفت در تخی مخصوص استاده اشتیاق بود اسبگرد و طینوریان از وی ستر اینکار میبرد فرمود در این مقام بوی فدا است تمام کنیم  
 دبری بسیار که در این خاک صاحب دو لنی زیاد در صفات تجرد و سلوک طریقت و مراتب صوفی و طلب حقیقت بود باقی که در  
 که دست کسی آنچه نمیدانند از این روایت و ملاحظه تأیید ولادت شیخ در زمان رحلت سلطان محقق شود که دعوی استغناء شیخ  
 ابو الحسن از آثار کثیر البرکات بایزید در حال صفتی وجود مبارک وی بجایده حضرتی استوار است که هشتاد و اند سال  
 فاصله با این تاریخ است پس باید سخن بعدی این معنی را بهتر توضیح نمود مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی در فضیلت کاتب  
 من حضرات القدس بسکویه و انتاب شیخ ابو الحسن در تصوف سلطان العارفین شیخ ابو یزید بطای است و زینت ایشان در سلوک از  
 روحانیت شیخ ابو یزید نموده ولادت ابو الحسن بعد از وفات ابو یزید شده و مولانا غلامی روی در یکی از دفاتر مشفق مشهور  
 خویش میگوید ابو الحسن بعد از وفات بایزید از پس آن سالها که پدید گاه و بیگانه نیز فرستی با خود بر سر کوشش ششی به حضور  
 تامل شیخ پیش آمدی تا که بگفتی نکالشی عمل شدی نیز مولوی در جانا بفرقه اخبار بایزید از وجود ابو الحسن خرقانه با سر و سر  
 در شنوی اشاره فرموده هم در آنجا نام مشتاق کرد بوی را از یاد استغناء کرد گفت زینب بوی باری میرسد  
 گذرین ده شهر پای میرسد بعد چندین سال نیز ابد شعی میریزد بر کسمانها خرقی رویش از گلزار حق کلکون بود  
 از من یاد در مقام استخوان بود بیت نامش گفت نامش ابو الحسن بعد پیش را گفت و ابرود و من فدا و درنگ او و سنگ  
 یکت یکت را گفت از کعبه و گویند پدر شیخ ابو الحسن دهستان بود از در جلاحت تحصیل معاش میکرد و شیخ خود بعد از ادراک سن  
 رشد رجب اراده از پدربخش علم بر آید و علوم شریفه از حدیث و تفسیر و فقه و غیره با یکت بیاموخت آنگاه شوق بگفت نفس  
 و بخل مراتب عالی در ضمیرش پدید آمد تا ده ساله غارت حق بجاقت در خرقان گذاشتی و پیاده بیطام آمده بر سر قبر ابو یزید  
 بیخونه کردی و نادیدن مسیح عبادت و عاشق بودی و بی از خدای تعالی درخواستی که از مقام مسیح و شرف رفیع که ابو یزید  
 روزی داشته او را نیز محروم نفرماید وقت نماز با او بیدار گشت آهنگ زینب خرقان کرده بنماز جماعت صبح آنها حاضر شدی تا وقت  
 هدایت خلق رسید و شیخ در خرقان بجاگاه نشست طالبان طریقت و صوفیه وقت از هر جا که رویش جمع شدند و چون شیخ ابو الحسن  
 قصاب گفته بود این بازارک با خرقانه است و رحلت و زیارت متقدمان اهل عرفان بطرف خرقان شد آورده اند که سلطان محمود  
 قرظوی پس از مراجعت از عرب خوارزم شاه و ضبط آن ممالک ادراک فیض و در شیخ نمود و فرمان داد ناروی نیام بست بیطام  
 کنند چون در حواله فریاد خرقان سرزده محمودی بر او خسته سلطان یکی از خواص را بخدمت شیخ فرستاد که او را بملاقات پادشاه  
 دعوت کنند اگر افتد از جبهه این که به بخواند و طبع او را و هیوا رسول و اولی الامر منکم چون فرستاد و پیام رسانید و این بخوا  
 شیخ فرمود پادشاه کبوی که مادر طبع او را آنچه غرقم که از طبع او از رسول در توبه و عقیق نام با او الامر چه رسد سلطان را از  
 این جواب رفیق و دول پدید آمد و زیارت شیخ رفت و شیخ استغناء نمود سلطان پیش رفت و گفت ایها شیخ چه شرطه است که  
 بناوردی این هم دام تو بر است چون سلطان بیاس تبدیل در جگر که علایمان استغناء بود شیخ گفت بی دام است ولی مرغ

# در تحقیق و معنی آن

این نام تو خواهی بود آنگاه دست سلطان را گرفته از میان ملازمان بیرون کشیده و گفت اگر بر خلق تقدم بجستید اند تولا سلطان در حق شیخ بعدق منقد شد و جانیه از با سبهای پیکر شیخ گرفت شیخ از رئیس ابو علی سبنا از معاصرین شیخ ابو الحسن است نوشته اند چون مراتب علم و عرفان و مقامات تجرد و انجمن شیخ ابو الحسن شنبه بخزان آمد شیخ زنی بدخوی داشت بوطلی بدسرای شیخ رفت در کوفت و از مال شیخ جویا شد زن گفت ای سبنا ای از این سالوس را بکنی و چندان از شیخ گفت که بوج دهنش شیخ در غایت نیت پرید کجا رفت زن گفت رفتت تا که ام چاره را بنویسد پس ابو علی بجنب شیخ بجا رفت دید شیخ تپه هیزی بردوش نشسته بر بناده است و چون دراز گوشش بر آه میگذشت با بوج افقا و آزار آن کرک دزد در امکبشم که شیر خورند و بارم میکشد پس شیخ از رئیس چندی در عرفان بماند و میان ایشان با سخات گذشت .

تبر ابو سبنا ابو انجیر که از معاصرین ابو الحسن بود بزیارت وی بخرقان آمد و این اندو حارقت مکاشفات رفت باری ارباب این سلسله در حق شیخ ابو الحسن حکایات بیع نوشته اند وی در شب ریشنه مانورا ۳۲۵ از این سرای شیخ گذشت و در خارج فرقه خرقان که هم موشش بود مدفون شد کلمات او در میان موقوفه کتب ایشان معروف و ثبت است و نیز از مالش در کتاب ملک اتا گنن خیر جزو دیگر عرفا و مستطاب است و نموده است که است فرزندت خلق چیزی نت

**دامغان** از شهرهای قدیم ایرانت برنج بین عراق و خراسان در شانسانه حکیم و سایر تواریخ همیش مکررند کوشه و اصل در آن ده منغان بوده اگر کثرت استمال ما از میان رفته و منغان شده و کم کم الف بجای ما آورده و دو وجه است این بوده که باعث آبادی آنجا شده اند و انش پرستان بانی بنای این شهر کرده اند و سالها آباد و معمور و جمعیت داشت بوده حکیم ابو الحسن که کانا در سرای نرستان گفته کرد و بهر دیار در این فصل روزگار آشپز است خلق چو در دامغان منغان و چشمه باد این ولایت مشهور است که موسوم باد خوانا است .

منغان جمع منغ است که طایفه از پارسیان پیر و زردشت هستند و اصل منغ مختلف مؤبده بوده یعنی دانستند و در پیرکار و خراسان بزبان پسگوی مشرق و مشرق زمین را گویند که بخوارفتاب دارد آن ملک است و بیس طولانا آباد است و جمعیت و شغل بر بلاد کثیره و بلاد مستعده و محلات مسوره و آب و انهار جاریه که از جمله بلاد است قریس و بریشز و سنزوار و دیابور و تون و طیس و قاین و زوزن و خنج و هرات و باغیس و سرخس و مرورود و ایورد و نسا و بلخ و اندخود و خورجانات و شبرغان و تخارستان و کرگان و سسکان و دامغان و نظام و غیره و غیره . شرح این شهرها حسب داده شده و نیز شهر مشهور اکنون خراسان گویند و نیز در هرات البلدان نامری در قوم است که .

دامغان از بلاد قدیمه ایران است که در قدمت نظیر آن در تمام مسوره جهان دریافت نشود حالات مختلفه بر این شهر عاری و حاضر کرده و بمنتهای در خبر آبادی رسیده و نیز فرا بسیار بر این آبادی استی که اسکندر کبیر از مقدونیه ریت کشور کشا را بر افراشت و قدم در این نواحی گذاشت و امغان بنیابت آباد بود و یونانیان این بلاد را هنگام پیش می گفتند یعنی شهر مقدونیه و عادت اما یونان این بود که هر شهری که در آبادی باوج کمال و عظمت میرسیده از این نام بنامیدند چنانچه شهرت از این قدیمه مصر را که وضع وقت قبل از تحضیر کربا آن ملک بوده نیز همین اسم موسوم داشتند و شهرت را کابیس پادشاه ایران منغ و عازت کرد و اسکندر بزرگ نیز بر آنجا فیل نمود و سیاهین مصر که از سر داران اسکندر بود آنجا را پای تخت خود کرد و کابیس سردار اسکندر قیصر روم به الکبری ۲۸ سال قبل از میلاد و شهر را مندم کرد و از شهر مانا که باسم هنگام پیش نامیده شده آقا بویاشد که هنوز باقی است و آثار غنیه بسیار در آنجا است فلک مختصری در عظمت و افانت اسکندر ذکر میکنم . اسکندر منغ و نا بعد از آنکه از اودان کاسات راه و ناوب اصلاح بیکار شد و فرود ملک سستان و سنی شراب او را و یونان کرد و گفت تا پیش (طلاس) که را منگرا بود استخوار است خود آتش زد و در آنجا کباز اگر گفت مان بود بونت خاک در صفحه (۳۲) ۱۱ (۳۵) شرح دادیم و توامه در کانون دانش نازند است و فلک افرو راه می (جبال) پیش گرفت تا دارا را قاف کند و خاطر از غم او سپید دارد چون بوالی مسلمان رسید شنبه دارا در کتابان (چران) است به انظر راند و از انوار گشتند لکن حضرت اثر اسکندر نزدیک شده و از انهمدان غیبت رسی کرد و انجوان رود در آنجا پناه جوبه در تواریخ همسکندر نوشته اند با دارا سی هزار سپاه جنگی بود و از آنجا چهار هزار نفر یونان در قون ایران در رفت

# در حق ائمه

بودند و عجب که همین چهار هزار نفر با راه صدفت پیوسته و مسلاوه بر عا که نزل بود و اراجا چهار سهند از قدر انداز و متخا اع انداز داشت  
 و در هزار کسب سوار با ختری که بتوس و ابا باقر سرداری آنها میسند . خلاصه روزی در عرض راه دار اسیران سپاه را چنان  
 کرده گفت اگر من بعداقت و جلالت شما ائمهینان کامل نداشتم پیوسته وقت خود را صرف میکردم و خود را خسته نمیدانم و با حضار  
 شما میبودم و چشم از چند صد هزار نفر لشکر که مراد بود کسی با من و فاکر در این بخت بر کشی و سر کشی مرا تنها گذاشت و پای ثبات داشت  
 فقط شما بید که مدد و بد و مرا سپهرای نمودید پیوسته صاحب افسر میدانید و پادشاه هم بخوانید پس بدانید که جو کسب و دانش من چنان  
 متبس لباس خدمت در بلاد بیکه در بین مختار روی با بسیارند و اغلب از جانب خصم مغرور بغرب شما امور که مراد است دشمن و سپید  
 باینه جلالت بگردم ننید ولی مرا تنها اعتمادی کامل است و از طرف شما ائمهینان حاصل و هر چند که من با اینحال قدرت تلافی دارم و راه غیر  
 و ذلت می سپارم ولی آفریننده زمین و زمان و خدای آسمان محاسن کردار و محامد اطوار شما را می بیند و نام شما را در دفتر من کویا  
 و وفاداران ثبت نماید چه شما پاس نعت داشته و منت بخدمت کاشته و طالبان خبر که بعدا تاریخ و سیر بنید بخیر از شما یاد آرد و شمارا  
 از اخبار خدمت شما ندانم حال که بفضل آتیه صالح با جمعی صدیق دو تقواه با من یکدل و همراهید که سزاوار است که از میدان این شخص اجنبی  
 بر رویم و با دشمنم شوم نه چشمه پران او باج گذار و باج منبکان با فرودشان ما بودند و فرضا که تن بهت دیم و بدر دستها  
 خود دشمنم با پای غیره استنار راه اردوی او سپاریم آخر با یکی از سرکار خواهد کرد و یا بار او عزت با فخر خواهد انداخت و پاک خواهد شد  
 با محض نخوت و انظار جلالت و عظمت مرا با کسان و بزرگان که با من سپهر اند در روی خود نگاه خواهد داشت و در مجالس شرب و نزل  
 دعوت خواهد کرد و آنچه نازند دلت و خفت است با خواهد داد با از این ممکنی با دوست که من در آن سلطنت داشتم و آفتاب هرگز در آن  
 غروب نمیکرد و قطعه من و اگذار خواهد نمود تا بقیته عسکر را بنا بر روی و خواری در آن سر بریم من که در ج بخش سلطان عظیم ایشان جهان  
 بودم از دست جوایز میزد که نازه با سپهر ضمه ظهور کرده است و این پیشرفت او غیر خوش بختی مویجی نداشته چگونه قبول تاج نمایم ولی شما  
 که سران سپاه و سرداران لشکر میبند سنگ بنت که طرف ملاست و استنرای حاکم که سگزد مردم مقدونیه خواهد شد و مسلم است  
 که همکاران و همکاران فاضل رفقا و همپیمان چون طرف مقابل خود را خوار و ذلیل بنید بطین ایشان و استغای لذات خود شتابند و  
 بدانند که صنعت و نظراتند است و پدم و سنگت کار فضا و انوی دلیل این مدعا منم که با شام من بسکوم و براه مفاد صنت می پویم نه آنچه  
 هزار نفر لشکر جنگ دیده کار فرموده داشتم و مغلوب پای قبیل کشیم بدان من و یا کسان شاه پیشه بر یونانیان غالب بودند و هر سال از  
 مقدونیه و سایر بلاد یونان باج و خسران دریافت می نمودند که از دستبرد من و داری اول بنای اعلا می شهرهای یونان را  
 آتش زدند و چندین هزار نفر اسیر از آن نواحی آورده مگر هنوز خدمت و سرداری و بردگان و جواری ما اغلب یونانی هستند  
 پس بجز اتوکل منایند و سنگت اسیری را بر خود هموار کنند پای داری و روی به یکجا آرید شاید تقدیر و اقبال مساعدت نماید  
 و غالب شوید و اگر مغلوب و متغول شدید در حفظ وطن و پادشاه و شرافت خود کوشید و اید و سعادت شهادت فایز کرده اید  
 و روان شما در ششکان بهشت جاودان خواهند رسید چون دارا این خطا را تمام کرد و ارتباس با اردوان که یکی از امرای مغرب  
 و از سایرین سپه زبده و در او ایل سلطنت دارا از جانب است سفارت کبری بدربار فرستاد که در چنین جواب داد  
 که ما این کس و لباس فاخر که در برداریم و تاج وضع بر سره و اسلحه مناز و وضعی دارای سپه گونه اینا ز یکی کیدل و یکز با نیم  
 چشم بر سگم و کوشش بر فرمان از گشته شدن اندیشه نداریم و راه جان نثاری سپاریم اگر پادشاه صلح کند متقادیم و اگر جنگ  
 نماید در قید ایضا و بسکوشیم تا بر دشمن غالب آیم یا جان خود را فدای دولت نمایم دسته عدده از قشون نیز با این سردار  
 پیوسته کرده و سپهرهای شید و فریاد وطن آباد و پادشاه سلامت باور آورده و از امرای دارا دو نفر بودند که با او بیخاف  
 و قدر راه میسودند یکی نریمان نام و دیگری بتوس و در شاهنامه و سایر کتب ایران نام آن دو نفر را جانوس سپارند  
 تا بهار نوشته اند بر جان حکمرانان ممالک هیرکانه و باختران یعنی طبرستان و کرکان و قوس و خراسان و بلخ و دستان  
 و مرو و قدری از افغانستان غالب با این دو نفر بود و از دیرگاهی مواضع داشتند که دارا را گرفته مقصد و مغلول سازند  
 و زنده با سگزدند نمایند نامور و عواطف فرمان مقدونیه کرده در سگزدان خود مستقر باشند و گاه نیز خیال میگردند که  
 که رود اسکندر بجان ایران بنزله نزول و بریان سیل از کوه سار جاب شده اید اطمینان دارد و پس از زمانه قلم مغلول

میگردد

# در تحسین و اصلاح

سبک کرده و میکنند باین با خود اندیشه میسوزند که در ارار اگر چه جیست با خود بگردانند تا اسکندر بطن خود سعادت نماید آنگاه پادشاه  
حقیقتی ایر از اجتناب موروث او شده است و اختیار کار را بدست خود گیرند و چون تقووی حاصل نموده اند و گذشته جای او با بر سلطت  
قیام و ممالک سلاطین ایر از در بیان خود مختص نماید باین جنابلات و اهی نر از آن که از بسوس جوهر بود و در اخطاب کرد  
پادشاه چون اقبال یعنی راصب الصلاح و پند معب بود ایر خیر عادی سپرد و از آنکه در دریا دو چار طوفان تحت شد همه مل سفید را  
بریا سیریز و آگشتی بکشت شود و از کرباب هلاک باصل نجات رسد شایان مریض صعب الصلاح و جان کشتی دو چار طوفان سپند و نیز بر  
خیر عادی باید تا شمار از این محضه فارغ نماید که کب بخت شاد و وبال و دولت سعادت شایب بزوال کرده و طالع برگشته و کار را  
وضع دیگر گشته مابین اقبال باریب النوع فیروزی که سپاه مضمون باکان شمار امدی و پیرو بودند از شاد و لیکر و از دلالت و هدایت خود  
سیرت و اند همان بر که دفع این کشت را موثو از سلطت استغنا نمایند و ز نام امر شرب را بر آنچه گاهی بدست بسوس که امیری جهشت و  
از موبان و فائزاده سلطت است و بعد همیکه اسکندر از ایران سپرد و شد و کجاست باعث جلوس شایب رفیع گردید و مجدداً با بسوس  
در کرب و فرزندت کبان را مزمین بنامند و انحراف بفرق با یون مقوم میگردانند که بعضی ممالک موروث و منقرض شایب قبل ایران و مصر  
و نام بدست اسکندر افتاده هنوز بدست و سایر کانه و انحراف بدست و کستان و زکستان و نیز بر کین است و اما را احوال و لیکن در  
نوامی ابریم و چند صد هزار کس را کرده ما ندیم آنگاه صلاح و اقد و دفع دشمن بر دایم رای صواب این است و باقی فکر با حفاست و علاج حقیقی  
مان استغناست خود از سلطت فتح نماید و با شتاب نام بطرف با ختر راه پیمانید و در چون این گفتا شنید شایب کینه بر سر آن خدایه  
بسوس و سایر امرا بیک افق و در وی شتافت و در است پای و از نهادند و از چون ناچار و بختیش دو چار بود و سعادت امرای فای را  
مبول و برابر ده مراجعت نمود پس از آن بسوس و نر از آن با سواره با ختر این اردوی خود را حصد کرده جزو موکب و از آن شد و در منزل  
انها عصبه بود و خواهی و خواهی و آزار از آری بطرف آری بر دند و باید دانست که در ایام گذشته ای در پی که خورده بود و اسکندر چون سایه  
اور او رسد جان فانیال بود باز بر جا که میر سید و از هر شهر و آبادی که میگذاشت امانت بستیقبال او مبادت داشتند و از جانب احترام سلطنتش  
هیچ فرد میگذاشتند بسوس و نر از آن همیکه در ار از قبل کاسین یعنی کج خوار گانه که گشته دیدند و با او باحت و مس که جزو پارسه بود  
بود رسیده و شاه منصور در کنار داشتند و بخت و دولت را با بر چه ممالک هر کانه و با ختر این موجب مطورات متوضیخ اسکندر در آن عهد  
و زمان چند ان محمود و ابادان بود که از بجای بکشت نام کسب ارض نموده و بسوس و نر از آن که حکمرانان ایند و امانت داشتند  
بعد از طی طوار و ارا و دفع شدند اسکندر بمطهرت و استمداد گشت و محبت ایند و امانت تمامی قلم و سلاطین کلبا از او بخت محبت آری  
و نای سلطت آن ممالک و بسوس را بر سر که اند خلاصه بسوس و نر از آن در قوس معتم شدند که در ار از قبل رساتمدولی حقیقت آنرا کم و خادم  
و عا که در از بونام و ابران با شتاب زیاد بود و حصول این مطلب متعذر نبود و آنگاه بگردانند و امرای ایر از او بدو و عبید و تهمینه  
و نوید با خود همه کسان ساقند و گشتند و خود و از انوم است و سلطنتان ششم از ابتدای جلوس الی الان باید بختی و کت  
بمعان است از لغا و در مای محکمت رو بجای گداشته و سوزند بر قورا و در کار اداره مملکت و علم و تقوی برینست  
روی سعادت از وی کرده اند و او را در دایره پیره روزان شایب باید از او بک رفت بود و راه سعادت نمود  
در زیر کبان ایران این گفتار اثر کرده بجان بجان ار از او روی حسند و بجانین او پوشتند و دانسته که از وی که  
با دانند جان پوشتاد و خدمت بودند که نام آخرا او سپهر ای و وفا نمودند آخر الامروزی و در برای طی منزل اینها  
کرده در عزاده خود شت و سواره جهنریان با بسوس و نر از آن در آن روزم که با بسوس سر برده صفت کشیدند چون دارا  
قدری از یادگان و در شد در عزاده او را گرفتند و دست او را باز بخیر غلامتند جان دستنی که ز نام جهنشمار  
شرق و غرب را در قبضه اقدار است و بر خاتم دولت و کین جهانداری گشت او را نشت میگذاشت خلاصه در اوقات  
ملفت شد که اگر اسکندر ایجا میسوزد کارش برابر بهتر بود و خواست بفقده و مهربانی دفع شرعی نماید و دست بسته را  
بیکشاید دیگر اسکان نداشت و تخم و زین شوره میکاشت عزم و لشکر ایران را محض وقوع این واقعه او را تنها گذاشته  
بر او پوختا رفتند و عا که بونام که در دولت او ستمد بود پس از قدری بدیاری دست کشیدند و بر او دیگر رفتند  
مخار مطلق بکنه میورشد و فرمان قمار مقهور و اگر بسوس و نر از آن در هلاک دارا فانی از آن بود که از طرف اسکندر

# در مختصر امان

مسلطن بودند چنانکه ارتزاق با وفا با الفور مجسده تمام بطرف اردوی اسکندر که از غیب می آمد عطف غمان کرد تا این جزیرا  
 باور رساند شاید استقامت و شجاعت خود را چاره تواند و از این طرف دو کاغذت قدر بوسه و نزاران بدکار خواهد داد و از راه  
 که از ندره بسم پوشش داشت در منزل دیگر تیز داده بمزدل بجهت کشنده که رو پوشش آن بود نمودند گرفت و سپید شد و روزی  
 چنین بزه روزی بستی نیزه ز فراق می خرد و آن گناه بختاوه شد پست چون خاک راه قران کشت غم بهار کین  
 نه به بکنند و نکل در میان به شد آن فرو تا آن منبری ز می چون شد آن جام قدین می نه تناید ار اکنه این سپهر  
 که هر دم بجار است این کین و هر اگر اشتاب و اگر بود یک زمانه نماید شکر با شکر کون از اسکندر یکی کوشن کین  
 در آن سخن تیز در کوشش کن اسکندر پس از رسیدن با کبان دانست که دارا فرض کرده است بعد از فرج سوس و استخر لاد باطل  
 در کارهای پادشاه مقدره نبه خواهد پیداشده عاگر کشش بواسطه طول سفر و بعد مسافت و تصادف انواع خطر ترک میکنم و هر سینه  
 چون اسکندر خواهند کرد و او مقبولان که ناعالی وی رخصت شده قاتل میکند و بعد و نبه معاوضت نماید و اگر ایجا نا فراین شد  
 و اسکندر با عاگر نصرت از تنجاف دارا بود چشند و بطرف او تا خند و دارا است پارت و هر کانا بلکه یا ختران فرار خواهد نمود  
 و در عرض راه هر چه از جنس آذوقه بدست آید بطرف او خواهد نمود و سکه فراد و طلا از آنکو بهستان متفرق خواهد ساخت و با عدم آذوقه  
 و خرابی ملک و فقر و غبت اقبه تنجاف دارا قادر نخواهد بود و ترک این قصد خواهد نمود و فی الحقیقه دارا نیز همین خیال بود و عروق  
 و عرفانه خود را بر می فرستاد و هیچکس نیند اسکندر از آن خبر متفرق او شده خود نیز بر می آمد اسکندر چون صید آن آید فرار و در راه  
 بنینده انتقال خود را در ششده میدان که نشتیه بخل تمام راه روی پیش گرفت به نزل که از میدان دور شد بطعام نام یکی از شاهزادگان  
 ایران بارودی اسکندر آمد و خود را در سپاه او فرار داد و اسکندر طوری بشناب برانکه که بسیاری از سواره و پیاده عاگر او در راه  
 مانند و از کار است و در چون بر می رسید همواره پیروزان فانت کردید و در اینجا از جانب خود شخصی را بجهت مدی (جبال) منصوب نمود  
 و یکروزه اردوی سبزه دره خوار رفت و پس از یکروز فانت در این محل کشته و او را نجا شد که آبدی و در جهت داشت و بنیند که نزال  
 بعد از ارضی مزروع و سکنیت گونن نام سردار را برای تبه سپهرات پیش و نناد و خود را از پس عزیت نمود در اینوقت حین  
 یکی از اجهان بابل و هیرکان دارا بارودی اسکندر آمد و گفت نزاران و بوسه با اتفاق بر آراس (در اراس) حاکم سبستان  
 دارا در حبس و قید نموده اند اسکندر بجنس استماع این خبر قشون سپاه را بجای که نشته عاگر زنده را با خود برداشت و گرانتره پس  
 در دارا بجای خود سپهسالار را رو کرد و آذوقه در روز را بترک سولان بسته شب تا صبح رانده نصف روز اجم روز قسطنی آید  
 استراحت که رانده بار بکوت شتافت صبح دیگر بجای رسید که در کو بهستان طرف صبحی دیده از قشون که متفرق و پراکنده اردو زده  
 معلوم شد که ارتزاق با وفا و قشون یوانا دارا پیداشند که چون از خطه عراست پادشاه خود عاگر کرده اند نوشته اند بعد از صبح دارا  
 از فائین بکنن نمایند از آنجا که ره کرده باین کو بهستان پناه جند اسکندر از اینجی پیش از پیش متغیر شده با وجود خشکی قشون  
 کشت نموده و تمام شب راه پیوده وقت طلوع آفتاب تقریب رسید که فائین شب در اینجا بسر برده بودند اما تا فریه بگفتند اگر از بیراه  
 روید ممکن است بجائین برسید اما باید آب بردانید که در راه چشمه و نهری نخواهد دید اسکندر از تمامی قشون خود با چند سوار انتخاب  
 کرده با آنها در راه آورد و در آذوقه فرسخ راه را برید و هنگام طلوع آفتاب بجائین رسید و با آنها بجای سخت کرده جمعی استول و خیرا  
 مندم و اردوی مخالفین را متفرق شد امرای فائین چون اسکندر غالب دیدند و از راه تغیر رسانیدند و قی اسکندر بفراده و از آنجا  
 شد بار مسطرات این متفرق اورا کسند و بجان چشند و دید

اما گفت کورس متفرق بجنب پس از غبه عاگر اسکندر بر قشون امرای فائین قشون نزدیک خواهد داد آمد و در نجر از دست و پا  
 او برداشت و جنسیتی پیش کشیده از دارا درخواست نموده که سوار شود و به جانب که خواهد و تواند فرار کند دارا گفت خداوند  
 بزودی تمام مرا خواهد کشید و به کار برای خود را خواهد دید بجای اینکه از اسکندر فرار کنم خود را با خواهم رسانید و از بیخ وید ارشما  
 رعیند امرای فائین که رای و خیال دارا نمیندند ز نمانیک در دست داشتند بخت او انداخته جو خوش ساختند و در فقر غلام  
 مخصوص دارا را که از خدمت او تعلق بخشید و رقیبه بندک و وفا داری را بگسیخته بودند بر راه عدم روانه نمود و گشتند و بعد از آن  
 نزاران بطرف هیرکانا که متفرک را از او بود رانده و بوسه هم بست با ختران فرار کرد و با بوی مطبوکی که بفراده



# در تحقیر و معنی

در اسپند بودند چون راهبری نه پشت کاهی برفت و کاهی می ایستاد و طاقت بجوای آب در حوالی خیمه توقف نمود پوئسترات  
اند و نمای لشکر اسکندر نشاندگان خیمه رسیده نزدیک خیمه او در بیجا ب و جلوه داری دید که شخصی در میان آن اقوام ناله میکند  
پیش رفته زبان یونانی پرسید صاحب خیمه کیست و آن دلالت از چیست فرمود نمای جهان و تلخ بخش پادشاهان حاکم است بر آن  
و درشت تنگای کمان دو کا و طاعت از ملازمان دون بهت من مرا با نجات انداخته و کار مرا ساخته پندام مرا با کند برسان و کوه هر چند  
ترا زیده ام و با تو رو برو شده ام و کشتو نموده ام است شوکت و آوازه مدلت تو عالم را گرفته است رب النوعهای یونان که آن را  
پرستش بنمایند و پاکت بزوان که ما ایرانیان از اجابت میکنیم سعادت و حضرت را تهنیت در کاب تو کرده اند قبل سپاهی از یونان آورد  
و بر اسبها لشکر افکند کردی پس بیگم چون و غایت حضرت باری که ترایاری نموده و ابواب فتوحات بر روی تو گشوده و مرا جان بر لب اند  
می میرم و جادو سهرای دیگری گیرم در عالمی که از مهر و ملامت تو نسبت با دو کسای خود که در خط شرف و احترام آنهاست کاشتی پشت  
بر روان من که پشتی اجازات سلطنتی را که دارا بودند در ایشان سلب نمودی با آنکه تو دشمنی قوی و شخصی جنسی بودی کمال رعایت کن  
همسان من نمودی در عالمی که خویشان و مهربان من خانه آنها را که من پیش از از جنس ذلت به وج عزت رسانیدم مراباری کردند بلکه  
این جلار نیز بر سر من آوردند از حضرت با بر جلال من است غلامی که تیغ ترا بران نماید و ضم مرا در چهار زندان سازد و پادشاهی جبار را نصیب تو نمود  
نکند بهت طاعت باش و از من که بسن از تو بزرگترم و بجای پدرم بشنو قایلین مرا و سنگبر و فضا ص کن تا عبرت دیگران شده بداند  
گشتن پادشاه کاری آسان نیست گشاده سلاطین هرگز آسوده نیست و آرا پس از این فرمایشات شریه آبا از پوئسترات بخواب  
و او بداد دارا خوشبیده آبی کشید و گفت از مال دنیا چیزی برای من نمانده تا در عوض این خدمت ترا معنی دهم اما اسکندر خانی این سخن را  
نخواهد کرد و آنجا دست پوئسترات را گرفته چه حیات شماری داده جان بجان آتش برین بنمیزد وی چند بشرد و ناخیز شد در این  
اسکندر رسیده دارا را مرده و جان و نسوده و بدو کزبت و کزبت از طایف سلطنتی قیده برداشش داشت بدست خود بر روی بد دارا  
کشید بدفش آن پادشاه را بگشت و غلبت و مختار ساخته با عزت و احترام تمام جنازه را نزد دارا آورده استاده که در صحن سلاطین محرم  
نقدند پادشاهان تیغ جم کند ازنده و این زمین بجای آید

این مورخ اسکندر بنوید و پیشکوه در گشته شد چنانچه ساله بود و از ابتدای جلوس تا آخر عمر به معنی گذرا بسند صفت نفس داشت از تو  
شکر کشی و جنگ بجز و نسبت بر قبت از اسلاف خود هر بان تر بود ولی چون از طفولیت بنام و منشش پرورده بودند چه در زمان شاهزاده  
و چه در اوان پادشاهی ملازمانش همواره با مغلقت می نمودند راست با شکسته پوسته جفت را از او می نهفتند خطای او را صواب خوانده  
مصدق و محسین میکردند بلکه دلیلی بر احباب آن می آوردند و چار سپندار و غرور نمود و غافل از خشم و مغرور نموده در بد و ابر  
و فی پیشرفت کار اسکندر که آنگاه آن سبب خانه کن را پس بداشت تا دید آنچه بد و رسیده او آنچه رسیده نیز ازین مورخ منسوب پس از آن  
و آید اسکندر از کوههای بلند سخت کرد دست ببار شایع عام بود بلکه میر کانه رفت و باطل در بای خزر رسیده

گفت که رس مورخ بنوید وضع اسکندر پس از گشته شدن دارا تغییر گتیه یافت پیش از آن همواره لقب و زحمت را بر آسایش و راحت ترجیح میداد  
و کشور سنا را بر تن آمانا غریب بنیاد و پایه شوکت و قدرت او بین بوده هر روز بر همتد ارش می افزود چون دارا گشته شد و رفت و هم  
برایش مانده و در ایران کردن کشی دید آن پادشاه قهار مقهور لذات و شوانت گردیده و در شاد و آنا که فقط مقل مشاوره مشک و نه ایبر  
عسکریه بود تا بهین باز کرد و بر بیدار نمود و وقت و کنت با کث آغاز نمود بجای قیر و غیره خیمه که کشت خام که اسکندر و سرداران را غایب  
قوت و ان و ادم بود و بس خزانهای مرتب با لوان طعام و اغذیه لذیه کسند و چند روز در شب سرخوش دست و ادم جام و قشینه  
در دست هر دم صراحی بر آنجال میکردت و ساغرتیج بد کسی که آرزمان و اما آن بسج کناهی بنا نموده بود باز نمای اسپر که از چهار کس که یکی  
و او ارکی فن بل شیخ داده بودند بر سپردن این اعمال اسکندر هم سرداران بلکه آقا و افراد لشکر با آن از او بجنده بودند و در جناب  
مجلسی صیده سفید چیده و او اتم آزادی به کوه کرده و بگفتند که آفرین بخش بار بدست کینه خوابی بر انبان خواهد انداخت و مقهور ایلی  
این مملکت خواهد ساخت باری اسکندر قهر و شهنشاهانای اسپر و اقوام و سبک مجلس شرب احضار میکرد که بزبان ابراهیم لغت سر بسند و سخن  
نماند شبی با قبه شورش یکا بود و نمای سپر را غایب میکرد در میان مجمع یکت زنا دید که کینه جاسی بر سر انداخته در حساره سوز خود  
و آن پرده زنده ستور داشته و محبوب و ساکت و سر نیز اکنده و دعامت ایینه اند بر کنت میان و آقا با از پس ابر در خان است

# در تحقیق اسحاق

در بخت و زندگانی خود علوم و در آن مجلس غرض مهم و منوم اسکندر با کمال تکریمت این زن کینت و تقدیر فانیست چنانچه هر چه از این  
 بنویسد با نوازه نسبت اندکی از سرداران جواب داد که این کزین است بجز از اسرای کرام و دود و با نظر و احترام که من سپرده ام به کزین  
 غضبان از جای حسنه نزد آن خورشید ملک عفت رفته برده از حساره و زند از روی آن عقیقه چهاره دور کرده و در وقت و چون افاق  
 و سوز چون ملک تاب آن عقیقه از چشم بر زمین دوخته و کل با بر و شش از خجالت هشته و خد اسکندر بهوت آن وی و سوی شده  
 و خیر از آن سدن شرم و عفت نمود از اهل و ژادش پرسید گفت فطرت و فتوی که سلاطین را باشد و دیگری را می باید پرده ظاهر  
 کشیدی پرده با من بدروی در کشف انکار او صراحت نمود زن عفت که کزین است به امن رخت و گفت از دو دمان آواره نام سناره  
 و نوازه کزین و شاهنا هم دشوهرم کزین است اسکندر محض شنیدن نام کزین و پیش زنده آن ند اسیر بر از دست نازکیش بر آ  
 و امر نموده لباس و سبایک بخت از او برده بود و جمع آمد و دروغا بنشد و با حیوانی زیاده کزین است راید کرده زن را بشوهر سپرد  
 کزین است از نای خاص مجلس اسکندر کرده روز دیگرش اسکندر نامی اسرار از آن و مردان چهارم خود بخارا از میان حبه اساقه و غیر  
 از آنجا که از منوبان دارا یکی بر او در بود در مجلس خاص اسکندر بفرقه شنید خلاصه غایم آنستری که عفت عا که اسکندر شد بتقوم متقوم  
 منبل شده و وارده بیون طلا و تقریباً شازنده بیون نقره بود اسکندر نصف تقایم را با کزین خود بدل نمود و از آنجا بملکت پارتیانند  
 و بشهر و اسحاق که صد دروازه می کشند آمده تداصل افاق انداخته از طرف اذوقه برای قشون خود طلبید و در این ایام منبلان خود  
 سکران حب العاده چون در کجا بیچاره ماند علاوه بر عیش و طرب و ارتحاب بود و بعد از این فترتیه از زند و بشهرت و ادنی خیار  
 به اهل سپه و از نای که اسکندر افاق گشته و عفت و افرازم با شنید و در این بین خبری حمل کردند و یکروز با عفت مقدمه در اردو شهرت دادند  
 که اسکندر از اسحاق بیونان مرجهت بکند و فردا کوچ خواهد کرد و انظار با عفت و شدید در اردو پدید آمد چادر را از انداختند و بار بار بستند  
 و بر مرکب خویش نشسته و یک وقت اردو راه مرجهت پیش گرفتند اسکندر که در شهر مشغول عیش و شادمانی بود محض شنیدن این خبر سرسریجا  
 برهنه بار و در دو راه پریشان دید عا ش یکباره بگریه سران و سرداران سپاه را جمع کرده و آب در دیده بگردانید و گفت اکنون  
 چاره کار چیست و چاره کننده کین گفتند باید خود سوار شوی و جلوقشون را گرفته اسنات کنی و با بشیرین زبان و دلجویی آنها را بگردانستی  
 اسکندر چنان کرده این خطاب بهشون خطاب نمود

قشون نظرمون من از آنجا که در عقب اقیانه دور کرده گشت و انذار فرمود در چشم شایزه کرده و نواز و اساقه بلندی و استنهار خود را  
 بنظر می آورد و میبندد و در این قبل مدت به کارهای خلیفه کرده ای برانید که عفت در ملک بجهت تصرف در آوردید که من خود از شما  
 آنها عاجزم من با اقدام و عفت شما این قدر ملک گرفتیم که سلاطین بزرگ سلف محافل انشور گرفته اند از پلو پونس تا اسپین از خاک بویا  
 و رقیبه تصرف ما است جزایر بوسیند در تحت حکم حکام ما است آشیای صیغرو اما طوما و شات و مسر و شش و ارستان و ایران  
 و جزیره العرب را تصرفیم و اکنون ملک پارت را متخذ کردیم اگر من بیدار هستم که عفتای فتوحات من همین است هر آنکه پیشتر از شما  
 با بل معادت و طن و در بدن شهراتن و دیدار او را خوا سپرد و دوست و اقربا بودم با حاصل و توفیق فتوحات باران و دوستانرا  
 نزدیک نمایم و تمام عفتیم و در و نه که بهای خون خود بخت آورده اند بل و عیال داد و داد و اطفال خود و سپه و می بخصوه  
 نال شده از زمین راه بر کشن و از میان حالگی که قهر آفتج کرده ایم که شش در صورتی که هیچ امید بطلا عفت و سعادت آنها ندارم  
 چه صورت دادند با صلاح است بافت ملک نیست که بعد ما باید برور جذب قلب ابالی آن ملک نمایم و آن حشیا را از دست  
 برون آیم و استقراری در سلطت حاصل کنیم و مثل با همان مثل اهل زندت و فلاح است پس از افاقان بزر حوصله باید  
 بآن کشته جل آید با قدرت و سلطت خود را افاخته ایم اما هنوز حاصل آن رسیده وقت دور کردن آن شده مکی که  
 که مندوب ما کرده اند از عفت اهل و ژاد و زین و ذریب و ادایب و اخلاق و رسوم با با بنیان کنی دارند و اگر بر حسب ظاهر  
 صلح با ایشان از خوف اهل خویش با است پس باید که آنها را بر و از سرس بشامده سپرند چون دور گردانند خود را باند  
 سباع شازان عاقبت بکنند با گشت شمار اهل ترس شما میداند و شازا جیان بنویسند و آنکسی این بویا نبای خیرت مند چه ننگ  
 چنان شما با از زمین است که وقت پادشاه مقتول یعنی دارای مظلوم را بخل بنا ورده باز که دیدند او با وقت نمود که  
 گشته کان او را بهشت نوریم و بگیر خود را ساینم زیرا که از آن در میرگان حکومت بکنند و بسوس فاین در با قدر کنند و ایشان

# درختین ماوند

و تحسنان مستقلاً سلطت دزد و در اہم تدبیر میکنند و ما از بل کاسین گذشتہ بلو و عقب را خواهند گرفت و تمامی مارا ہلاک خواهند ساخت  
 و اگر قبیلہ از ما از چنگ آید و اگر کند از تقابرت کردن ما کہ نخواہند گذشت ہمان طور یکہ ابرائینای پیش بملکت مستولہ گردیند و صد ہفت  
 وارد آوردند و شہرهای ما را خراب کردند و ما را را اسیر نمودند از ہمان کار را خواهند کرد یعنی مخلوقین بناغ صدما بسکہ از ما دیدہ صد چندین  
 حاصلہ وارد خواهند آورد پس دشمن نتوان چیزی و چارہ کشند و بنظر خفارت بدشمن خود نظر کردن خلاف اجتناب و عزم است  
 و ہر کسی چنین کند مغلوب خواهد شد از استناد خود از سلطنت ہام کہ بکشت چون مزاج انسان طبل شود باید بواسطہ تمام اخلاط فاسدہ  
 از خود رخ کرد اگر قہری خارج شد و قہری ماند مرض شدت کند و در مرض را ہلاک نماید ما بنی از ہنجان شہر ہرا کہ بجز نہ خط فاسدہ چہ  
 از زمین مالکت و بلا دفع نمودہ ایم ولی بسوز زادہ فسادتوس و زبانیان پاک نژدہ و ما آنرا را بکشت نیادیم و براہ عدم روانہ  
 سن زیم کار ما نام است ایضاً شہر ما دیدہ کہ بر آوردہ و ما لغت خود را از پای در آورد و قدم ہرا کہ او گذارد ما کہ از ہوا آگ  
 قلع بجان رسدہ ایم و از رہای عین ہر ہر کہ دریم و در در کشتی را زیم و دشمنی بودیم از رود عطا عارض تواج کہ ششم  
 و متاوی شدیم ما کہ بجز ای سہوار زروع و ملکت آباد رسیدیم چون ہا کہ دریم رب النوع فتح و ظفر آغوش باز کردہ ما را طلب  
 میباشد بدینکہ اصلاف ما فراموش نخواہند کرد کہ اسکنند و قوتن او خلق را یکبارہ ذیل و مغلوب کردند و ابرائینا ہستکہ دیدند شہر ما  
 خون دارا پادشاہ آنرا کشید با طوع و انرض رہتہ اطاعت شہر را بر رقبہ جان خواهند نہاد و تکتہ شکر اسکنند بعد از شنیدن این خطاب  
 صدرا رہتہ کردند و گفتند اسکنند سلامت باد و فردای آنروز بطرف ہرا گنا حرکت کردند از شہرای فاضل و فضلی کامل این شہر کی حکیم سوچہ  
 داننا است بقول محمد بن عونہ بکلی اندک عسہ و بیار فضل بودہ از دساتید معلوم شہر اہا شد شہر بشت کلاہت جبہ صیج معلوم نیست  
 چون وی زید و حال مداح اسیر نمود ہرین شمش الماعا اسیر قابوس و شکیبہ بودہ شمس احمد کشتی ابو القاسم پدیش یعقوب بودہ است پس از  
 فوت ہرین سوچہ کہ القادریا بنہ عباسی اورا فلک الماعا لقب دادہ بود بخدمت کات الشرا حکیم ابو القاسم حضرتی رسیدہ و قضیہ نونہ و ظفر شیخ  
 بھج اولفلم کردہ کہ مطلعش این است ای نہادہ در میان فرق جان خویشین جمہ مانندہ جان جان تو زیدہ بن پس ہرگز حکیم  
 در خدمت سلطان محمود غزنوی بر یافتہ و در محفل سلطان محمود بن سلطان محمود تقرب یافتہ مداح سلطان محمود و امر او انامی و سہ  
 کردید سال نونہ و فوشش

زوزن معروف است و از انکاست عبد اہل ابوسل وزیر سلطان محمود و منوچہری مدیح او گشتہ شاہ بنقہ بر کسہ زانو نہادہ  
 مانندہ مخالف بوسل زوزن

سرخس از شہرهای خراسان در حوالہ مرو بودہ و معروفست عبد الواسع ما دغیس جنبہ کتہ شہیندہ بودیم زین پیشتر کہ راہ سرخس  
 بود شہین آفات و مرکز اہوال و شیخ نعمان سرخسی از آنجا بودہ چاکہ شیخ عطار کتہ گفت نعمان سرخسی کا الہ ہیرم و سرکشندہ  
 کم کردہ راہ و نیز مرشد شہر مشہور و معروف و بمجوری و آبادی و محبت و نیت و خوشی آب و ہوا موصوف بودہ و ما لہا دار الملک سلطین  
 سلاخندہ بود جناب شیخ کتہ طیبی بر بکرہ در مرو بود کہ در باغ دل فاشس سر بود و مرد شاہ بجان نیز کوشید و مرو زود سنہ نام  
 فریہ و رودی است در چند نرسے مرو کہ ترغاب کونند حکیم زجاجی کتہ بنا کام در مرو و دوش بکشت از آن پس کہ شد مرو کارش در  
**ماوند** جناب جناب جناب ہستندہ در جابہ در مطلع الشمس فرمودہ و ما منند کہ نیز باوند و دنیا و کتہ از بلاد قدیمہ است  
 باختر عمومی در مجمل اسلطان کویہ ماوند ولایت و کویہ مروغہ است حوالی ملک ری طول آن ۵۰ درجہ و سی دقیقہ و عرض آن  
 ۳۷ درجہ عیاش شہر می ہسانہ اند بکویہ کہ اینجا محتاج بزرگان سینم بعد کویہ ولایت و ماہ نذر ہما کہ اسلام بسر داری سجدین حاش  
 در سلطہ در خلافت عثمان بن عفان فتح کردند ظہر شہیندہ بود کہ ذوالحکفہ بن مہدی برقتہ او اقدام بسینی و سالیس نمودہ ہست  
 ہوا لید بن عقبہ کہ آنوقت حاکم کوفہ بود نوشت کہ مطلب را از او استفسار بکنیق نماید اگر ہست است اورا تنبہ کردہ ہر روز فرستہ  
 دید بکشتن کردہ ہست با حقیقتہ نیت لندہ از او کتہ را بد ماوند فرستاد و فیکہ سید بکرا کہ کوفہ بر فرستد ذوالحکفہ از ماوند معاودت  
 دادہ کال ہسان را در بارہ او نمود و سیر زانہ بعد ذوالحکفہ یکی از محکمین شورش شد کہ در آن شورش عثمان مقتول شد و ہوا ی و ماوند  
 ناسنان در کال خوب ہست مال و نظیر ہوا ی بہار است و در نستان سرد و سخت باغ و باغین با صفا دار و چون غلب کویستان است  
 زمین قابل زندہ است کم دارہ و تمام سال جز ماہ نستان کویہ و دشت مانند یکبارہ زرتد خطبہ می آید و منظر غلب مواضع بہت

# درختین ماوند

برج و فرج افزاست عیب عمده داوند زلزله های پاره است . مسجد جامع داوند که از آثار عتیقه این شهر است شکل مربع مستطیل منصفه  
 مسجد ارتعم درست جنوب واقع شده بنیان طرف مشرق و مغرب و شمال اگر بسم از قدیم بوده حالا از آثار عتیقه چیزی باقی نمانده است  
 مناری که در ضلع شمال شده است یک ربع از این منار بقریه خراب شده و در ربع باقی چهارده الی پانزده فرج آن ارتفاع دارد بر روی  
 کاشیهای منصوره این عمارت مسطور است طباکار خیرات و امیدوار امیدوار امیدوار امیدوار امیدوار امیدوار امیدوار امیدوار  
 در سنه ۱۳۳۱ اصل بنای مسجد را طرف رت محراب ۴ ذرع بالاتر از زمین روی جری کجری کرده ولی رخت چیزی از آن باقی نماند  
 مطالب فیهه میشود روی چوبه زبر پایه طاق نوشته است **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم** و **بسم الله الرحمن الرحیم**  
**نوفیه حبه لله تعالی و طلبنا المرحمة** با بد ثواب اخروی در تقوی عظم مقرب الامراء اسلامین خواهد باقیست این بیت  
 میمون نصیب وی شد توفیق الله تعالی فی شوره ۱۳۳۱ حظه علی بن قتیق اقمه این هم تاریخ یکت مرتت دیگر مسجد است در ستون دیگر چوب  
 نوشته شده ساعی خیر خواهد مصطفی ابن جمال الدین و س قاقه خیر فی الدین و الاشمه فی ایام سلطان اسلامین شاه اسمعیل صفوی  
 عمده که فی تاریخ سنه ۱۳۳۱ کاتبه محمد علی شجاع ابن تاریخ مرتت دیگر است نیز در جانب روی چوب رسم است با بنده الاستوانه بعد از آن هم  
 زلزله بعد حاجی میرزا علی بن مرحوم حاجی علی بابا کتبه البعد الذنب العاصی اسمعیل بن المظفر القاضی علی استادمه تقیم بن استادمه ابراهیم  
 سنه ۱۳۸۱ فی دوزخ ابو المظفر سلطان شاه سلیمان الحسینی المدوسی تصوفی دو قطعه سنگت بر جوالی در مسجد نصب شده روی یکی سواد فرما  
 شاه عباس است مینا نقل شد .

سواد فرمان شاه عباس اول حکم جهان شجاع اگر در انوقت بنا بر شفت بنایت شانه در باره شیعیان الکاء داوند خواهد  
 و غیره زکوه از ابتدای توشخان میل مال و جهات ایثار آورده کجا شهر رمضان سوای توجیهات که با جاره داده میشود تحقیق و  
 تصدق متروک استیم متوفیان عظام دیوان املی این رسم عبطه را در روز خروفت نموده تغییر تبدیل بقواعد آن راه نمهند و آنچه  
 بول و موجب هر ساله مقرر بر طرف داند و آنچه مقرر است حواله میشود مالوجات شهر مذکور را سال بسال کم نموده تتمه را نخواه ارباب  
 حالات نمایند بولداران الکاه مذکور است مسطور و مقرر داشته بعد کجا شهر مذکور را از بول خود بر طرف داند و طلبی نماید کلاشته  
 و کد خدایان الکاه مذکوره بحقیقت رسیده اگر کشتی در میان شیعیان بوده با مردم صحیح از حملات آنها باشند تحقیقات آن داده نمیشود  
 و نسخ متع آن درست داشته به فرغانه هابون فرستند که در روز خروفت نمایند و دانسته باشند که اگر نهان نموده باشند در دنیا با حوات  
 خواهند شد و در آخرت حضرت امیر المؤمنین امام ائمتین شمرند خواهد بود و تغییر کننده تحقیق مذکور نیست الهی پنهان  
 حضرت رسالت پناهی گرفتار کرد و باید که دستور دوام اشرف را بر سنگ نقش نموده سر در مسجد جامع نصب نمایند و در دهها کوزه دوام  
 دولت فایره تغییر کنند فی شهر شبان سنه ۱۳۲۴ .

بر روی قطعه سنگت دیگر تاریخ طاعون عمارت مسطور در ذیل نگاشته شده است .

در سنه ۱۳۲۴ از تقاضای سپهر کجوقار و نایب نجوم ثابت و ستیارت چهار در اکثر بلاد ایران ناخوشی مرض طاعون حدوث یافت و محل جان  
 بسیاری از آنها از پای درآمد و آنچه باید بدانند سرایت نموده قرب هزار نفس بل تجاوز از قصه و فراء داعی حق را بشکست بانه  
 گفته از آن جمله باعث و ساعی خیرات و تبرات و مهار و ابنا مساجد سایر موقوفات رحمت و مغر ان پناه الواصل اسلے جوار الله  
 و جعل انچه مشواه اعنی حاجی بحرین الشریض حاج زین العابدین جالک الملقب بیابا جده انصاری و ابنا او ابو القاسم و ابو الحسن  
 و عبد الحاف مع صبیته و همیره و همس حاجیه خانم و فدیجه خانم با همی از متعلقان بجانب طبعین حسنه آیند دیگر آثار بسیار دارد  
 در بیانش مایه طول کلام سے شود .

آزرو داوند صباب و کان دارد از فواکه سیب و قبی و الو و سیب منگی با پیزی در داوند محل سے آید و قبی و داوند یکنوع از  
 مال الشجره شده که بخار به مسل میشود و در دو خانه دارد داوند می شود یکی از کوزه اما مزاده کاشم و چین شاکه موسوم بشکین و پرودا  
 و یکی هم از نرزه ناردیم معروف باشد و کوه داوند از جناب شاه معروف باشد و از ۴۰۰ فرسخ دیده میشود و ذکر  
 این کوه و شرح شهر داوند در اشعار شرای عرب و علم متواتر شده است چنانکه حکیم ابو القاسم فردوسی عید از حمد در شاهنامه در داستان  
 کفاری ضحاک بست فریدون و بند نهادن او در کوه داوند گوید باید بلکه حبه سر دوش بخوبی یکی را ز کتتش کبوش که این بسیرا

# درختی اودکان

نار و نازک کوه بر بچین آریان بے کوه پیاور و سخاک را چون نوند کوه و ماوند کوش بند نامر خسرو علوی در سفرنامه خود گوید کوه و ماوند کوه توپسان هم گویند و اینکه شبیه بکینه است و در قد آن غریب است که از آنجا تا در و کبریت بیرون می آورند آنجا می که با آن کوه میروند با خود پوست کا برده پر از ش در و کبریت بکنند و از بالای کوه میغلطانند و آن پوست خود را اندک کوه میغلطد و این از باب است که راه معینی ندارد که نش در و کبریت را حمل کنند خلاصه اینکه کوه بخار کوههای آتش فشان بوده ولی بقاعده علم طبیعی که هر چه بر عمر دنیا افزوده میشود آتش فشان جبال و زلازل کمتر میشود ممکن است که بعد از هج آتش فشان نماید زمین کوه مسدن که در موجود است و اغلب اوقات فله این کوه مستور در برف است و غیر آنکه این کوه در شهر ماوند دیده می شود چشمه ها که اصلا چشمه علی است در غیر آن شهر

و ماوند از چشمه های مشهور قابل ملاحظه است  
 ارتفاع کوه و ماوند بختی کاپین پسند انگلیسی بخیر و ششده و ششده و غیره از برای خرید و بجزار و ششده و سی و شش متر از سطح بحر محیط  
 وقتی افراسیاب بطح بخیر تکیه ملک ایران داشت پس از چندین جنگ با منوچهر پادشاه سلسله سوره در حواله شهر آمل محصور ساخته و این محاصره طول کشید و قتل و غارت شد پس از ده سال ناخوشی مسری در میان لشکر افراسیاب برپا گردید و افراسیاب مجبور به جاکند و چندین معاکه فرار بر تیر آتش نیران از توپخانه داده شد گویند وی نیری از سر کوه و ماوند باز در شهر رویال آمل تیر و گن بر چون انداخته آنجا  
 که ملکین کوه ولی باید این قدر شده باشد و انحال می رود آتش سردار دشته لشکر بت قوی منظم سینه اندازی بوده باشد و او با لشکرش حضورند آشته پس از آمدن وی و لشکرانش بای تخت لشکر افراسیاب را تا آنجا همچون رانده و آنجا بتی معاکه شده و مشرقا و رفته است و ماوند کا شته ایم

## رادکان

نیز قبضه و قریه است نزدیک شمشیر به فرامان که یزدجرد انیم به برام کور در کن رشش بکده است در گذشت و از قرار که معلوم میشود چندین بار رادکان منیر مکان داده و رادکان عابد از قرار معلوم بنای رضاقلی میرزای سپهسالار است و او را کی در مشرق شهر بنامند که برج مستطیل و مثل برابزه برج است و برج بزرگ منطی داشته که عکس ارک بود و در انقلابات و حوادث و اتفاقات اجزای حکومتی انجام میدهند و لوازم آن از اطاق و حمام و حوض و آب انبار و غیره در خود موجود بوده و این برج تا کمر پر و ۳ طبقه عمارت داشته هر طبقه ۳۳ اطاق بوده و منتهی خورا و رادکان ۶۱ برج داشته فاصله هر برج ۲۰ ذرع دور و برج ۲۰ ذرع ارتفاع برج ۵ ذرع الی سبت ذرع و خندنی بعرض ۵ ذرع و گویند نظام الملک وزیر سرفه امیر رادکان بوده و علماء و فضلاء چند در رادکان وجود داشته اند از جمله ابو محمد عبد الله بن یاسم طوسی که عالمی فاضل بوده و در سبت بورتیس بنیون بوده و بکر حسین بن احمد بن محمد ابوالانزه طوسی که در طابران قاصد طوس سکنا داشته و یکی از معین ابوسعید بود و در ۴۷۰ متولد و در ۵۳۰ در گذشت در سن ۱۴۰ موکب منصور شاهنشاهی اوام ملک تشریف فرمای خراسان بود در آن حواله بارنگی و افوی شده و سیل عظیم برخواست و زمین اطراف سیل را که حوالی رادکان است شسته منفا که نمایان شد که قبضه چشم دار قوی خسته که از حیوانات قبل از طوفان و ناموت نام دارد استخوانش درست در چهار ذری زمین یافت شد بعضی رسیدن هوای خارج بان استخوان پوسیده و خاک شده از هم فروریت سوای دندانهای او که در حوض و بان پنهان و محفوظ بوده آن دندانها را بحدود آورده بجانب دکتر طولوزن فرانسوی یکباشی خاصه های بونا اعطاشه در یکت فرسخی رادکان چینی است که فرسخ طول و عرض آن تقریبی میشود بکوک باغ است و این همان آنکث معروف بانکث رادکان است که در دست حضرت مشهور میباشد و چه بسیار از سلاطین و سرداران لشکر کش مشرق زمین در آن عهد اردو زده اند و بجهت آسایش و استراحت قشون و دواب مویشی در اینجا اقامت نموده اند صاحب تذکره دولت هی نقل از تاریخ آل سلجوق کرده که بکه من در رادکان در وزارت سلطان بنجر بودم و معایرتش به که در کم کنشک بر سیابان سلطان آسپان کرد و وقتی که جنگ پرواز آید که پرتش تا کنکث روانه شد لذا ذکر خبرش باقی ماند در سن ۵۱۱ که الب اسطان سلجوقی و له ارشد خود گلشاه در قبا بوردلایت عهد داد و فاصح نام را که در عهد و خوارزم لوای مخالفت افراشته بود مقهور ساخته بخراسان باز گشت و بموضع رادکان شتیافه معرمان با قطار و سنا و حکام و اشراف بد از احضار نمود و تختی بجهت از طلای احمد ساختند سلطان گلشاه را فرموده تا آن سرب را بفرود خود بیاورد و اشارت رفت که بار دیگر طبقات نام بولایت عهد این شاهزاده بیست کنند و لوازم تنبیت و پیشش بجای آرند

# در مختصر زرتقان

ساحب کتاب سطح التمدین گوید در وقت اول که حضرت صاحبزادان امیرنور کورگان بکاتب مازندران توجه فرمود پس از قریب هفتاد و شش روز غیبت مازندران کرد در مجلس و بسج رادگان فرود آمد چندی و فرکاره بر پا کرده اردو داشته و این در گذشت بود .  
 وقتیکه خواجہ سلطان معین سزواری بر حضرت صاحبزادان باقی کردید امیر سپید خواجه با سپاه لازم خود و غریبت دفع او کرد در فصل بهار سال ۷۹۹ در مرغزار رادگان فرود آمده اردو بر پا کرده محکم ساختند .

پس گام غیبت حضرت صاحبزادان بکاتب مازندران در وقت اول در سنه ۸۰۰ رایت آن پادشاه بعد از زیارت بقدر منوره حضرت رضوی سلام علیه برادگان فرمود آمده اردو و او تراق منور بودند .

چون میرزا انجلیک در سنه ۸۲۵ غیبت شد تفسیر و فتح سایر ممالک و بلاد خراسان نمود در ایات طفر ایات از بهرات حرکت کرده میباشد بعد از زیارت عازم تختبر قلعه شد چون دانت تفرقه فرزوره بدبیرت بلکه به تقدیر است از آن عزم برگشته تختبر سنج مرغزار و کان جسمزم کرده در چهار باغ رادگان لوای استخوان درایت حضرت است ؟ و چون ثریا برآید در آن مقام ایچی میرزا ابو القاسم برآمده بدایا و تخت گذرانیده و قبول سکه و خطبه موجب استرضاء خاطر میرزا انجلیک کرده .

در سنه ۸۷۳ که سلطان ابوسعید کورگان بصبوب عراق و آذربایجان توجه نمود بمشهد مقدس آمده استخوان زیارت بقدر منوره حاصل کرد عازم مین رادگان گردید و چند روز متفرک کعبه های او بود .

## زرتقان

در اصل رزم مکان بوده در راه حشر اسان مبارک بخورد و فوجان چون از مکان ای معتبر بوده و حوالی آن اکثر معتمد داشته شری از آن داده میشود این مشربه اکنون بیت خانوار سکنه دارد و خط راه فراسان از اینجا بطرف شمال مغرب مسکود و آنجا صد خانوار از اهل کردسیه و انماکن بلاق و شلاق دارد و کلیان در حوالی نیز از انماکن قدیمه است و از احوال شیردان بهند من حال فوجان و در دوره سختی واقع که مفضل و ملکعلی سیسی با استقامتی است بین دیار دره طرف مغرب و شرق حال شامه سنگی است و بقطعه مودی بنا به دیواری که از سنگ تخرتک ساخته باشند بلند شده انان بلکه هیچ حیوانی جز پرند نمیتواند از کوه دو طرف بالا رود است جنوب اینده قطعه چهار برجی بنا کرده اند معروف بقطعه موسی خان این مشهورند که اگر از سمت کوه و اسفرا این سس آمده خط و کلیان مسکوده بالای دو کوه مشرق و مغرب از هر طرف بغاصه هزار رالی هزار و پانصد ذرع سربخ ساخته شده و به طرف شمال اینده که منتهای باغانت معلوم نیست که بجهت واسطه محفوظ بوده فسلو دانت یا سگری بسته اند شاید اباب حراستی داشته و بر در انار آن محو و نابود شده بکن شخص سپیری است آیه سنه عرض دره پانصد ذرع و سنه ها طول تا به این که انهای مزایع و باغانت ربع مرغ می باشد دارای دو آبادی است یکی زبر قلعه موسی خان است و اگر ادبلا انما که یکی از قبایل زعفرانی باشند در آن سکنه دارد و پنجاه خانوارند که اغلب خانه های آنها چشیده ای کوچک است که آب صاف کوارا وارد و در طرف شمال دره دیگر است دو آبادی کلیان علیا و سفلی در انت آب رودخانه که از کلیان جاریست بطرف شیردان میرود و زرتقان اسیر آن میکند منجس قریه مطر است که تا میان مغرب کلیان کفر سنج است و یکصد خانوار ترک قدرتی قری در آن سکنی دارند تمام آب رود درناستان و سنک است آنچه میگوید کلیان شهر بزرگی بوده تا حمام داشته آثارشان باقی است و در نوشتهجات و اسناد قدیمه بخورد و آنه و سلطان خنی اسفرا این را از توابع کلیان نمیشدند و کلیان پای تخت پامین ولایت و فوجان حاکم نشین بالا ولایت بوده و کلیان سفلی و قطعه مغرب است معروف بقبره بابا توکل و سمت بجهت شرق ذرع ارتفاع ناریطانی در ذرع و بنای بن آن عمارت از کج سنگ و قریب از اجرد و صندوق چوبی بنیستی داشته در زلزله خورده شده بابا توکل یکی از اعظم مشایخ عرفا و متصوفین بوده در شمال قبر بابا توکل امیر شمس الدین محمد بن امیر نظام الدین ولی بیگ مدفون بوده سنک بقرا در امانه از زیر آوار قطعه خرابه بیرون آورده شده و پاک کرده بر منور از قبر بابا توکل نصب کرده اند سنک مرمری به رنگ مشرب و در پنج سنبل طوش کتر از یک دنیا و عرض نمیدانم است بطن سطح فوقانی و چهار سطح اطراف و چهار سطح دانه دارد و میانش جوف و در مجاری و نقاری وجودت خط و کل و بونه و بیت بنا به کمال استادی و صنعت را بجا برده و سنک از جمله نقایس است اردو طرف سنک اسم امیر شمس الدین محمد بن امیر نظام الدین ولی بیگ رسم است روی سنک بظلمت خوشی چیده معصوم و دو طرف دیگر این رسم رسم شده ای خاک که در زمین کوه برداری در سینه نهان هر منور دیگر زینهار که همچو جان عزیزش نیده کاین بن جانش که

# درختی پدید

که در برداری و نیز در آن سنگ نوشته است تاریخ سال منتهی بود گرفتار شد نورشیم عالی از فیدان همان شمی که بود  
 بزم شرف روشن از رخس در پیرین کشید سرخوش آنگهان عالیجا بیدر که رفت پاک مانند قدسیان ز جهان جانب جان  
 در آن سر زمان چو در آمد ز کم غیب از غیب گشت آده اش آخر از آن در کتب خبر و غار سیر از احوال امیر ولی بکشت نقش آید عمل آمد  
 تا که زاده شد از این هزار که شمس الدین محمد است بدست آید معلوم شد در حدود سنه هجری که زمان سقوط و فتور دولت آل تیمور است امیر ولی  
 بکشت نامی از امرای بزرگ طایفه رکاب سلطان حسین میرزای بایزید بوده و از بیدایت استیلائی سلطان مذکور الی عقب محمد خان بیک خراسان  
 هذات سابقان عموده و از جمهور امرای مملکت خراسان بزرگ شوکت و فرط است ایقار داشته همین از تاریخ و دیگر قراین معلوم میشود که این شمس الدین  
 محمد سپهریان سردار مشهور و پیر مذکور بوده باشد و امیر ولی بکشت مرز بود المعبت امیر بایزید الدین یاد میکنند و اینجا نظام الدین نوشته است مخصوصاً  
 خوانده میرزایده از بیت موقع امیر نظام الدین ولی بکشت تغییر کرده ولی چون این المعبت در آن زمان حسینه غالباً با حینتار اهل ایشاد در باب نواری  
 اختلاف جسم رسانیده و از قبیل القاب دولتی بوده و خود تیسردان نصب بزرگین که هزار و پانصد خانوار سکنه و قلع و دار و مشتمل بر ۲۰ برج  
 که فاصلت بر برج ۲۰ و ۱۰۰ ذراع و دور دور از برج از جمله ذراع الی ۳ ذراع و ارتفاعشان از ۸ تا ۱۰ ذراع است و دور حصار خندقی  
 بوده که آثارش پدید است و دور دروازه و دو محکم آباد و مسجد و یک حسینیه و ۲۰ نخل و ۱۵۰ باب دکان براری و عطاری و نقاشی  
 و صنایع و غلبندی و کفاشی و خیاطی دارد و در دروازه از جنوب شهر میگذرد و از نزدیک در گذر و در بهار بیت سسک آب دارد در استان کوش  
 بیخی سبند که فاطمه از روی آن عبور میکند داخل رود اترک شده برای قهر میرزید .

در راه خراسان از میان دشت بطرف شاهرود که میرود و بگذرخ که از میان دشت گذشت خط راه که در میان کوههای پست  
 و دره تاهورا فاده بین طور در پس و بلذیت نازد بنه زبیر خارج میشود و در بعضی جاها فاصله کوه و دشته بقدری کم و گنگ میشود که گویند شبستان  
 بهم میرساند و در خارج زبیر در یکت فرخ و بیخی میاید در دهنه طرف دست راست قلعه زبیر است که محرم حاجی میرزا قاسمی بامر شهربان  
 بر فرضی طالب شاه دست کرده و قنات در اینجا است اگر تغییر بشود چهار سسک آب دارد و وسیلی در آن نزدیک است گاهی در بهار  
 سیلی از کوه میاید از این سیلی میگذرد بالای کوه طرف بیابان سبیل ساخته اند و این دهنه زبیر سابقاً جای خوش بوده و  
 مخافت حارین در این محل بواسطه این سبیل ترا که معروف بوده و از تواریخ و سیر چنین معلوم میشود زبیر سابقاً شهری بوده و نوشته منقول  
 و حوادث دیگر از آنجا بود کرده و آثار و بقایا شماران هنوز باقی است و فاضل زبیدی منسوب بهین بلد بوده و او خواجه نور الدین محمد  
 محمد نشی میاید که شریک ادیب و متجرب لیب کاتب و وزیر حضرت و از مشرفان سلطان جلال الدین خوارزمشاه بوده و نظم و شعر و طوالت  
 و طبع قادر و فصیح و از فوایدش کمال داشته و در قفسه منقول نواب و صاحب دیده و برخی زیاده از حد وصف کشیده و نوشته امجد و  
 از آن کروب و آلام و شاید و اسقام بدوستان خود نگاشته و او را قی چند بلاط حکم و عبرت و غرور ادب و در آنجا نوشته که میتوان گفت  
 تاریخ است سراسر بند و رساله نهایت پسند که بدان سابق کارش از بدست می آید و کمتر دیده میشود و دلهای تحت را بسکنداز و طبع  
 هر کسی را تا اثر بسیار از اشعار فاضل زبیدی معلنی از قفسه که چند سلطان جلال الدین گفته ملاحظه فرمایند که بیایای که شد عالم  
 در کبابه خوش در کتب بفرزند و اعظم الفی سلطان جلال الدین خود از همین بکشت شعر علو طبع و درجه استادی آن بزرگوار معلوم میشود  
 و معین است شهر زبیر تا اوایل پایه مهم از تاریخ هجری آباد بوده است .

**سروار** اگر چه قدمت بنا بورت و لی از شهرهای عبیده و بلاد قدیمه محبوب میشود و در ضمن بیت سابقاً شهری داده  
 ولی بعضی ذائق دیگر است که عرض میشود . قلعه سبزوار از فرار بکه شهر الدین در تاریخ از ندران بنویسد از بنای امیر و جید الدین محمود  
 سرداری است که بعد از فوت سلطان ابو سعید منول شهر سبزوار را متصرف گردید و حصارهای آنجا بنا کرد پایه بر جای قتل از آنجا باقی  
 باشت است همچنین خانه های سبزوار باشت خام مستف شده کوه اسسکت فرش آیش قنات و چاه از دو ذراع تا شش ذراع باب میرسد  
 ۴ دروازه دارد دروازه شمالی دروازه ارک که در شمال است دروازه تبریز دروازه عراق دروازه شربارک ۸۰ و ۳۰  
 دوره لک ۳۸۰ ذراع و ۱۲۴ برج کوچک و بزرگ دوره شهر است و ارک هم ده برج دارد و ارک در شمال شهر روی تپه  
 واقع شده و آثار عمارت قابل در ارک دیده میشود دوره باروی شهر با اختلاف از ۱۲ تا ۱۴ ذراع عرض دارد و مال انهاره متعین  
 تپه و ششم و آب ریشم است حاصلش قلع و چینه و کرچک و خربزه و هند و از خوب میشود سایر نوک نیز و از است از غنیش حاصل خیز

# در تحقیق سبزوار

آب و هوایش خوب و معتدل است تقریباً در نیمه افوی پایه سیزدهم شهر آبادی این شهر وجود یک عارف کامل فیلسوف مزاقی پرفاضل مدعی  
مضار معرفت و ایمان و پیشرو سالکان طریقی هدایت و عرفان مرحوم حاجی خواندنی سبزواری رونق بافتد و انوار مطرف از این خطه نریخت  
بر جانب نافه بود و از اشعه انوار حکمت عالم علم دورایت و حوره تربیت و طریقت و حقیقت را از زمین و بیخود میسود و در حقیقت باشت  
از ملکوت و لا اله الا الله و در کسوت تجرد بگریزید و در کسوت علایق از دنیا میسود و نظر با حرام این حکیم فاعده و فرد و احد این شهر  
روضه خبان گرفت چنانکه چهل و پنجاه در آن شهر ساکن بود طرف دروازه ثابو مترقی مشتمل بر بیرون و اندرون داشته در محاذی در محل  
چاه آب داشته که حال فراغت فقط طرف مشرق جابو میروند که در ذرع در ذرع بوده عمارت از پشت و گل داشته اند از هر سوخت  
عاطل اطاف وسط که شش است فله اسنه و در ذرع و نیم طول و در ذرع و نیم عرض و سقف روی تیر میزیم انداخته و روی آن  
ریخته و فرشی بویا داشته و اندرون ۲۵ ذرع طول و ۱۲ ذرع عرض روی مشرق ابدی سه دهنه کرسی و از طرفین دو اطاف بگردی  
زیر اسی کودی سرداب فاند بود که مرحوم حاجی رستمان و تابستان در آن بسر میبرد و جلوارسی حوضی است سر پوشیده و بعضی مجرای  
مطبخ و غیره طرف جنوب دارد تمام آنها از پشت و گل روزی بگیران و قدری دوغ میل میکردند و چای هم بخوردند و بس و بشا بجا  
در روز بندر سی مشغول بودند سبزشان یک منگای نارنجی از چشم به زیر اندازد و یک پوسین رویشان بوده مدت چند سال با یک جاس  
سیاه باز در آن یک فای فک سبز وصله دار و رستمان جای بر کش کرده و عمارت کنایستان در روی شب کلاه که باس و رستمان  
روی شب کلاه پوشی دوری بستند که تا نماندند که چند جلد کتاب و فله اند که با آن چندین هزار بیت تصنیف و نوده بود و نقل مصفا  
و مسهات حکمت و عرفان کرده بود که نصف بالای خلافتش شکر بود و در دوات در داشت اسرار کتف میفرموده و لایا حکمت و عرفان برشته  
تکم میکشیدند در سال ۱۲۱۲ نوکده شده اند و در ۱۲۸۹ از حش از قشون بهشتان قدس بریده و بر با من قرب فرامیده و پس از فوت  
جده مقرر شد آن را برون دروازه کش بود سر راه زنده بجا که سپردند علامه کاظم بن آخوند علامه رضای سبزواری متخلص سبزیار کرد آن  
آن بزرگوار در تاریخ رحلتان فرموده اسرار چو از جهان بد شد از فرسش بوش نادر شد تاریخ و فاشش ابر بر سینه کوم که فرزند زنده شد  
مرحوم میرزا یوسف مستوفی الماکت کیه و قبضه آنجا ناکرده صورت قرانج و صندوق چه با سبزی بر روی آن گذاشته مصنفات بکام  
خواب حاجی کتاب حاشیه بر فتوی است معروف بشیخ فتوی شیخ منطق در حکمت و کلامی مشتمل در منطق باشیخ شرح جوشن کبیر  
شرح دعای مسباح اسرار حکم حوائش بر اسفار حوائش شواهد از بویه حوائش منطق العیب دیوان شعر فارسی که بطبع رسیده  
و آنچه هنوز بطبع رسیده این است منظومه نیراس باشیخ در فقه اسرار اعباد در فقه رجعی در علم بیج راجع افواج در بدیع  
حاشیه بر مبداء و معاد مقیاس در مسائل فقه منظومه جواب سوال مسائل مشکله حاشیه بر سیوطی در کتب حکاکات بر روی شیخ  
شبه جامع سبزواری که در پایه سردار است بنای عالی حکمی است طول سخن ۵۰ قدم عرض ۳۰ قدم و همه مفسوره نه شرحش انداز  
۱۹ سوره سجاد کن طول مفسوره با طاقهای حسین ۴۰ قدم ارتفاع مفسوره تا در ذرع ارتفاع طاق با کسبه تقریباً ۴۰ ذرع در حوائش  
عبداللطور اهل سنت تحقیق داده و محرابا کوچک بعد در میان محراب بزرگ ساخته شده و قبله اهل تشیع را اموده طرف مشرق مسجد ششپای  
زیر زمین است و بالای آن بر ششپایه مناجات مفسوره نیرنگی ایوان با ارتفاع ایوان مفسوره بالای درجه لوی سنگی نصب است در آن  
از شاه طهاب اول بجهت تعلق بر آن رسم کرده اند مطلب است که قبده کفن و دفن اموات و اجرت کور کنی موقوف و چیزی از غل غایب  
گرفته نشود و از اصدی حسیری باین اسامی دریافت نشود عجبید و معتقد باشند نیز روی سنگ سیاه و دیگر فرمان از شاه طهاب  
رسم است که ال پیشش و نفاذات درود و تقدیمات پادشاهی و یکیشهای درود و غیره تبدیل حکام بقلی موقوف باشد از اصد  
باین اسما چیزی گرفته نشود چون از خاندان افغان و تاج و ترکمان صدقات بسکنه و شوقین در عایای آنها دارد آمده معاف باشند  
رعایت سکنه در عایا و مجوز از لوازم است  
دیگر مسجد جامع قدیم سبزواری معروف مسجد پانزار است در طرف شمال این مسجد مناری از قدیم بر پا است که بطرف مغرب مایل شده و  
یعنی دارد از دو مجیزه موس است قدری هم از سرش خراب شده جای منار از آجر و ارتفاع آن برده ربع و بر سر پا بودش  
بر حوالی سبزواری بنای غربی است که مسجد و مدرسه و همه میانه در مجله در طرف از آن محوطه درست جنوباً آن مشا زده که یکس خزانده  
که در پای تمام آنها داخل بنای شرق و غرب است و از خارج اسلار درون دارد همه در اسنیه بر یک و مربع و ارتفاع آنها یک متر



# در تحقیق سمنان

و عرض مدخل نیم متر و یک پیک با بارکیت و باروزن است و کریچه وسیل دیوار خوب این بنا را متیسر داده بصورت محرابی در آورده اند مع ذلک  
 فضا صغیری گریچه و در بیچه آن موجود است ولی فضای گریچه با اختلاف و در محاذی محراب فرورده صورت تجاری دیده میشود که چهار کت از کف بنا  
 بالا تر و در محراب دیوار ساخته شده تمام بنا از پشت خام و کریچه با هم در دکلون داشته چند جای سپر اش هم در دیوار است هر کس از وضع ریاضت  
 و ریاضت های عبودیت با خبر باشد بدین سینه که اینها گنیشهای عبوی که در اثر سلف در این نواحی بوده اند برای ریاضت مزایین عیسوی  
 مذکور ساخته و کریچه ای فرورده این مجرات تک و تاریکی است که در کجا سلول نمایند و مخصوص ریاضت و جای آهت و مجاهدت مزایین است  
 علاوه بر لفظ سیدر که نام دارد بر جای که در همان نواحی در اینجا ساخته بودند چنانچه انبیکلیما با متدل مسجد شده اند اینجا نام اسم اکثر تیره تیره است  
 در تاریخ حیب التبر است که سرداران در ۳۸۵ هجری و در ۳۸۵ هجری در آنوقت که با ایشان مقاومت و اندک خود مسزوار را بخت  
 تصرف در آورده و تبر عبید الرزاق بر مسند حکومت بکنز و هفتصد کرد که دختر خود ابی علاء الدین هند را بجای که صلاح در آورده و دختر چون بد است  
 که عرض عبد الرزاق از این وصلت است که با پیش که صاحب جمال بود خیال است که رضای نشد بشی از سزوار کریچه به نیا بود وی نمود عبد الرزاق  
 برادر خود و خیر الدین مسزوار را بیا کرد این آن مسزوار را مسزوار ساخت تبر مسزوار و در سکنید به تبر رسید و خواست او را سزوار برود آن سینه زبان تصرف  
 وزاری تبر مسزوار گفت تور و سلمانی و عرض برادر خود را از بار کرد پس بدین من میداند بدوستی جدر گزار که طرفه مردت پیش گیر و در سزوار کرد  
 و در پیش روز فرزندش غایب بود و این مسزوار را شنیدن این سخن رفتی دست داد گفت برو سلامت که مر با تو کاری نیست و خدمت برادر  
 با گذشت و گفت بر خیزد ای ناغم دختر علاء الدین هند و از دیدم ای عبید الرزاق زبان پر شناسم او گوید و گفت از تو بوی مردانگی سخی آید تبر مسزوار  
 جواب داد کسی از صفت مردانگی با بهره است که بنیاد کار خود را بر پا داده است عبد الرزاق خشناک بر حسته که در برادر او بود تبر مسزوار شنیدن  
 حواله کرده عبد الرزاق خود را از دیدن با علاء الدین هند از دست تبر مسزوار خود را بر برادر اشکنده شتر و در از خلق دور کرد و در وقت آنال واقع شد  
**سمنان** اگر چه پیش از شاه سده باز ذکر شود . سمنان از شهرهای قدیم ایران و جای با صفا و آبادی است و در کتب جغرافیا  
 قدیم و تواریخ اسم آن مسکور است بعضی آنرا جزو قوس دانسته اند صاحب معجم البلدان از ابو سعید و ابو بکر بن موسی نقل کرده که سمنان شهر د  
 رستان است مابین ری و دامغان و جمعی آنرا جزو ایالت قوس شمرده اند من این شهر را دیده ام باغات خوب دارد و در خانه های آنرا آب جاری  
 و از اماکن با صفا خوب مسکود و شهر که چاک سمنک در آنجا می باشد .

محمد الدین محمد حبیبی در رتبت المجلد کوبید سمنان از قدیم چهارم است و قلمروش ساخته بواسطه معتدل و آبش از رود و کارزار و زمینها بیش  
 آثار و آثار و آبادی و مورثها و قسطنق و آنجا بیاید سمنک و این موضع دلگشا است و در عهد سلطنت اولاد امیر محمود کورگان  
 اکثر وزرا از آنجا بوده اند .

صاحب کتاب مطلع الشمس زهری میفرماید شهر سمنان بصفا گفته اند باقی است و چند آن خرابی هم ندارد و قلمرو شهرش سرج دارد و حاصل برجات  
 قدم الی ۲۵۰ میشود و گویند این قلمرو را نادشاه بنا کرده و در او زاده های شهر در او زاده حواقی و قراسان و جنبه ان و آنرا در و از خوب  
 هستند از نسبت قدیم سجد جامع این شهر است بنا است قدیمی با کمال احکام در زمان بزرگ شایخ بن ثور بنا شده و باقی ملک حسین بن العاصی اعلم  
 خواجه غزالدوله و الدین محمد بایگ سمنان فی حجب ۴۲۸ و سناری در صلیح سجد در طرف شمال است که ارتفاع آن از روی بام بازارنا است  
 ۲۵۰ دوج است و ارتفاع بام تیره دوج میباشد و از جنس سارهای دانغان است در محله جنبه ان بقعه است معروف بسی سزارشهر از تقریر آن  
 در کتیبه سنی شهر در طرف شمال معصوم فراده است معروف بجهل بن مینی بقعه است برب رودی سزار آنجا آورده و بقعه محمد جنبه ان دفن کرده اند  
 و ابدان آنها را با دوسه ون دیگر در آنجا بجان سپرده اند بناه این محل معصوم فراده را وقتی در آن محل سر بریده اند در چهار فرسخی شهر  
 در طرف شمال در میان کوه سمنان که سیمک است کوبید پسران سام و عام بوده اند در آنجا دفن اند در کتیبه سنی طرف جنوب سرخ فرشته  
 فریضه آباد است و مفره سیخ علاء الدوله سمنان حدس ستره از شایر عرفا و مشایخ کبار فضلا میباشد در این قریه است و شرح حال آنجا

شرح حال رکن الدین علاء الدوله سمنان علیه الرحمه . وقت که سمرقندی بنوید شیخ الحارث رکن التقی و الله و الدین علاء الدوله  
 و ابو احمد بن محمد بن احمد ایلیا کمال او از شهر سمنان است رسوم صوفی را اجا داده و بعد از شیخ جنید خدادی قدس الله سره العزیز علیکم  
 چون او در این طریقه قدم نهاده و در سال که موسوم است بمشایخ کوبید هزار طبق کا قدره راه و رسم تصوف سباه کرده و صد هزار رو بنابر

# درختستان

بکثرت بدی و میراث صرف و وقت صوفیان موزوم و شست سال به عا کون و بشکوه ای مسلمانان بسر بردم و اکنون پیر و حاجبندم و کثرت  
بهر گفتیم و کبوتر شستم و در بدی خلق بستم گویند شیخ در ایام شباب بملازمت ارغونخان مشغول بودی و تم شیخ بکثرت شرف الدین سمنانی  
مقربان آن پادشاه بود و زری که ارغونخان در زیر قوین با یکی از دشمنان خود مصاف داد و شیخ را در آن روز ضربه گرفت و قبا و کلاه و سلاح  
که داشتند و از روی خان با اجازه تسبیحان روان شد و بعد در خانقاه تکا که در آنجا هم محبتی آتی شرف الدین سمنانی عبادت مشغول بود و چندان  
که خان سراغات و استخار داده اند فرقه قریباً به اسیل و یار یار بنامه بعد غریب و اول اسلام بنهاد نموده و مرید شیخ العارف شیخ عبدالرحمن اشرفی  
قدس سره القریب شد و حالات شیخ در میان طریقت که نوشته مسطور است و نواضع و انصاف شیخ بر تبه بود که نوشته مولانا نظام الدین را  
خوانده راز راز کثرت که ای نفس هفتاد و سال نبوی گفتیم کافری باور سیکردی اکنون شبیه نازده که امام مسلمانان و مخفی شرق و غرب بجز تو حکم  
کرده سن مبارک شیخ هفتاد و هفتاد سال و دو ماه و نوزده روز بود عزیزی در وقت آنحضرت گفته تاریخ وفات شیخ اعظم سلطان عثمان عالم رکن حق و دین  
عسلا دوله بر سینه خود نوشته فرم میت و سوم مرتب بود اندر شب جمعه کرم از بخت غنم آبستین هفتاد کثرت دمی و شش کم شیخ  
بم الدین محمد اسفراینی قدس سره که از فضای حضرت شیخ است میگوید بار شیخ بزبان مبارک راندی که آنچه مرور آفرید معلوم شدی اگر در اول  
سلام شدی زنگ غایت سلطان روکار کردی و در فضای طریقت خدا پرستی نمودی و پیش ملک هفتاد مظلومان ساخته معادستان بر آوردی  
**شاهرود** چندان قدرت و عظمت ندارد چنانکه در کتب جغرافیای قدیم مطلقاً اسمی از آن برده نشده لیکن حالا از حقیقت محال  
و حسن موقع و دارای اهمیت می باشد و تجار معتبران آنجا را در آن مکن و اقامت دارند و آب خالصه مشهور بجایه که تقریباً پنج شش کثرت  
از میان شهر میگذرد و بین واسطه کوچه بار درخت و درخت است دور شهر هزار و ششصد ذرع و دور رازک ششصد ذرع که تقریباً هفتاد ذرع  
تیز و شهر شود قلعه محمدان خان که غرباً شهر است ده برج دارد که ۴ برج آن در شهر و دو برج در بیرون می باشد و هفتاد و هشتاد و هشت  
دارد و اغلب در طرف جنوب است قلعه ارک که اول قلعه شهر بوده است دارای دو دره برج است نصف طرف شمال و تمام سمت غرب  
شهر وصل کوه است در طرف دیگر تمام جهنمان که اگر محیط جهنستان را بجا باندند کعبه کشید بفرسخ و نیم و دو فرسخ می شود و قلعه که داخل  
حصار شهر است و کوه نام دارد و چندان قدیم است حصار شهر را در عهد خاقان خلد آشیان فتح شاه طالب شاه محمد صالح خان عرب حاکم  
شاهرود و نظام بامر خاقان ساخته و تا الوقت شاهرود حکم ده داشت عفت شان و اشتیاق نامش از ممبر و تجار نگاه و همایکی کسب فر  
و نظام بودند و قلعه اول را امیر علیخان کرد در عهد صفویه ساخته و قبر امیر علیخان الان در شاهرود است بعد در زمان شاه شهاب آقا محمد شاه  
طالب شاه اسماعیل خان و قادر خان عرب حامی آنرا مرت کرده و وقت داده شاه شهاب رضوان جایگاه یا غنی شده و قلعه که باقی  
نمانده نیز شیر جایی و قلعه اولی نیز ارک واقع شد رودخانه در شاهرود بوده باطلت که حالا مجرای سیلاب آن بسبب مشرق و با این شهر  
شاهرود و بیخ زندان است و در وقت سیلاب در مجرای سابقین رودخانه حالا مسکون و جزیره بیرون شهر است که محل باغات و  
کاروانسرا و پارخانه و غیره می باشد شهر در بزرگراه در اینجا شاهرود کوبند چنانچه راه عمومی را می باشد همراه کوبند ناست رود مذکور  
بنام است هر دو گفته اند و سیلاب این رود در وقت بارندگی از کوهستان طالش و شا کوه استر آباد و انصاف می آید بیوات شاهرود  
هزار باب و نهمش تا هزار نفر و گاهین و غیره از غانات کعبه باب و کاروانسرای تاجر نشین در باب کاروانسرای حاشی  
اسمیل و کاروانسرای حاجی ابوطالب و کاروانسرای یکدر حاشی و باب و مدینه باب که مدینه همدان خان قاجار و مدینه حاجی اسمیل  
و مدینه حاجی ابراهیم که آنرا نیز مدینه بید آباد و کوبند مسجد جامع قدیمش در خارج شهر است بازار نوی ساخته اند که در طرف جنوب شرق  
شهر واقع و خارج از قلعه می باشد و مسجد در میان باغات و سابقین واقع است و بنا فی این شهر است هر چند از حقیقت ساخته اند در این شهر  
کثر از بنای آجری شب شکل مربع مستطیل است و در استوانه صخره در وسط است که چهار از آنها مجازی چهار دیگر است و روی آنها طاق  
حکیم زنده اند ولی چندان نبه ندارد و تحت مقابل محراب را با چوب تیر و تخته پوشیده اند و سابقین طاق حاشی بود در سنه ۱۲۴۳ هـ  
شاهرود مسجد است کرده این یک قسمی بطور مخالف پوشانیده اند و طرف شده با تیر و تخته پوشیده شده و در زیر سقف از وسط  
یک قطار ستونهای بزی است و روی نیز چند حال بزرگ از سیخ دست این بهم جفت کرده هم نمانده اند و سر تیرهای سقف را روی  
آنها قرار داده اند و در واقع آنجا مسجدی مجیده شده چه محراب مخصوص مدخل نماز و وضع جداگانه دارد و قبلاً این هر دو محراب را  
و در وقت کوه سوز باشد هر دو را با قلعه میسند و در پشت این قلعه کوی است مشهور بجایه جنوب شیخ جلال الدین که از اکابر

شیخ

# در تحقیق شهرود

مشایخ و معاصر شیخ عابدین بوده و شیخ عابدین در یک فرسخی نسبت جنوب است هر دو هزار دارد و جبلک جلال و قنات جلال و کوه جلال  
 همه باسم او اشتراک یافته قریب شاربایر با قبور بعضی از بزرگان در صحرای جلالی است بالای جبل جلال مغاره است که از آن بصومعه مانده  
 داخل میشود و در آن صومعه اشغاری کتوبت بنیده بعضی اینجا ریاستگاه و چند خانه شیخ جلال الدین و مریدان او بوده پوشیده نباشد  
 که مشاهیر و نظام و سنان و دامغان همه در خاک قوس واقع شده و شرحی از قوس و کوس داده ایم اگر چه بعضی مسکونند بواسطه  
 سعادن مس که در آن کوهستان پیدا میشود کوه مس است کویا و بلخی خیف باشد معنی جنسه را گفته اند قوس نام ناحیه است که حدش در خ  
 طول و عرض فرسخ عرض دارد و تحتگاه این ایالت در قدیم الایام دامغان بوده و است او خاک قوس از انتهای خواربت از سمت شرق  
 تا در خاک بطام از طرف خراسان و در همین زمان استرا با دیوار برستانیا ایالت این ناحیه را کوشش نمایند و از شاهره و بطرف دامغان  
 حرکت کنند و در لکهای است مشهور بدو علاوه از اینجا بهماندوست و آنچه تاریخی اتفاق افتاده مختصری مینویسیم میرزا محمد یحییان مرحوم در تاریخ  
 جهانگشای نادری شرحی مینویسد که خلاصه اش این است .

پس از آنکه مشهده مس متراوشا کرده و از آنجا عتبت برات نمود شایع شد که اشرف افغان غیبا از سمنان غم تغیر خراسان دارد  
 و در فروردین ۱۳ محرم ۱۱۳۳ هجری بمحبت موافق حرکت کرده چون نادر شاه این خبر را شنید فرمان با جماع لشکر داده نونجان را از راه سی و لایب  
 سلطان میدان روان ساخت و خود با تفاق حضرت شاه طهاب در راه صفرازا و مینابور و سبزو حرکت نمود اشرف نیز از آن طرف تا سمنان  
 آمد اول بر سر قلعه سید علی قاضی سمنان که در آن نزدیکی رفتند او را تصرف کرده قاضی را نیز دستگیر ساخت و از آنجا بجهت سمنان حرکت  
 نادرش با حیاط ایگه بادا ایلی سمنان از بابت گرفتاری قاضی برادرش شهر را خشی بسایط چند نفر از افشار و قاجار استرآباد خبر  
 بانافریستا که موکب نادری نتوجه بطرف است پایداری کشید و قلعه را حیانت نماید آوریدند اشرف نیز از آمدن نونجان نادرش آگاه  
 شد و سیدال افغان که سردار و مقدمه همیشه او بود بر سر نونجان و سمنان در حسینی که نونجان دارد قلعه مهر دشتی من اعمال بطام شده بود و  
 موکب نادری نیز بدو فرسخی این قلعه رسید پیدال از بطام بد گرفت بکفرخی قتلورید در اینجا از آمدن موکب نادری خبر دار شده بدار را  
 کشته روی برافت و در هنگامیکه شهر بد بطام متروک با اهتمام نادری بود بسبب از دعای سپاه نونجان در خارج شهر قرار گرفت  
 آتش سیدال با افغانه بشیون بر سر نونجان آورده کاری ساخت و بطرف اشرف لولای نیریت اوزاخت روز دیگر موکب نادری متوجه  
 سمنان آید و دامغان کشت سیدال از سمنان آید و روانه هماندوست شده اشرف نیز از سمنان پیش آمده در هماندوست فرعیین تلاش کرد  
 و دست در کرده بتعالی کوشیدند نونجان نادرش و بیاری از شیرزان افغان را بکمان روان ساخت و اجزای علم و علمدار اشرف را کلوله  
 توب در قوه هوا پر کشنده شد اشرف چون لولای اقبال را سر کون و بخت ابدار را و اردن دید نونجان و سمنان و اسباب خود را که اشرف  
 روی بگریز آورد و جمعی از اعظم افغان و دیگر شدند پس از آن نادرش با دامغان آید در راه آهوان پیش گرفت و عتبت سمنان نمود در راه  
 شاه طهاب از نادرش بگریزه جدا شد و در سمنان بار کار با صلاح کشیدند معاصران اقبال خاف طردن که خبر کشت اشرف را شنیدند بموجب اعلام  
 معتبرین بدار و در میان ارکی که در کسار شهادت کرده بودند جمع کرده از شیر کزاندند و قلعه را غارت نمودند بجات صفهان شستاقند و  
 عوام شهر بعد از فرار خافه باران بجهت عارت برداشته و اشرف بعد از آنکه هماندوست وارد در این شده در آنجا اسلامخان افغان  
 حاکم طران داد طلب شده با نونجان مستعد و بجزار افغان جنگی آمده سر در ده حوزار که در میان دو کوه واقع است و بهر شش در کمال سختی  
 بوجود و سپهر افغان شده کرده و گذرگاه تنگ را با توب و فرار کوه را با تعبیر گرفته خود با سواران در کین نشست با سوسان خبر نادر  
 دادند او از اسب پیاده شده پنج شش هزار نفر تعجبی را فوج فوج مستعد بکیش کرده نسبت شرق و غربا کوه یعنی نونجان و زینور گانه را  
 از وسط راه راهی نمود و بهر شش پر افتد افغانه باب مقاومت نیارده تعجبی های آنها از بالای کوه سر از پر شده و سواران شان نیز  
 از میان دره نونجان و اسباب خود را گذاشته در کمال خدلان و خواری نزد اشرف بطرف و زمین فراری شدند و جمعی در بیولو عدم  
 ستواری کشته و اشرف که این حالات را دیده توب قلعه کوب را که از صفهان آورده بود نگاهداشته با صفهان کریمت و بیج شش  
 فرسخی مشاهیر و آبادی آریا است در حوالی آبادی آریا بروی تختکای درخت خار کهنی است بسیار به طفت بطول و مدور و عصب  
 جوف آن سوزده و جوف شده و معروف است که مدفن سرفراز عالم اینا در وسط آن چار است یکی از آنها آریای پیرزینا سستی نژاد  
 آنجا مدفن ایشان باشد ها که این آریایکی از دهستان عیسوی بوده که در این نواحی سکنا داشته چنانچه در قدیم در این صفحات نونجا ای بسا

# در تحقیق شوش نوستر

بوده اند پیش اشاره کردیم به حال مردم این جنبه را متبرک میداند و هر کس شای از آن نبرد و از جای دور نترسد و بجا آید و بقرا  
 و ساکن دهند و در زمین چاه و نزع و هر شای از آن شای درختی عظیم و از هر طرف زیاده از صد فرسخ طرفه را سایه افکنده  
**شوش نوستر** شوش در کوهستان بوده شد لا برود شوش با خنک و یک ششم پید عبد اللطیف خان بهادر شوش در تحت العالم  
 نیز باید باروی شوش و شوش اول بنا است که بعد از طوفان نوح نباشد از بلاد مسلم اول ابرو و بناست سلاطین کبیرا بهمان  
 که مورخین نگاشته اند از کیموت ابتدا و بعد از آنها و انقضای مسیانه و پس از آنرا اسکندریا بهمان سیاق که مسطور داشته اند از مردم  
 آمده و آنرا مقول غیر مغلوب و کسان نابود شده اند و نیز پس از او مدتی دیگر و سبب آن دیوانیان در ایران شوش مان فرما بودند تا ظهور  
 ساسانی و کبیرا تجارت شوش افتاد بود چون آب رود گرن بماند چندی آمد قنات بسیار از کوه کرد امدات نمودند که آب  
 آنها در قریه از قریه عبور میرسد و مزارغان باب آن قنات در آن قریه است پس چنانچه آورده اند در حواله شهر  
 قریه باقی برقیه سنگه دور بود و مردم قریه و غواغل کبشتی از رودخانه عبور نموده اند و این سبب زحمت زیاد میکشیدند تا اینکه در آن  
 اکبر نبرد از باران است امده فرصت انعام یافت و در آن در ایام آن کوشید و آب از میان شهر بجزای حفر جاری ساخت و این  
 قبل از ظهور اسکندر بود و در آن ایام از تمامی بلدان عراق و فارس ممتاز بوده تا اینکه مجبور بود و خانه عین و آبش از نهر منقطع کرده و با  
 سبب مزایع قریه با موقوف و آن قنات با بر کرد و کسی بحال آنها القات نمود و در قریه قنات غلاستولی شده و کدانش متفرق شدند و  
 احدی از ایشان باقی نماند و سالیهای و از بر این سوال حسرت و دوران بود و شوش در اغلب از آنکه به با آب کشت و میکشند و زرع  
 علات کران اطراف کباب و مدار زراعت بباران که در اکثر سن نیز خشک بود و وقت مردم مختصر با آنچه از بلاد عبور می نمودند و فرما از  
 صبره و برنج از قریه و رام هرگز نکند و چون از نهر قنات و کبیری و اگر آب بهرسد که زرع مانده نماند کرد گندم و برنج و سایر حبوبات  
 مثل آید و برکت و بیع بسیار از زمین و بجا آمدی سبک است که بیکت کاوشش نموده و خاک مانده انکور و قریه و آثار و حرکات  
 آثار از خاک شوشی است تر شود و از تمامی عراق عرب و بعضی بلدان فارس بمانند و قلم یکی از حاصلهای آنجا است که در شهر کبیرا  
 و چون تخمه در نام عالم بیرون میرسد و اینکه مثل شعر از زبان مردم شوش است و اصل شهری بوده قریه شوش و بعضی تیرمندان که  
 آن شهر شوش بوده و شوش شوش زین اصلاح بوده و کشت از آن تمام ملک ممتاز و لغات لطیف و نهایت بدون غنی که زیادیش شوش  
 باشد چون سبب بکنایه کرد و قریه با دوازده هزار خانوار ساکنند از جانب مشرق متصل است بچال تخمیری و از طرف مغرب به عراق عرب  
 و خوزستان و از جانب شمال به عراق عرب و جنوب به فارس پیوند در عهد ملوک الطوائف سلاطین عراق و فارس آب گرن را بین الملکین حاصله  
 و سرحد داشتند و در عهد سلاطین کبیرا و بعد که رودخانه بطرف مغرب منتهی به جاری بود اصل شهر داخل فارس بوده و اکنون  
 رودخانه بطرف مشرق شرفا داده اصل شهر داخل عراق عرب است و اکنون چیدروانده دارد و تمام شوش خراب و در آن حسیر سکون بود  
 تا ظهور دولت ساسانیان که ساسان بر وزن آسان که او که پذیرا کوشید چون نسبت ایشان با ساسان بن بهمن بن اسفندیار کبیرا پیوند  
 و اورا جمعی از ویشان بزرگ کرده برورش داده بودند با ساسان منور شدند و شوش ایشان اردشیر است که بابک نامی از امیر  
 اردوان اورا پرورش کرد و نام او مشهور شد و او نیز در شوش پنجاه و شش و نود و شش سوهلی خروج کرد و سلطان داد کرد و شوش را  
 عادل باز و سبب بود و ازین بزرگ بود که شازده هم ایشان بود که در طوع طیبه لوای اسلام دولت او سرکون شده و انقضای قریه و انقضای  
 اردشیر با بجان که بخت بدوس کرده شهراری شست که بخت بدوس طوائف برست و در این راطح ریخته مقرر سلطنت شوش را داد  
 و بعضی که بجهت بنای شوش افتاد و از هر جانب حسیر با بجا کویانده امیر مودتا خان با نازند در اندک زمان عمارت و برج و باروی شهر  
 با تمام رسید و مقصود مجلس این بود که پائین و پیشه در آن که کمال زیر پل در قول واقع است بعضی رودخانه شادروا را بنا کنند تا آب  
 بالا آید بهر در این جاری شود اصل فرصت نداد و دولت نمود و مردمان با بهمان سهر مشق و تعب و شقت کار میکردند در این بین اعراب  
 بود که حرکت کرده اند و در الی حسنه اسان تا قریه انواع حسنه ایها در آن بلاد کردند و کسی نبود که از جور اعراب صدمه نخورد و باشد  
 و قبضه نیز فرصت یافته بعضی بلاد دیگر دست رس ویران ناخت آورده و از فرابا و ویران و قتل و اسیر آنچه توانست کرد تا اینکه سیر  
 اردشیر چاچور و طغولیت جوس نمود و ظهور کرد و وی پادشاهی بود ضابط و صاحب عزم بلند اول هر کاری بر اعراب ناخت  
 و شیخو شایر و نه قلعی کبیرا عرضه تیغ جلا کردند و آنچه اسیر میکرد شانه آشار اسیران میکرد و بنده میکشیدند و نفرو و نفرایم می بست

# در تحقیق سوسن سوار

و در اردو بسراوه خود بگردانید جانانه بر فدا گامیشان آورد که اگر تا قیامت ایران سلطانند باشند نگاه این طرف آنکه اگر چه باز در سوسن سوار  
 به بسیار بود که ای وحشی هستند انقضای بعد از شمع و قلع اعراب بفرستید و مغلوب و امیرش کرد و ایران آورد و بدو گفت اگر بجای رفت  
 و تاج خرابی دو کار بیایدت کردن و انجام رساندن بجای مالکی را که از سوسن فراب کرده ضرر داند آورده بس زهر فریاد و ضرر بخاند و دیگر آنکه  
 ابتدا بکار اتمام امر شادمان خوشتر مانده و بیاید پیش چنان کنی که در جوانی شمرده است آبا کرده شود قیصر چون مرده غنوا و غنا غنای سینه و  
 خوشی این گشت بلاوه جان بخشی نویخت و تاج و پادشاهی نیز سوسن بودند امر کرد تا هندستان و سحران رودی و جوانان و استادان و دانشمندان  
 با فریخت اندوم و فرخت بیاند و مال قزاق بسیاری برای با بکار ماوردند پس از آنکه اندمان نرازدی از ابر آورد نمودند که بسبب بسیار  
 آب رودخانه و سدت جریان آب ماقوم شادمان بسیار صعب بود که عمل و فرست کردن گفت رودخانه را از سوسن که بعد از آنکه نگرند و گن  
 بست که از یک اول آب سد با بقی از رودخانه بگردانند و بطرف دیگر از آن سد از تمام کار باز آبر بچرای اول رودخانه سرد هستند و آن سد را بنام  
 رای هندستان و سحران بر این قرار گرفت که اندر کوهی که سینه تپه بود که چهاره نفع است و آب رودخانه از آن کوه بطرف غربا شریک است و  
 رخنه نمایند که رودخانه بطرف جنوب میل نماید چنان کرد که اندر کوه مذکور سله بندید که در آن فرسنگ است بریند و آبر از آن طرف سرد  
 تا در روان و بند تمام شد که هنوز مانده در اطراف رودانی بنام قریب است پس شروع بکار نمودند و مقصود امر کرده بود روزی هزاره سوسن  
 که سینه از دم جاوردند و در گردن آنها جاده تعلق و تفرقه خود استیسی بود که با هم پیش و آبگوشت عوالات شود و چنان انکاره کرد بود که خنده  
 بنا صدهای مقرر بود که شبانه روزی و دو سینه میرسد و کابین در آنخانه آسنا کرده بود و جمعی مطرب و بازیگرهای خوشرو  
 مجده سوسن پنهان میوی خوش قدمه بالاده را آورده بودند که عوالات سینه رحمت کشیده که در سیکه با بجز خود از کف داده بود و سوسن  
 مست افتاد و در راهم از دست سید آذود و در صبح این وجود در داخل مدینه جمع آوری شد جدا برت پسین پیداست که عوالات سوسن و پیش  
 شبانه روزی از آن کوه رفت سبک و در انقضای پور بخیگت خیال و کشتن خاک روم را شور به کشیده و ایران آورد اکنون خود این کار کن  
 گویند آن سرزمین یا خاک نداشتند با خوب بنامند با بر قیصر بگری خاک با کرده و بسا آورده که خارج مشرکهای عظیم بر پاشد که هنوز کوره گران  
 از آن خاک کار حکمت نگنهای بزرگ را با سله قره شال بر روی هم سوار کرده بطرف این جسم می بنند از آنجا تا ایران الی زیر پل یک نزار و سوسن  
 که دند و سیرب روی دوزخ و نغمه های سنگین را استوار میکردند و صاف می نمودند در آنجا همین قسم بعضی رودخانه کشیده و پلی عظیم  
 پر بالای ست در روان جبه سوسن نزد انسان و حیوان و بار در نهایت استواری ساختند و رفته از راهم با استحكامات سدود کردند و آب  
 این چویری انداختند که چهار دایکت از برای رود زیر پل و دو دایکتش از تیره رود جدید از فرجای مقبری براسه مصرف باغات بطرف  
 جنوبا شهر جدیدی شود و باطنین پل آورده و درج صیفی افتد پل آمد که تا بلاد جدید رفت و چنان آباد شد که سحرای حکمران  
 و ارباب از این سینه سینه نمودند و حق این است که عیب نای مستحکم منظم شده که هنوز خطی بر آن راه بنامند شهر و مورخان در تاریخ آن  
 نای منحصرا به بنام سینه و اخراق کرده اند که در عالم بنام سینه معلوم یافت نشود

شادمان سوار کرده و فرستای ملون منقش و بنای کرانمایه خوش زینت را گویند و چون زمین رودخانه زیر پل و جای سینه را  
 در فایت زینت از سنگهای رخام و الوان مختلف با قیمت چون فاقم و کاشی کاریهای معرق و نقش کرده بودند شادمان کشتند و  
 سوسن سینه ای آباد و دارای صنایع بود که جبروت و محمود جلاد و بلادین و مردمان بود و بیایه می یافتند معروف بدینای سوسن  
 بود که در جای دیگر حال بود مثلش یافتند پارچه بود که انصاف خاص برباب زنت و بنبره آنرا از سوسن و قیصرش بر بود و لکش بیافته  
 و در امتنان مخصوصا دستار طوک عظام و سلاطین گرام بود و در خوب ضرب المثل به بلغای روزگار و شرای شیرین گفتار بود و هر چیزی با  
 که خواسته اند در ترفیع زینت و نری و لطافت با نمانند تیره بدینای سوسن کرده اند از من جوید الواسح جیبا که از ارکان شهر بوده  
 و درضا بدیکه بدیع سخنان سوز و کیران گفته است و در اکثر مواضع خوب و سار بار و طراوت رنگینی بهار و مجلس بزم شهریار و پادشاه  
 عدالت شهادت بدینای سوسن تیره کرده چنانکه در مع عبد الصمد گوید گوید در سوسن نوهر روز حتی آریسته کوشه و بیای  
 اینجایای دیگر بدیع معشوق بسیار رخسار و زلف و لبر میکند که در سوسن مجایه بر فواز پریشان پوشد که از جنر نقابا بر طراز سوسن  
 انقضای در عهد دولت بنی امیه شب فارسی خروج کرده سوسن را مقرر سلطنت خود در ارداو و کزرها کرد و مشق و شام بیک او آمد  
 و مغلوب گردید تا اینکه دولت بنی امیه الملك بن مروان بن حکم رسید او حاج بن یوسف فغنی را از جانب خود و اسله

# در تحقیق سوسر و سوستر

فراسان و عراقین کرده و حجاج بالشکری ابنه یکت شیب آمد شیب عبادت جکت صحرا و بزم تعالی را بناورده بشهر زرقه مشهور  
 و هر روز از شهر بیرون آمده با حجاج دست و پنجه نرم میکرد و شب بیرون شهر میرفت از قضایای اتفاقیه روزی عبادت محمود آخر روز که  
 از جکت گاه بریکشت و در آن روز طوفان شده و سیلی برود خانه افتاده روان بود شیب بنامشای سیلاب کنار رود آب میراند یکی از  
 ضام نادیا سنی را سوار بود و در جلوی میرفت آب شیب که ادیان دید و هو اسپیکر دو جلوی میکند شیب دست جلوی کشید دهنه بر این  
 آب زد آب سر عقب رده از دو پارو و میرود و شیب شیب درمی افتد مردی که برود افتاده جزو خانگی سیلاب میرود حجاج در آن  
 شهر میبود و سپاه را جایگاه میداد که خانه خلق قدری بیدیشند و سفند او بر پکتنند خلق را برای راه دادن شیب حوائت  
 بازخواست کند متعجب شدند که شبانه ناگاه وارد شدند و از قدرت ظاهر بود حجاج قبول نمود امر کرد تا پهل ازین را فراب کردند  
 و دستور سابق بگشتی و لکنه عبود نمایند کسی بچهر بشهر وارد نشوی و چنان کردند و فراب ماند او هم بقدر خود داغ بردل ایران و  
 ایرامیان که پشت که فکند و چشم ماند

برستایان ممالک بگرد که دانایان چساره سپرد پوشیده و مخفی نیست که قتل ایران بالذات اشرف و عادل و با عرض احسن و  
 اکل مسوره عالم است و بیان بر جانش برابر که جهان خود جانت و توصیف فرقیش از قطعات دیگر زمین از قوه تجرد و تقوی  
 خارج دستنی از هر نفسی است و عراق عجم نیست بمالکت کبریا سرزمین نجوای آب و هوا هنوز بهتر و نماز تر است و ما لها مکرر ما جان  
 امراض مزمنه را که اظهار مساجد حاجس و دایوس بود و نقل بوشتر کرده اند در مدت کمی بدون دوا و معالجات از آب دها آب بود  
 یافته پس بواسطه بهتر و مناسب تر از سایر بلاد است و آن زمین را در کتب نفوس و پرورش ابدان اثری تمام است و کسی تا ملاحظه کنند  
 فقه عیش و شادمانی است چرا که ذوقی است بسیار که هوای آن لطافت و نراکت و اعتدال و آبی آن عذوبت و کوارا شکی در کمره  
 از بلاد ایران توان یافت و فصولش چنان بجا و بقاعه است که روز اول هر فصلی بر هر کس خود پیداست و بواسطه نشاط اکثر و خاش  
 عشرت خیر است از سخن فقه بنده شده که باد و طهارت و دستور العمل اقباسیار کم اجناس افتاده و غیره که سلاح و آلات آهن و دیگر  
 فلزات مویدانه نزد و زنگنورد اگر چه در زمین و زیر خاک مدفون باشد مردانش اکثر بصفات مردی و مردی در است گفتاری و جا  
 و عفاف و پر سبزی کاری از حقوق انسان موصوف اند و شجاعت و سخاوت و وقت قلب هم را و امان و فطری است و صد و کل  
 و جین خود پسندی و تاسف افات را اندازد و دروشی و قاعه کبشی از ضایع صید آرزوم است و همان و غریب دوست از هر جای  
 که کسی واردشان شود برافت و شفقت و مهربانی همانا کنند و از عهد شاه عباس که بنا بر بعضی مصالح چنگ و فتنی در هر شهر قرار  
 داده اند خیلی باید سرکشی مردم و خرابی بلاد است

باروی شهر از نظر همان رود و در آن بوده که حالت می رود و آن طرف افتاده و بنایت هم عمیق شده و از طرف دیگر حصاری عظیم است  
 قلعه سوستر از قلاع بسیار مشهوره کردن بطوریت و در عالم بمصیوع و استقامت بسیار و عدیل است و فقه سلسل مسمی است  
 و کلیه برکت فقه سنگ که واقع شده است بر ضلع جنوبی شهر و در اطراف آن دعوای فاسک و وسیع بسیار گذاشته اند که در  
 وقت الفلاب و محاصره مردمان دات غریب با هوای خود نوانند خودداری کرده چندی بمانند و در سه ضلع قلعه رود و با فاریان  
 بنزد فتنه بسیار خوب عرض عینی است و در کتب ضلع و دیگر هم خدقی بسیار عریض عینی است که وقت جیتاج از آب رود خانه  
 بحدق جاری و یکی میشود که از چهار طرف آب جاری باشد و اصل فتنه را بنامد سه چنان بنا کرده بودند که آب از توب کبریا  
 هر چند سیر اندازند بکوه بخورد و اگر قدری بلند گیرند تیر از سر قلعه در گذر دو جا و وقفات بسیار در است سلسل عظامی بود  
 از سوطین فارس که امور بسیار فتن قلعه دایر شده بود بعد از انعام و جسیع ذخیره و تهنه لوازم باغی میشود چند بار لنگر سار و گدا  
 از موده جکت دیده می آید و جسنر متع جامع غنی مینند تا بالاخره خود سلطان می آید مدتی هم ایشان معطل میشود و از  
 محاصره طرف نمی سبند دست کشته و مرجهت میکند تا خود سلسل بیرون آمده شرفیاب شده حضرت میخوام و جبهه ترا عریض  
 می کشد خیلی حرف عین و مورد التفات خود و حکومت انبار را بگذرد او کول نموده خلاصه از ملامت عیده که سوستر تقدیر  
 معلوم میشود که خیلی سلاطین پیش را میل بهارت و آبادی سوستر بوده و بمباره اوقات خود را مصروف آبادی و بنا  
 و عمارت این شهر میکردند اندازد جمله مثلاً در روزی شهر بنیت از کتک و سار و ج مشهور چند دختر که دو هزار نزد طرف

# در تحقیق سوسن سوسن

رودخانه سبب آن بند جاریست یکی بطرف مغرب کتاب را بچشم محمد بن یحیی که یکی از اعزّه بوده سپرد و دیگرش بطرف مشرق بکوشان  
 که از ملاک سادات مغربی است جاری بوده و دیگر این بند میران آفرین محاذی تمدن است و کان شش و بند برج جبار است که بطرف مشرق است  
 و برج آبهای بسیار آن دایره بوده و اکثر باغیچه در آن مکتوبند مثل سالم آباد و کلان و بلاگردان و برج جبار همه بان چرخها مسطور بود  
 و در اغلب خانه های آن مکتوب روان بود و از طرف صحرا باغات بسیار بود که از آب این بند شجر و سنبل و خرّم بود مثل باغ بلبل و طاشخانه  
 و طاشخانه و باغ خواجه فیض الله شکر نویس (و غنچه برج جبار نام غنچه است که از طلا و جواهر سازند و زنان در پیش میزنند و خوانند از اعیان  
 و اهل حسرتیج جبار خود را دوسته با خرّم درست یعنی مردانه شروع بسختن این بند نمودند از آن نیز و دیگران غنچه کنگ کرده بانام ربانیه  
 و بانام این زن ماند و بهم نقل میسوم کرده و در آن حوالی بارگای است عالم که مقام حق گویند و عمارت مختلف دارد و باغچه در آن است خانه عالم بنوا  
 جدید بن بنوا است که از عالم سادات مغربی بود اعدا نمود و در خان خارجی و گل کتاب بسیاری در این باغچه غرس کرده بودند  
 که آن بعد و باغچه در تمام فضول سیرگاه مردم بود آسیاب و باغات و دو لایه های مذکوره را ذخیره نام ولی آن است خانه و عمارت این بعد را  
 دیده ام در کمال تربت و صفای استیلا ساخته شده و در این محله جمعی از صاحبان تملک دارند و این صاحبان را سوزن گویند که عبده گوایک بودند  
 ولی اینها آنها نیستند چه که از کواکب و آبهای علوی و سفیخ و تاثیرات آنها در رعایات اصحاب و اجداد خبری ندارند و از نذیب بود و ضارری  
 آگاهی نه و عبادت استیلا نیز ندانند و عبادتشان خسرت است باینکه صبح در آب رودخانه روند و تا کمر در آب کنند و در مقابل آفتاب سرنگ  
 چیزی بنویسند و آب بر بدن و اطراف بپاشند و برگردند و بیشتر آنها بزرگتری میشوند و ادوات آنها در باغات و زراعت خدمت  
 میکنند و زمینشان ماضی ندارد و در باغی دیگر ایران از این فرودار کواکب از قسّم و شنبه و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل  
 با خودی که در بنکاد مشهورند شبانه نام دارد و بعضی از سوزن نوشته اند جاییکه صاحب گویند ملت صاحب بن ادریس را دارند  
 و بر وایت بعضی اصحاب سیره ارباب خبر صاحب خود غیر بوده و طایفه هم کجایش دانند و صاحب گویند اول بنیبا آدم و آخرین صاحب بود  
 و عبده پیشان این بوده که صانع عالم کواکب با فزاید و پذیر عالم پیش از اداد و پرستش نارکان کنند و چند هر کوی شگله همین کنند  
 و باطل سازند و متفان ایشان گویند پرستش نار که کنیم بکجه است و واسطه در ابط الوقت و در خدمت

دیگر این ترکیب سخی شهر بنیت ارتکک فارا مشهور بخدا و این معروف چند ماهی از آن که صاحبان آنجا صید می کنند و در اطراف آن  
 آثار چرخ آب نمایان است و آسیابها هنوز باقی هستند و در طیفان آب سبیل که آسیابهای شهر بر آب میان مردم با آسیابهای ماهی از آن آرد  
 کنند و سبب ارتفاع آن بند و آسیابها سیلاب بانها نرسد

و دیگر در جهت فرسخی بنیت مشهور بنید آرا و در اطراف آنها آثار چرخها و آب کرده نمایان است و کشتیهای که از بحر هند ما و اجنک  
 و کیری آرد و تانند و اراعی آید و از باغها استر و کاه و شوشتر میرانند

و دیگر این ترکیب شهر است که چند اسلحام بجای مار و کج قرآب کرده بکار برده اند و مشهور است که خوب خبر گویند

دیگر بندها و است که انبندهای غلظه است و معروف عالم است و اینها بسیاری از دو طرف آن بند نمایان است و خراب اند  
 و بجهت چند کسی را هم بارای آن بنت که بنیر و آبادی آن کوشد و لازم شد که شهر از هوا و تهاش گر شود

آهواز از بلاد غلظه عالم و در خوزستان واقع مثل و فرشی در تمام دنیا بنوده و آبها نمایش در هیچ مکانی و سرزمینی دیده و شنیده  
 نشده و بیشتر دیده و بسنکل و اراضی آن سگرستان بوده و آن اماکنی که از برای س قن سگر ساخته بودند مثل موهنای بسیار بزرگ  
 و سنگ آسیابها و غیره اینقدر در آن زمین است که تعداد و جمع آوردن را خداوند خیر داند و بس

در عهد خلفای بنی عباس اشرفیات سمور و آباد بوده و مشهور با بقدر چهل مسنخ طول و سی فرسخ عرض است که آثار و صلاات عمارت  
 عالی و قاجار و کار و اسرار و مدارس و مساجد است با این وسعت پیش بر سه زمین و مکان و خانه های هم مردم با هم کج ترابع و بدل  
 میگردند که مکان عالی و جای مالک شدن بدست کسی می افتاد و خلفای عباسی که دایره دولتشان اطراف آفاق را گرفته بود و شهر را  
 فقط مبعس المال میا میدند و سگته انجام در نهایت ثروت و غایت کنت و دولت بوده اند و در تملک آنک عالم نماز و بندگی که در  
 آهواز است ایند و رودخانه معلوم است بود که آب هر دو رودخانه بزراعت و اراضی می نشست و بقطره آن آبها به مصرف میرفت  
 و تمام این زراعت سگرستان بوده که سگرش تمام نقاط روی زمین در بین بر خفته و در آنوقت سگر از لاهور و هند و سنان

# در تحقیق سوس و سوس

ایران در دم حل میشد و از این تجارت مردم این دیر بدولت و ثروت و نوآوری مشهوره آفاق بودند و بود خور حال و خوشی آن  
 که یوسف بلقان و سرگنی آدمی است مردم آذربایجان با غنای کباب کردن کشی و مجادله و اطوار نامهار غیر که بسنودند تا اینکه  
 حاج بن محمد ختم مشهور بصاحب ازیج رنگبان و غلامان اطراف خوزستان که بیشتری از ایشان مالیکت اهل بصره بودند شکر خود فرار داد  
 خروج نمود و لوای خود سسری برافراشت و با غلامان سالهای دراز خار بسبک کرد و اما از بار یعنی بوخت و برخی بجالت او کشته شدند غلامان  
 عقب بافتند و بعد از دیگر بکنهاری آتش بر رفت و پیشان مانده مردم را بخود و اگدا نشند و خلق هم از مجادله با یکدیگر در رفتن خون هم و سب  
 وفارت و بیگانهم و قید و گذار و کوه ناهی کردند و حکم و اجیت از شهر و شهران بجای برداشته شد و صفا از نظام دل فویها متفرق و ستار س  
 شدند و دیگران بسهم از غده ضبط و جمع آوری و احتیاطات و تجارت اخذ نکردند و باقی مردم پای ترقون بسهم بسبقت و فساد متخلع گردید و در  
 رسال محولات آن همه کزستان بعدی هم بنام نمودند و مزایع و عمارت و بجزایب نهاد و محتر ب بسیاری بمرید و بجای سب تفرقه و جلا  
 وطن مردم گردید و او فایسکه بر انبای زیاد می آید که زمین شدند و مردم قسبیا در آنجا متوطن هستند بطاوری میگردند و طلا و نقره و جواهر است  
 بسیار بچونید و گاهی جنس این و د فاین محنت به تجارت بدست آمده می آید . مؤلف تذکره در فقره طلا شواله منکر بود تا بعد از  
 عهد کردم اتفاق بدست دوامی ماندم و سفارش کرده چند خرید و فروش چیزهای خرد شده درست بیاورند با بیاع شود و در مدت چند روز  
 دو سه نفر بودی که از زر کران آنجا بودند چند مثقال دانه سببهای لگشته آورد بقیه طلا فروختند که دانه های هر یکی با اندازه پسته بخودی تجارت  
 که بیشتر اسباب دست بند و کلبند و غیره بوده باقره بین که نظر نمودند و سببها و سبک و سنسائی بکار برده بودند که عطلات و حیران میمانند  
 از آنجا یکبند عرزی طلا بقد رنر پسته کوچکی بود که جنسهایش با قیمت بود حتی برای بدن و بال و بال حسد و در بعضی موزه بود که بیان  
 عافرت تخته خند و سنگان آورده بکس دودانه و دانه از آنها بستر هر قسم سوخت و تخته بود میدادم دو دانه و شرح شرح قلم نیم  
 بعد از آن تا چارک الی نیم ذراع حق هر جایش را گری کشند و خاکش می شستند از اینها بیرون سس آمده گاهی اشرفی های غریب بیکه و  
 خط سبیم از کیشال الی پنج و شش مثقال کدست بدست قیطان بعد نومان و دویست نومان تا پانصد و هزار نومان بفر کستان بر  
 فروخته اند میشد انما این شهر تا بچه قد متول بوده اند زر که گاهی سنسکی هر ذره زر که گری از این دانه های و بدست بجهت مینشدند  
 که این زر که گری تا با چه اسباب و آلات شده است و آنکه که جنس بصدرا شای بود درست بدست که با ذره بین نظر کردی سبطه زر که گری است  
 که بدست هر یکت اشغال دیگر و چیز مخصوصی بود بعد دیگری چون کدو تا عبط بر سبی بدست و بکدو بدین که در هم نقشه و شبکه دکل و بوت و  
 داشت بعد یکی دیگر بر سر و عبط نقش و نگار شش اکل و بهتر از هر دو در این اسباب ریزا اتفاقا به شکل اند این چیزها یافت شد که از کار بسیار  
 بسیار ریزه چون شش ساخت بودند بقد رنر پسته لایعی و در کار و رسای بسیار که همه را دانه دانه بسکوی هم جوش داده از تمام  
 ساخته بودند در دست آن یکدانه مر و آید در دست شفاف که عطلان کشیده بود وقتی پیدا شد صاحب او شش بخرافه بکوتوان فروخته  
 مرافه بدون مر و آید آن ابرین را بکوتوان بکن سنس و تخته و نومان مر و آید آنرا بسید و ن آورده بود و بعد از آنکه بجا بگری سنس و  
 بود از این قبل بسیار و همه روزه پیدا شود روزها اطفال کسند و رودی که از میان شهر گذر و جمع شده تقریبا طرفه آورده و یکبند  
 و شش و کل و لای کت ر رود را آب آب می شوند تا هر نفر سبخت و طالع از پنجاه رالی بکوتوان کمتر و بیشتر خود طلا و سنگها  
 قیمتی بیشتر زر بکارهای پول کشته در دست بچونید و سودی بسزد و نظر بصیر غریب جهره دارد .  
 نوشته مسجد عالی و بسبع بیار دارد از آنجا که مساجد نامی معروف و قدیم ترین آنها مسجد جامع است که فریب بیکه و مدرسه است مشتمل بر  
 چهره بسیار عالی و بسبع و چهار بزرگ با ضراب که در وسط حوضی دریاچه مانند شهر ارواده اند در آن ضراب کرده حوض صفا با ساقه  
 که در حوض توز بسج و نام در آنجا با دوی ساز قیام نمایند عرض و طول مسجد و ارتفاع ستونها تماما بدست خود بکار و همین قدر بدست  
 رخ شش هزار نفر آدم بیرون و درون نماز می کنند و بنای آنرا غلبه سنس و دین جمالی محمد بن جعفر التوکل که در سنه ۲۵۲ در وقت پنجاه  
 چهارده حضرت امام حسن عسکری بخلاف ساخته بود بنا نهاد و خوب ساج که در هندوستان آنرا شیشم گویند و بدنه تر و سر است  
 و حکمران چوبهای آنجا است و طاقت و طاقت و دو اش ایضا کلی دارد و با بایر چوبها اندازه بسبزه از هندوستان طلبیده چون  
 چوب نقره خارج رسیده نشد و گویند از قیام آید و آن خوب زده نماند کردن و سالهای دراز از آن کس محفوظ ماند از آنوقت  
 که چوبها بکار رفتن آن حال بصد سال و گسری است و شیری نیز از آن خوب ساخته اند در کمال خوب و نهایت صفت و مرغی



# در تحقیق سوسن و سوسن

و غایت استادی وقت کاری و چند قطعه بسم از آن چوبها میانی سوسن ناکیده اند اما اول وقت هم نمیروی پس اگر کرده اند و بعضی بهم رسانند  
 هنوز چوب که از هند رسیده و سرانجام شده بود که بعد از سال و کسری خلافت دولتی سپری شد بعد از آن و کسری اقدام و اهتمام نکرد تا  
 خلیفه بنی امیه و بنی امیه در ابتدا بنی امیه استحقاقی که اقدام در اینها شش کرده و اینها شش رسانید و در سینه چهار صد و بیست و دو در گذشت و  
 پس از او خلیفه بنی امیه و بنی امیه بر آمد ابو الحسن بن عبد الله قندی دیگر از آن ساست بعد از آن از ده سال و کسری خلافت در گذشت  
 پس از وی خلیفه بنی امیه و بنی امیه بنی امیه و بنی امیه بسیار سی نموده جدا کرده تا تمام رسانید و بنام نامی آن  
 که ای خسته اخلاق تمام شد و امیر شریف او بر بالای محراب کجبری مرسوم است و بر دیوار فتح مسجد که تا بحال بمیان دیوار اصبع بر جاست  
 سوره مبارکه که پس از آن کوفی در کمال خوب کجبری کرده اند و کتای چوب بسیار مثل براسامی خلفای راشدین و حشره مشرقه و بعضی اصحاب  
 کبار بر دیوار فتح نصب کرده بودند که بعد سلطین صفویه برداشته اند تا در سینه هزاره هشتاد و هفت هجری که یکی از چوبهای میان سوسن است  
 کله سینه کت و کج چوبی میلندیش یافتند عوض کجایی او بگذارند آده تاریخ آن بنا از خواجہ فضل صرافت برخواست یکی از آن میان  
 کت مسجد شده خدا ساز مناره شوشتر هم از خواب آید روزگار و بنی امیه نیز بنا کرده و کج بردان شده است و این سلطان اویس بن شیخ  
 حسن چوپان محمد و سلطان مادی و نام ای آن پادشاه با اقدار بر سنی که زیر کله سینه متوش است مورخ تاریخ سینه از بعضی ثقات بگوید  
 و اسطه شنیده شده که در این زمان قتل آن تری از وی علم و اسباب هندین و معماران دقت داشته اند و درباره هندسی بسیار اسباب  
 و اعمال لازماست تحقیق را بجای آورده اند و پادشاه با انصاف مشا پور ذوالکف شوشتر را عمارت نموده و از آنجا این را در کت رود و جلوه  
 انداخته و شهری عالم بنا نموده بعد از آن دیگر ملک هم بهار شش افزوده اند آن شهر پای تخت ایشان گردید و تجدید آردان شده که مصر و صین  
 از آن فصل و اندکین شدی و پادشاه داد که آن شیروان عادل ایوان عالم در آنجا بنا نهاد که تا قیامت ذکر آن خواهد بود و کجبری که بنی امیه  
 آن کشیده بودند نیز عمارت موصوف کردید ابیات قصیده شان العجم توری که در وصف این دیوان و کسره ایوان در روزگار  
 یادگار کرده است این است این است ایوان کارزار ششان بودی دیلم ملک بیل هندو شتر کسان این است همان در که کتای  
 بر شیر فلک حله شیرین شادردان از اسب پیاده شور بر نفع زمین رخ نه زیر پای پیش من شامات شده لغمان کسری و تاریخ زرد بود  
 تره زمین بر باد شده و کجری از او شده کسان پرویز کون کشت از کشته که کز زین تره کور خوان زان کت کور خوان در آن صحرای  
 داین کون هر سال از آن کت کور و ایوان سپیدی شانه و هر از جندی از احوال پادشاهی داستان و هر شیخ و فارسی سپهر شیخ  
 عالم ناپس و هر کت سنی خواجگاه پادشاه زمین کجایی است ملک فرس بنوبت و در این بودند تا اینکه بنوبت پادشاه ابروت و کت  
 بز و جسدین شهر بار رسید جو کسش در داین ساله باز ده سال بعد از هجرت که چند روزی بعد از طلت آنروز اتفاق افتاد در آن زمان  
 در تمام اطراف ملک عجم شورش و انقلاب بود بز و هر هزارا که ش هزاره و بی غمش بود حکومت شوشتر فرنا چنین بود تا یکم شورش  
 بنوبت خلافت خلیفه دوم عشر الخطاب در امور سلطنت و تدبیر ملک شبه و نظیر داشت و جهان داری قابل بوده چون حضرت ۴ اند و ال دولت  
 فرسیان انقراض سلطنت عجم و انتقال آن مسلمانان اخبار نموده بودند و خلیفه مسلمانان با پیروان قویدل بودند و بار سببان تزلزل دولت عجم  
 بودند و واضح میگردد که مسلمانان را انتقال دولت و فارس بسیار از وال ملک یعنی بوده لهذا خلیفه با تدبیر لشکری سرداری سعاد با دکان  
 بنی امیه عجم دستا و خواب امام حسن مجتبی و بر این ملک اشتر الفزاری که از صحابه کبار بود در آن لشکر بودند و سعاد با آن لشکر  
 بیکران توجه عجم کرده و فرسیان نیز با فواج عجم ترویر استقبال نمودند و جنگها شان همه در توابع شروع است تا آنکه کت کت  
 و بد بختی هزیت فرسیان از روزی شد و فرار از مغرب شده بز و هر دیر راه فرسان پیش گرفت تا در سیاب ترو آسیان بطح  
 لباس از لباس هندی عایش ساخت و لشکر عرب بدان رنج از قتل و غارت فرود آمدند و شهر بانو ملک عجم را اسپر کرده بودند تا آن  
 سعادتش و کجبری کرده بیاطوسی آستان خواب شیدا شرف شد و او رسید تا جایی است مردم داین که کار را در کت  
 و بخت را در کت دیدند چاره حسنه فرزند پند مع القصد سردار قشون عرب به طرف که روی آورد تا بیانات الهی فتح بود و فرزند  
 وال دولت و دولت و کت و ثروت روی هم روی بسم خوانده شده چندین هزار سال سلطان سلطان از شمشیر ایشان  
 و تدابیر این و اطرائش قیغ که شد خارج از قتل مردم زنده بود بشماره و حساب نتوانند معلوم کنند بعد از آنکه غنایم و اسرا در مسجد نظر  
 خلیفه و مردمان دیگر کت از جمله اسرا یکی هر هزاران که از ش هزارگان و بزرگان عجم بود و از شجاعان و سرداران نامی خلیفه او را بخت

# در تحقیق سوسن سوسن

و خطاب مخالف ساخت که نثره غدو به عیدی این بود وی جوابهای درشت و سخت گفت که قبل از این عرب و عجم در کفر و ایمان  
 با هم در بر مساوات داشتند و همیشه اعراب چاکر و خادم و با یکدیگر در برزه خوارا بودند و از فضا که منت و دولت بجان جیات و سستی و شتند  
 و از افهام و اکرام سائیه زبردت پرور و زندگان در کمال کتبت و سستی بگردند اکنون برکت اسلام این همه فتوحات و افتخارات ز نور  
 وقت شما و این سپاه رسیده کون برهنه و بی استعداد بوده بل برکت دیگری است خلیفه دیگر جوابی گفته ساکت شد او را حضرت پیر  
 بخشید و حضرت را وی بود بیع نام ویرا بجا بلی آن فرید و ستاند و فرمودند بر فرمان از خاندان سلطنت است حکومت و نظم و نسق  
 رعایا را سبکو میداند و آنچه بود با ابوالولولو غایب را بقتل آورد و شخص بن عیسی بن سبت اینکه این حرکت ابولولو بجز نیک او بوده است به بیخ  
 رفته آن بزرگ بکنار بقتل آورد و سبب را هنوز سستی باقی بود که خبر قتل بر فرمان شنید و وقت کرد که هر کس بعد از من خلیفه مسلمانان شود و شخص را  
 بخون بر فرمان قصاص من است بدان جمله ساحتی که بجهان سبب سوم واقع است نزد و عمل کردن بجهت خلیفه که شنیده است تا اینکه بوقت خلافت من  
 بمنزله پیر رسید وی از نین فرار کرد و پیشم نزد و معاوی رفت تا در جنگ صفین کشته شد باری در مجاز به شوشتر محمد بن جعفر الطیار نیز زخم های مکر  
 برداشت در مراجعت بدخول در گذشت و در آنجا فایح شهر بدخون شد و بارگاه آن شهید در ذوق اول مطاف انام در بار نگاه خاص و عام است  
 و عمارت عالی و با آنچه بقضا دارد که در ان شهر بزرگی از آن بهرست و در فصل بهار در آنجا بسیار بجا است و دیگر از آن خاص بزرگ و عمارت  
 سترگ که آنجا دهن ستر موده اند و بیان فضایل و مناقب موصوف اند به نام است که از جزایر شوشتر هجرت فرموده اند و بحدود  
 با هم همای ای احسن موسی الکامل می پیوندد و اجداد که اینان همه عصر فر و مسلم دنیا و فتوی بگذرد معتقد ای حسن از زمانه بوده اند و یکی از  
 سنوات که خیر میره بودم سید علی بن سید جابر که از صحاب سادات جزایر بوده و همی از و آوردم را در حیات خود کرده بقصد زیارت عرش در آنجا  
 روانه شد و شیخ فرج الله نامی از اعظم بنی فرغل مبلغ مال چشم از رنگ و نام پوشیده با همی از نین روزگاران اعظمه سر راه بر آنجا رفتند  
 سید بزرگوار بصلح و پسند بوی پیام کرد که این مردم زوار و بصل ابوالفضل امید دارند سر راه بر اینا که قن ارشوبه مردی و مروت  
 دور است بل رفیع و بن از ایشان شمار ضرورت سخن از غنیمت و کار بخاطر کشید آن بخت برگشته گویا بصیرت بشیری بر آن سید والا  
 که از آنته بر صورت آن بزرگوار رسید و از هوش رفتند مردم او را بکشتی انداخته بجزایر آوردند در آنجا شب حال بر آن تفاوت مال برگشته دیوانه شد  
 بر بنه و عریان بجزا سر گذشت و دست و بدن خود را میجوید و بعد از چند روز بر دو کسان او اموال منسوبه را بجزایر آورده تسلیم شدند و  
 خلاصه ولادت با سعادتش در فریه شبها جزایر من اعمال بجزه در شش هزار و پنجاه بوده بعد از چندی بطرف آسمان سفری شدند و در  
 آن زمان که بهار و عمارت جنتی روزگار و اقبال و بهر ای ملک کجرفار بود اندر از مجتهدین و افاضل در آن عصر عظیم متبع بودند که جمعا  
 آن حال است و در مجالس مناظرات و محافل عظیمه بشت نفر مجتهد جامع افاده شمر ما بودند و هر یک علاقه دوران و دوره زمان بودند و پیدا  
 شدن مثل هر یک از آنها مشهور و اعوام بسیار معتقدی کردند و از کم عدم بوجود آمد آن برگزیده و در بحال مدت هفت سال در شهر بیوتان  
 و در حضرت رئیس العلماء آقا حسین خوانساری و خاتم المجتهدین مولانا محمد باقر خراسانی و عارف ربانی مولانا محمد حسن کانا و شیخ المحدثین مولانا  
 محمد باقر مجلسی و سید میرزای جزایری تمدن موده بر عالم و عالمان مسلم البرهان و بی نیاز از توصیف و بیان است و عاقبت سید بزرگوار سر آمد  
 آن علمای اعلام و افاضل آن از کبای عاسله مقام گردید و همی رد و بیان او را مستمید استند پایه حاصل و رتبه کمال انرجح انام از آن بر آن  
 که زبان شمر از علوان حکایت و بیان نواند و نود و فاصد سریع لیس اندیشه از آن و اما نده ز است که در آن نوا دی حرسه نواند میو و اکثری از کتب  
 مطبوعه را انداخته موسی الله و کتب بجز هجرت بختبر ببنیادی و غیر هم در بابت تحصیل بجز خود کتبت فرموده و بعد چهار چهار جلد کتب علمی که در کتابخانه  
 جمعا است کتابی نیست که جوشی و بلیغات بجز خود نداشته با شیخ او زرسیده باشد بعد از چندی بجزایر معاودت فرمود و بجهن آرای بزم  
 افادت و ارشاد بودند در شش هزار و پنشت و پنج حسین پاست این مع پاشا که از جانب سلطان محمد عثمان موده زیر عیبت او فرما فرمود با او از  
 در عیبتان در آمد و منی و رزبه و تسلط محمد سردار پرا باشکری بکران برض او فرستاد پاشا خود تاب معاودت بناورده از بصره بطرف بیوتان  
 فرار کرده آواره شده و سر بایزاد خستند پرا حوالا بصره را نماند و خلقی بنوه نپسیر که دیدند و فراری شدند جناب سید هم از جزیره بجزیره  
 رفت و آن نومی از طور شاه بهیمل الی کنون بساوات اختصاص دارد و این سلسله جلیله از بدایت حال تا این زمان در همه جا بجهت  
 قدر و علوشان معروف و سخاوت و شجاعت ذاتی و فطری حسن خلق بین الانام موصوف اند همیشه در مجالس سلطین دین پرور صدر  
 نشین و در کمال عزت این بوده اند و در هر شهر و بلدی خردان و بزرگان و عیبتان و ابرار عزت ایشان ارادت بصدق داشته اند

# در تحقیق سوس و سوسر

در ۱۸۳۳ هزار و صد و هشتاد و دو نفر طاعون از طرف جوهاننا براق عرب سرایت کرد و تمامی آنکه در آن گرفتار شدند صفتی از آنکه که مدتی  
 خدای و اندک و بس در گذشتند و در بغداد که اعظم بلاد عراق عرب است گویند روز اول بوده ولی حسیس چند روزی بیشتر بوده این روز و شب  
 گردید روز اول صفا و پس از آن روز دیگر روز جمعه است باید و کسی هم دیگر در شهر یافت میشد که مردمان با شد با شماره کرده اند در عین حال  
 که مشغول با فاصل و مفاصل بودند چه در گذشتند و این تیره بصره و بوشهر سرایت کرد و نیز در بلاد مشهوره و دیات و ایلات و احشام و مخلوق  
 این نواحی کسی نماند که برودند آنوقت نوشتند بودم این مرض تا چهارشنبه سخی شهر آمد مردم سخت بهم بر شدند و قتل از موت غزادار گردیدند  
 قتل اکبر پاشا اعیان حکام خیابان که گردند تقدیر و بر موافق آمده در روز نهم بستند و بگراست و با بانه نشینند و گند آشتند تا ده ماه  
 بعدی از طاعون دیدگان از محوطه شهر عبور نمایند اگر کسی بای فستق شهر آمدی و کار و بار و مسافر کسی دشتی بیرون شهر میسر و  
 و آذوقه و بخت جبهه آنها بجهت بود و نیز سنانند و میرمانند و همین منوال تا چون آنکه تمام شد .

در این اثنا پاشای بغداد و زور و کنگه عینات از جانت قربان شس بر سلوکی را پیش نهاد نموده و چو کراف بسیاری از آنها و از قبل سرد  
 که از طاعون باقی مانده بودند مصادره می نمود و جنت از شسونا طاعون از رشت زانجا را و در بارشای عرض نمودند ایشان چند نفر  
 زنگنه را که از غلامان صفا و از امرای عالی مرتبه اربابان بل سرکار خان بسم از ساله آن دو مان بود جهاننده و آفاق گردید و بنده  
 فرستاده و بنصایح و پذیرا پشاه از آن حرکت منع نموده و در جواب عسر لینه با فرخی نگاشته و اندک از کذب عراض خود داشت و نیز  
 نیکو میسر را رجعت داده باز همان مسلم و پیدا زبانه از سابق اسرار نمود و در کاغذین همی را گرفتار ساخت چوب بسیاری زده یکی  
 از آنها مرد مجده و آنچیز بعضی شده رسیده میسر را کشتند و محمد و خان زند بر او خود و نظیر عینان سردار زند که برود در لشکر کشی با نظر بود  
 با لشکری انجم حشره بنشیند و بجهت آوردن پاشای بی ادب به روزگار روانه میسر نمود و محمد صفا و خان از شسونا  
 عبور نموده بصره رفت و آنجا را محاصره نمود و در آنوقت در بصره سبمان آقای رومی بود که در میان رومیان شجاعت و دلاری شهرت  
 داشت بسیار حصار داری آماده ساخته بگراست شهر کربت فوج قربان شس اطراف آن نواحی را لکه کوب تم ستوران گین نمودند  
 سبمان آقا در آنجا شتاب فرستاده مدت محاصره چهارده ماه کشید و فطی محاصره بی تا رسید که محصورین اعظم و او را بخوردن  
 حیوانات غیرا کول شسوع نمودند و فطی بسیار مردند و میان از در سبمان و مصالحه بر آمدند و عهد از سردار حفظ مال و اموال  
 شهریان کردند شسونا سپردند روز دیگر قربان شسونا در آمدند و عجزه از آن شکوه و جنت بر آمدند و سوس بنا بر و کله ستهای مساجد و پیشکوه خسته  
 اشاعری و نهب جعفری و جوهه و نیر بنام های و انخاب کرامی پادشاه زب و ذقت یافت سبمان آقا که مردی با مکتب و دایمی سبمن و تمام  
 بنشیند با همی اعیان بصره را از قتل و تبه و ستمان با سپروی خان سپردار روانه شیراز نمود چنانچه تا حاصل در کتب ثبت است

در آنوقت در این شهر شرح دادیم که بقول نجم و تراصد از شهرهای خوزستان است و شهری بزرگ و آباد و پر جمعیت و هموری نهایت بخود  
 بخود دیده ز حاجی مسکویه و قسبه که این شهر را شسونا نون فتح کرده با هم او موسوم و مشهور گردید و وی از طایفه شیعیان مجمل بوده و  
 اصح این است که قزوه صفیانه گفته که شوش عرب سوس است و سوس بگاری یعنی خوب و شوشتر یعنی بهتر این سخن گوید که پس از  
 طوفان فوج اول بار و حصار که دور شهر کشیده شد بار و حصار شوشتر بوده بعضی شوشتر را از خاک اهورا و بعضی جزو بصره دانستند  
 ولی حلیفه تا آنجا جزو بصره و از ادابین معنی که قسبه که لشکر عرب فتح آنجا نمودن تا تخمین مرگت بودند از جماعت بصری و کوفی  
 و پس از اینست میان ایشان نزاع شد بصریان گفتند جزو بصره است کوفیان گفتند شوشتر جزو کوفه است تا چاکه نزد حلیفه بردند و  
 گفت شوشتر جزو بصره است و این قول ابن عسکون است . و فتح لشکر اسلام شوشتر را از قول جلادری در شسونا نگاشته ایم چون  
 لشکر عمده با استعدادی آنجا بود و ابو موسی اشعری با همراگان مسلح اقدام بپوشش آنجا داشت و از عمر گنگت خواست او نیز عمارت بن  
 با سر اعلام کرده که با جمعیت خود با ابو موسی میزد و وی سینه از جانب خود جزیرین عبد الله را از پیش روانه نموده بعد خود هم با او سخن  
 کردید و جنگی سخت در آنجا کردند چون بسیاری رنجیده و شوشتری را شادت و جلادت نموده مقاومت و با داور شدید کردند  
 و آنوقت هر زمان که نوال شهر و سردار لشکر عجم بود و از اهل مهرانا و در جنگ جلوتانیر حضور داشته عاقبت بتقلب یکی از مهرانا که خود  
 جبه خود امان گرفته محفوظ شده بود و سبمانا کرده لشکر عرب را بشهر راه نمود و شهر بصرف عرب درآمد و هر زمان را احدی  
 حلیفه فرستادند و همان است که در فتن عمر شتم شده بدست عبد الله پسر عمر کشته شد باری قتل از دم تیغ عرب شد و مال فراوان

# در تحقیق کوه سوس

تبارج رفت بقول حمدانه مستوفی شوشتر از بنای پیشک پدید اوی است فراب شده اردشیر با بجان نبرد کرد و شوشتر گدای و عفت آنجا  
 ساخن آن بند و نادان شد سخن تمام نویسنده کان از کفار و غلظت تریف با کرده اند دیگر از بنای معظم آنجا قله سلاسل بوده که بر فراز آن  
 واقع شده که از قلاع مشهوره روی زمین بود سابقین این تفصیل در شتر ذکر شد اگر وقتی در جای مختص آن نظر کرد باید از قله روم و مساحت آنجا  
 باشد آن می شود که باید طلب بدست آید تری و شیکه اسکندر عزم تعاقب دارا نمود و شوش آمد و در آنجا احوال و سرداران آنجا سپرده بود  
 و فراین سلاطین عجم را با یکدیگر و اگر در بدو قصد یافتن آن کنت و شروت و افزای مطیع چه جنبه عمل آمدت و فانیس با پای آن  
 چرا که شوشتر هم اغلب با پی تخت بیشتر سلاطین بوده خاتمه اوقات رسانان قشاق رفتن و عجم رسم سلاطین عجم بوده که در شهرهای معظم  
 قرآن جداگانه و ذخایر عظیمه داشته اند که بوقت حاجت شاید بجای دیگر هم برسد بقدری تمول از روی سیم و جواهرات نفیسه است  
 و شکرایش اتفاقا که چشمانشان تیره و عصبانیشان خیره کرد همیشه و حال شتر بیان شده است از آبادی و لغت و هوا که حالت  
 و آب و هوا و رونق کب و وایکسب و تجارتش که جذان تفریحی میکنند مردانش بسیار فقیر شده اند و شتر آن شهر قدیم است  
 که دوازده تو صیف بنا و دست تجارت و کسبش بر بود کوند مرگات بسیار خوب ارد از جمله لیموی آید دلمه که در آب از لیموی آب فانیس  
 و از ک و لطیف تر و معطر و آب تر که نهایت تفریح و بسیار عیب که لیمو از آنجا بیاید و در دیرینه و کبریا به باه رنگ از لیموی شوشتر میگویند که از آنجا

## شهر طوس

که از بلاد عظیمه خراسان است و در کتب قدیمه و جغرافیا و تواریخ ذکر آن بسیار شده اینک جزئیات آن  
 باغیت بازه در شهر بعضی مواضع بدستی بر پا و برخی اماکن از شهر به غرضی فریب نده در بر حال پیداست که حصن آن حصاتی بحال  
 داشته چنانچه دیوار باره در پائین جنبه ربع بوده دور شهر که از باره همین است تقریباً بیضی است و در آنجا بیج دارد که بعضی بحال خود مانده اند  
 در دانه داشته و از بناهای پیش که با مانده است از عمارت زبان آبادی شهر طوس عمارت و بناها است بقعه مانده تقریباً در وسط شهر  
 واقع و پائین مربع منادی الاضلاع که از هر طرف دوازده ذراع است و ارتفاع دیوار آن از هر یک ۱۸ ذراع از زمین تا به ذراع مربع است و بعد  
 از آن مشرف میشود در ۴ طرفش ۴ طاق است که یکی مشرف شده و همه هر طاق ۴ ذراع میشود و بالای این ۴ طاق ۴ طاق دیگر کوه  
 مانده است و ۴ راه پله از آن کوشه عمارت به طاق زاویه است و از بالای راه دور سبک و کعبه بین بقعه دو پوشش بوده پوشش بالای آن خراب شده  
 پوشش زیرین بحالت خود باقی است مدخل عمارت روی جنوب و در مقابل مدخل در پشت طاق و کعبه عمارت رفته است و سقف اطاق وسطی  
 آنرا با یک مشرف کرده اند و شباهت به عمارت سر پوشیده معمول این زمان دارد یعنی در سقف مشرف از هر طرف و بیچه مانده روزی پنج کعبه  
 دو داخل آن کعبه اراده اند همین این عمارت وسطی دو اطاق مربع مشرف است که مشرفش ۴ ذراع و نیم ارتفاع دارد و تقریباً عرض و طولش  
 ۴ ذراع است محراب دارد اطاق مشرفش ۴ ذراع در ۴ ذراع و سقف مدور کعبه مانده بوده با ارتفاع ۴ ذراع که حال خراب است این  
 عمارت رفته است نیز شکل محراب است مشرفش با یک و در چند جای مشرفش بعد خوشن جایین نسخ و ارتفاع آن کعبه در آورده اند (الدنیاساعه)  
 و اغلب که در یکی از گاه خود اوی قدیم هم کعبه کعبه شده (الدنیاساعه فاجلهما طافه) معلوم میشود در آن ایام در هر کعبه بزرگ و یا  
 و عبادت و عبادت سبیل اند این عمارت شایع بوده علامه فخرین عمارت در این عمارت خط و کتابتی یافت نشود و در عمارت و کعبه  
 خارج مناسب و طول بنا من حیث المجموع ۴۵ و عرض ۱۴ ذراع است و ایوان در جلو حائل است که در پشت آن ده ذراع میباشد و در  
 از این مدخل که صحت است از هر طاق دیگر هم راه خروج و دخول بیخه بوده در زیر بقعه دو سنگت بر دیده میشود که هر دو جنوب است و  
 مسلم است که از خارج باین بقعه آورده اند آن مشهوری که کعبه برایشان تراشیده شده بیرون بقعه است بر روی یکی علاوه بر آنکه برای المکرمی  
 و صلوات نوشته اند (بده مرد عبا حضرت که نزد خود رفته و شوش بنت عابجه) بقعه عمارت در طرف پائین سنگت بوده و کوه  
 سنگت در سنگت دیگر بعد از آن واقع نوشته شده است (بده مرد عابجه سیادت و نجابت پناه سعادت و شکاه المرحوم المنصور) بقعه عمارت در  
 طرف مقابل بوده سنگت در این عمارت که فتن غالب است که محض بقعه ساخته شده و عمارت آن تمام شده مطلقاً کاشی کار فرشته و همین طریقه  
 نامی بنات اشغال طاقهای عمارت تا آنکه است در در عمارت بنامه ۱۴ ذراع اما بقعه ۴ برجی دیده میشود که بنایه و بناها شبیه است  
 و از یک سنگت و اجر بوده و مناسبی با اصل عمارت ندارد و در تمام سطح زمین این شهر یعنی قطعات سنگت و حجره بر روی آنها دیده  
 میشود که احوال بل آن نرا جای باشد و آثار قلعه ارکی در طرف شمال شتر نزدیک باره دیده میشود که قلعه آن مربع دست وی الاضلاع و در ۸۰۰  
 دوره آن میباشد و خندق مستبری به عرض ۱۵ ذراع این قلعه را احاطه نموده مدخل قلعه رو به غرب و در وسط قلعه روی تپه مصنوعی صنع

# در تحقیق طوس

برخی متبعین مستطیل ساخته بودند حال نصف کمتر از دو بار آن خراب شد و ایند یوارا که چه درها سپهر بنظر کنی سے آید اما پرتو آبر و سنگ گدا  
 بسیار بکارفته حمل این سنگ که در آن آبرج است قدیم و عرض ۵۰ قدم و غلظت ۲۰ و بنوبت دور این خط از ساحت آثار خندق است و  
 در جلوه فعل جزوه و خند نه بنوده در نزدیکی محفل خوارک تقریباً در زاویه چای است که دور آن آزاباسکت بالا آورده اند و محفل آن عالمانه است  
 قطره نه تقریباً کجوز بوده بتول اسلے در کت این چاه از سرفه رخند بوده مشهور است تا هیچ دارد یعنی از بروج را خوب کرده آبر بسیار  
 از آن برده اند و سبطی آبر هم حالا در این بروج رخنه و موجود است در جلوارک جوخان و سیمی بوده و در دوران سینه آثار خندق دیده میشود  
 در دوازده شهر طوس دو آبادی در زمره می باشد که هر دو موسوم بشهر طوس است و هر یک ۴۵ خانوار دارد و در دوره مشهور طوس که از آن بشهر طوس  
 برود و محبوب شرع است خارج ایستوانه در (۱۳۰) قدمی بی از آبر و آبگت ساخته شده دارای نه چشمه و طاق است و بنبریک تا دریا  
 و نیم دپایه قنار و دریا و چهارک و فیما بین سپهر دو طاق در گاه دالان مادی است که برای ششین طابرین بکار می آید عرض درگاهها یکتر ارتقا  
 آنها در ذرع و این بی روی رودخانه گشت رود بنده شده و سه چشمه رودخانه گشت رود انگارادگان است و تا چل خوانون تا فرسخی شرس حیران  
 باقیه و آنچه متقی ببری رود میشود در این استنداد تقریباً ده هزار فرسود براب مساوی بود این بود حالت عابد شهر طوس

و فتح قدیم شهر طوس از سطورات علمای جغرافیه قدیم آنچه بدست آمده اول نوشته بعد تحقیق آن مسبر داریم .

صاحب معجم ابله ان کوبه طوس شریک از فراسان طول آن اند درجه و عرض تا ۳ درجه دره فرسخی است باور واقع مشتمل بر دو شهر است  
 یکی طابریان و دیگری نوقان و زباده از شهر افریقه و آبادی در خاک طوس است در عهد خلافت عثمان این شهر مفتوح شد قبر مطرف حضرت ادر  
 طوس است همچنین مشیر غنیمت بیرون از شهید پسر مهدی سترین مملکت کوبه طوس عبارت از تمام شهر است که دو شهر آن حطی دارد این شهر در  
 در دولت اسلام ساخته شده و خانه حمید بن قتیبه در طوس است مسافرخس کبیل مرتج است در قد مطهر امام و قبر بیرون از شهید غنیمت در باغی از باغات خانه  
 حمید بن قتیبه است فیما بین طوس و نیشابور کوشکی است عالی با دیوارهای بلند حکم که در استحکام و غلظت از اندیده ام در دوازده این کوشک مسوره است  
 که در حسن آسایش حیران می اندر واق با و طاقهای غریب و عجیب و کتیبه ها و خطوط خانهای سفید دارد از آنجا ملک بنا این بنای معظم را جو با  
 مستقرند هم میگویند این عمارت را یکی از بناهای مسلمانان میگویند که آن پادشاه بختیگر بنی امیه ازین حرکت کرده و در این محل اقامت نمود  
 این کوشک را در اینجا بنا کرده که حرم و خایره و خایره خود را در آن که در دو خود بسپرد و یکبار برود و در خانه در اینجا جارسه کرده که بجای آن بود  
 است پس از آن سفر خود را رساند داده و بنمود خود نائل گردید و در رحمت پاره از غزوات خود را با خود برده و بعد رفتن از آن و خایره  
 در کجای در اینجا بوده و خواستل و طابریان که در این مکان منزل مسیونده اند خبری از آن نه داشته چنانکه کوشک شرح سپرد اب و وزیر مسینی  
 که تقایس اسوال خود را در آن پنهان و دفن کرده بود نوشته با خود برده و مطلب مجهول مانده این ابام که استبدین ابانغیر پادشاه صاحب  
 کلمان بر این سر واقف شده با مورین بدین نایب فرستاد و چیزی که در آنجا یافته باشند به تین بردند .

همچنین کثیر از علمای مشاهیر و آئینه علوم طوسی بوده اند بزرگترین اقتضار کرده شود یکی از آنها امام ابو حامد صاحب مصنفات جليلة کثیره است  
 و کتب و تصانیف او در آثار عالم مشرب باشد ابو حامد نیز ابو الحسن ابونجی در کس خوانده و در هر دو نظر تالیف جدا جدا بعد از ابو اسحق بن  
 مؤدبه با آنکه ثروت و کثرت کمال داشت ترک دنیا گفته عزت جنتبار کرده اند باج شرافت و بیاحت شام برداخت و چند گاهی در وقت الملک  
 بنامه گویند با سکنند نیز آمده در حواله شماره این شهر اوقات نمود بعد از اجابت از آنکه تریه کجاست انحرال در طوس بنبریت فخر الملک  
 وزیر سپهخواه نظام از وی در خواست کرد در مدرسه که در آنجا بوساخته مشغول تدریس شود وی تدریس آن کار داشت تا فخر الملک  
 با و اظهار نمود که شایسته اصناف نیست که شاغلق را از علوم که خالق بشما عطا نموده محسروم دارید و این جنین را از مسلمانان در  
 نمایند پس از این سخنان ابو حامد تسبول کرد و چند گاهی در مدرسه فخر الملک تدریس بود بعد از آن بطوس باز آمد و در خانه خود متروقی شد  
 و بیرون بنا نهاد چهاردهم جادی اثناسه در طابریان در گذشت و در خارج آن مدفون شد رحمه الله علیه .

حجی دیگر منیم بن محمد طغاج ابو جعد از من الطوسی صاحب تفسیر البکر عاکم بن ابی ترخش وی گفته که منیم بن محمد همدانی موفقی بوده و کثیر از  
 تالیفات و سیاحت اشغال داشت و مؤلفات جليلة با و کار کرده است من او را در شاه بود طاقات کردم صاحب مطلع استس سیرا به نخل  
 بزرگوار بگانه اصحاب حکیم کامل عیب را خواهد نصیر الله بن طوسی عبد الله که کتابه تصنیف کرده نزد مستعم آخرین غنیمت جاسه بر دینند از او  
 پرسید از مردم که نام شهری گفت از طوس گفت از گادای طوسی با آنکه نامی آن چون اما سله طوس را هم مثل مردم از در آن

# در تحقیق طوس

که گاه و گاه در زوره برکت گاه و گاه میسده اند آنها را هم گاه میگویند از حکم گاه و گاه ای طوسم فزید گفت شاخای تو کو حکم گاه گفت در زمانت  
و مضمودها کو خان بوده چاکر حکم این پادشاه را برانجخت و بنیاد خلافت عباسیان برانجخت

محمد اند سسونه در زوبت الطوب که به طوس از اقلیم چهارم است و جمید پیدای آنرا سسونه پس از خرابی طوس نوزد آنرا تجدید کرده بنام خود  
آنرا جنوب کرد ایند از هزار عظام قرام مصوم مصوم شهید مسوم هیرالمونین طابن موسی الرضا دروید سسنا باد چهار فرسخی طوس است و سینه  
هرون الرشید در پیش است امصوم و از شاه هیر از است اکنون شهری شده در جانب فیح طوس دروازه است که قبر هزار ابو بکر نام در آنجا  
و در جانب ششتره قبر محمد خراسی و احمد خراسی و فرزند وی و عشق طوسی هم آنجا است مردم طوس نیکو بیرون و پاک اعتقاد و غریب دوست  
باشند از بیوه های آنجا انکوره و انجیر بسیار و شیرین است در حوالا طوس بر هزار را دکان است طولش ۱۴ فرسنگ عرضش ۵ فرسنگ از  
مشا بهر اماکن جهان است

۵۳۸  
شرفی او پس در کتاب نزهت المشتاق فی احوال الافاق که برای رتبه پادشاه سیسیل در جزیره صقلیه نوشته و تالیف آن در روز آفرین شوال  
هجری بنام رسیده که به طوس شهر بزرگت بای آن خوب و جمیعت آن زیاد بازارهای متعدد دارد و بهر چیز در بازار آن یافت شود و اطراف  
طوس شهرهای دیگر که از آنجا را نجان و طبران و برود عورت است را نجان شهر کوچکی است دارای جمیعت زیاد که تجارت در آن رواجی دارد  
و جزیره و فرودش زیاد میشود از شهرهای دیگر که در حوالا و نواحی طوس است دو دان میباشد این شهر نیز جمیعت است و اقسام محصولات معبوض  
دارد و آبش آن عالی و کوه های آن وسیع و بناهای محکم و خوب دارد و شهر دیگر مهران است که خانه او بازارهای آن نهایت خوب است  
و بهر قسم محصول معبوضه که در دیگر جاها کباب است در آنجا وجود دارد و در این شهر دیواری از گل ساخته اند و بیرون از این دیوار سینه محلا  
پر جمیعت است آب خوردن این شهر را از خارج می آورند و قناده بنسبه شهر آباد است و درش دیوار و خارج آن بازار و محلات و خانه ها است  
و آب خوردن آن چاه است از قناده تا مهران دور در راه است که از موقان یکی از شهرهای طوس است و بواسطه بازار معتبری که دارد و سسنا  
معتبر است دیوار فلش از ابل ساخته اند آبادی موقان زیاد و تجارت و صناعت را رواج کلی ارگن معتبری هم دارد و قبر مطهر امام آنجا است  
در که هستان موقان معدن مسکنی که از آن دکن بیازند و تمام خراسان بزرگ سعادون نخته و مس و آهن نیز در کوهستان مزیور است  
علاوه معدن فیروزه و حکیم زمرودی که معروف به دینج است و بلور معدن یعنی در موقان در زمان طاهر تیه پای تخت خراسان بود و بعد از  
آنکه این تیه بود قاعده دار الملک خراسان که دید و عظمت موقان مضمحل شد

آب و اند نقل از ابن حوقل کرده که به قبر مهران الرشید در قریه سسنا باد است و طوس دارالاماره شهرستان میباشد بعد شاوره و الا ماره که در  
و عظمت موقان از مضمحل ساخت ابو الفدا که در از وی تحقیق از باب طابران یکی از دشر طوس است با قوت جموی و بیشتر کن میگوید  
طوس ایالتی است و قصبای آن طابران و نوقان است و زیاد از هزاره که در مطلق بین ایالت دارد و شایسته است اسم طابران و طوس  
ذکر شود در غزنی سلطرت که طوس ایچ و وسیع بزرگی است و دوشهران طابران و نوقان است و مسافت میان ایندو شهرشش فرسخ  
میباشد و ایندو شهر از سایر بلاد خراسان بزرگتر است

این خردا بسکوی جنایت و خراج طوس مقصد و چهلزاره ششصد و ششت هجرت است  
بزرگ حسن زوزی در بعضی آنجا که به طوس رتبه پیدای بافت پس از خرابی طوس بن نوزد تجدید عمارت آن کرده بنام خود خوانده  
و خرابام این و انجس در تمام فرسخی طوس است و از برکت حدودا نام از عاظم بلاد خراسان است و طوس منوخ بلک سندر و مطوس  
کریده و قبر بیرون الرشید هم در شده آن حضرت است در جنوب طوس دروازه است که قبر هزارولی در است و در جانب شهر فرار  
محمد اسلم محمد خراسی و احمد خراسی و فرزند وی و عشق طوس از شاه هیر انجا حکم ابوالقاسم فرودسی طوسی است و مال و افزای که سلطان  
بفرودسی در سکه شاهنامه سسنا پس از فتنش رسیده بهر دخترش را طلی در راه طوس و سرخس ساختند و باط چاه نمیدند و انجال  
در چهار صد و چهار هجری بوده دیگرانش امیر انجاسن بن عابن اچن خواجه نظام الملک وزیر سلطان آل سلجوق بوده و مسجد جامع طوس  
از عمارات اوست و مسجد جامع نوقان نیز از اوست اول کسیکه بنای مدرسه و این کسیت بنیاد نهاد او بود در خراسان و دیگر از شاه  
شیخ طوسی صاحب تہذیب و استنبصار و فہرہ است و سلطان انکا خواجه نصیر محمد است خندا آب و خاک بقعه طوس  
کشده از آنگاه این سبزه معدن و منبع حقیقت و نقل مرغ و مرغ صفا و نظر آب او چون سپهر مهری خاک او چون صدف کبریا

# درختین طوس

هر بزرگی که بود اندک و کس آمده است از جایان بزرگ چو خنده اما و نظام الملک چو فردوسی و ابو جعفر و اندین روزگار  
 خواسته بغیر اهل حصر و خندای بشر که از فضل زبده اخلت تا با کون چو او تو هست و که این چنین با چنین فضلا سردار بر ملک  
 فرزند سر کاتب علی در کتاب جهان غامب که پیش از اینکه در ۲۵۳ م نام تمام در طوس وفات کرده در سناباد مدفون شدند آن فرقه معروف  
 بشده شد و صاحبان کنت و ارباب ثروت و ریاست در نوای مرقد مطهر برای عزت و تقرب متعارف ساختند و با بنیه مکتفه و عالی مرتبتی دارا شدند نمود  
 زقرقه جای محبتی شد خاصه در زمان پادشاهان عجم یعنی سوادین صفوی اما رتبه بر اسم بر فرد مبارک از خجسته زیت بر تبر رسید که فادیل و  
 محمد انبای بسم و زردان روشن میشد و اسم طوس فراموش شد نیز کاتب علی گوید بنا بر مسطورات سماوی طوس هزار صد و هشتاد و دو در زمان  
 عثمان بن عفان ۲۹ هجری این نام مستوح شده است و در این شرافت عظیم و کرمت کثیر نصیب افتاد بدویج بر صورتی آن بیخود و در قران مکتبه  
 شرف طایران و نوقان بل غیر نامورد و مکتول حکاک طوایف مختلف گردیده در اینجا کشتار شده و تا راجه رفت و هر چند لوگ در وفات سکون ملک  
 در وفات جهان به مخصوص را عمارت کردند با شهری جدا گانه بنیاد نهادند .

در خلافت عثمان مردم سنه اسان شویند عثمان شهید بن حاص را با امارت فراسان و سناباد و جده امه عامر که نر اسماون او مستر او داد چون سید  
 حاص گوید رسید خبر یافت که عبدالله بن حاص را از حشیش در انداختند چون شهید شد بود رسید جده امه عمرو فرقه بود و در حشیش و سناباد  
 بطوس فرستاد و آن نوای را تا آنوقت در حشیش و بعضی را بصلح و بعضی را بکشت گرفت و خواند میر و قیب بغیر میباید در سناباد که قصر بسیار از ابولم  
 مروزی خائف شده فرار از مرو به حشیش آمد و از آنجا بطوس و از طوس بری شتافت و در همین سال مکتبه از جانب ابوسلم مرز  
 مامور شده رایت مکتب سناباد را فریشت و کنت بغیر بشیر نوس را از اتباع بشیر سناباد گرفت پس از آن بطرف جهان حرکت کرد .  
 صاحب نجارب اهل که پس از آن را که رافع بن قیس بسیار عاصی شده بود و مرتضی را فرود کرد و رشید از برای محاربه او بخراسان رفت  
 و چون بطوس رسید وفات یافت چنانچه در ۱۳۰ هجری اتفاق افتاد .

توجه بعضی تواریخ در ۲۸۳ هجری در ماه رمضان عمرایش و کشت بود اربع بن بر نه جنگ کرده او را منترم ساخت رافع بطوس آمد و لشکر خود  
 او را خائف کرده با برود بگردت در گذر شد و دوباره او را کشت داده و شترهای روی بر گردان شده بخوار نمود رفت .

چهار مهورات یعنی در تاریخ مسینی بن عمر ابو الشرف نامی بن ظفر بن سعد اشقی بخرافه و فانی بعد از آنکه ملک توح بن منصور سامانی بمطهرت ای  
 ناصرالدین مسکین در ۳۸۵ هجری ابو علی سجور را منترم ساخت و میر ناصرالدین و سیف الدوله محمود پیشش در سناباد ماند شنیدند که عبدالله  
 محمود وزیر توح به حاشیه از ایشان در پیشگاه سلطنت بنامد و چون این گفته شایع شد برای صفاء ذات البین امیر ناصرالدین و عبدالله فرزند  
 بطوس شریف فراموشه و سیف الدوله محمود بنیت توح شتافتند بخار که در وقت مرفع گردید .  
 اسم در این کتاب گوید بعد از آنکه ابو علی سجور و فاقین در کشت بود سیف الدوله محمود جنگ کرده این شهر را از منصرف شدند چنان  
 بطوس رفت و با ابو علی راه خفاق پیش گرفت و بواسطه خفاق آنها باز بدل بفاق شد و ابو علی نیز بطوس آمد و در نزدیکی یکی از فرقا  
 طوس جای گرفتند و امیرالدین ابانقر بر ابوسلم با بره جنگ فیما بین مشتمل شد و اخر الامر امیر ناصرالدین و سیف الدوله محمود دشمن را  
 معزور کرده ابو علی و فاقین قتل نموده بکلات رفتند و این واقعه در سال ۳۸۹ اتفاق افتاد .

هم در این کتاب گفته پس از آنکه سیف الدوله محمود و فاقین و کبوزون عبد الملک بن توح و ابو القاسم بن سجور را در مرو کشت داد  
 عبد الملک و فاقین بخار رفتند و کبوزون کشت بود آمد و ابو القاسم بن سجور بختسان رفت سیف الدوله روی بطوس آورد  
 و کبوزون و ابو القاسم سجور هم بنیو دند بکبوزون از خوف راه جهان گرفت سیف الدوله ارسلان حاذب را بخت او فرستاد  
 تا او را از مد و خنده اسان بیرون آوردی بخدمت نهاد و سیف الدوله طوس را بدو داد و او را با جمعی از طبقات لشکر بطوس که شته  
 و بهسرات رفت .

بزرگترین کتابت که چون شیطا محمدا و اهلک تفر و غور کرد و التوتاش صاحب و ابراهیم و ارسلان حاذب و ابی طوس را بسبیل  
 مکتبه بر آنست و سناباد و بموچینا گوید که توحین در آخر دولت بین الدوله سلطان محمود طایفه سلاجقه اجازت خواسته از ابی طوس  
 و در اینطرف آب مقام کنند سلطان ایشان را بخدمت داد ولی ارسلان حاذب و ابی طوس که با بنی رباط سنگت بت میباشد و در قدس  
 بزرگ جهان رباط است سلطانرا کت راه دادن ایشان بخراسان صواب نباشد چرا که بسیارند و ساز و قعد تا دارند مبادا که از ایشان

# در تحقیق طوس

فناوی متوجه شود سلطان بنجمن وی استناد کرده رحمت دادنا از آب که نشسته در عهد و طوس و ایوردوت مقام کردند و گویا دست همبند بود .

در سنه ۴۲۹ ابو بکر طویل محمد بن مینا بیل بن سلجوق شهرتاپور را گرفت چون این بزرگ سلطان مسعود رسید با شاهی را با سی هزار مرد از خزانه خراسان و نسا و اطراف خراسان را از سلجوقیان بکلی گشتند چون خراسان رسیدند پراکنده شدند سبب شاهی در حواله سرتیس باطل بیک مصاف داد و منظم شد بعد از آن سلطان مسعود متوجه ایشان شده آنها را با اطراف خراسان متفرق ساخت بعضی در بیابان خوارزم میان ریگ رفتند و برخی بکوه طوس پناه بردند و بدان ساحل نختن شدند .

در سلجوق قاهره گوید مرتباً حرکت سلطان مسعود بخراسان آمد در آن ایام طغرل بیک طوس بود و جزئی بیک برادرش از وی جدا شده مسعود خواستی کند تا برادران هم پیوسته اندکنا را مهور سازد ولی از خضا و تقدیرات در موقع کار خود بر پشت پیل خواب رفت و کسی جرأت بیدار کردن سلطان نمود تا پیرانشست و مفسود از دست رفت .

صاحب جیب اسپر گوید در سنه ۴۵۲ الب اسلان پس از رحلت از خراسان روم بجانب مهران رفت بعد از وصول آن بکشید برادرش قاهره در کرمان داعیه مخالفت دارد سلطان خان غریب بجای مسعود گردانید قاهره بعضی استیجاب نمودند سلطان مضطرب گشت رسولان سخندان باستان سعادت ایشان فرستاده تا بجا آوردند پس پذیرا بر نایب خلف صاحب نایب در سرور استیجاب ساخت سلطان از زمین راه بصوب نسا بود کردار الملک او بود رایت مرجهت افروخت و در آن بجز طوی سکنین داده و لدا شد خود سلطان ملکشاه راه بجد کرد و رسید در این حال ضایع نام در عهد و خوارزم لوی مخالفت رتبع ساخت سلطان از نسا بوز بزم بزم وی حرکت کرد و راه مرو علی مسافت نود خاضع در لوامی خوارزم در برابر آمده بین بکابین جاری گشت واقع شد و سلطان ضعیف و ظفر اختصاص بقدر خاضع روی از سر که بر ناخته نگاه میدادیم بود خود از سلسله داده خراسان بازگشت چون بولایت طوس رسید بشرف طواف مرقد نور شرف و موضع را در آن نشاند .

در سنه ۴۵۳ در طوس قده عظیمی برپا شد و سبب آن بود که طوی مشهور در روز عاشورا با بعضی از خضا نزاع کرد و کار طین و مزب کشید و جمعی از هر طرف بجنب گردانند و خشتند با لاکت و اما دانات نیز بشده آمد و مشهور را عاظم نمودند و خانه و اموال مشهیدان را غارت کرده متفرق شدند و خطبه جمعه را چند ی شهریان ترک کردند .

در سنه ۴۵۴ بموجب بعضی تواریخ ستار و دایچنگر خان از راه جام بطوس رسیده هر کجا با پیش می آمدند انجا مسکود و هر کجا سر کشی میکردند متاعل می یافت قزاق شریه طوس از قبیل توخان و غیره این شادند و خلاصی بپشتند از آنجا رسوا بشهر طوس فرستاد و مطالبه خستند که کرده فرستاده او را جواب کردند و روانه نسا و لداوی نیز فرستادند که در حواله شهر طوس بود قیام با فراط کردند .

تیس از غلظت منول بر شهر طوس در سال ۴۱۶ شخه بر آنجا بگماشته در سنه ۴۱۷ بعضی اخبار را در حقیقت شایع کردید که سلطان محمد خوارزمشاه بر منولان غلبه نموده نسا را تسبیح الدین نام با بعضی از اجاره نموده منول را محنتول کرده سرا و را بشا بوز نزد قیام الملک فرستادند ابو تراب نام که خیل طوس با سپرده شد بود پنهان از امام طوس با ستور قده و تیمور با گماشته از منول که در آنجا بودند از قتل شخه خبر داد تیمور برای سلطان گس نزا و عثمان فرستاده خود متوجه طوس گردیده و با ۳۰۰ سوار دور ستراج الدین را که با سواران نفر در طوس با کز و لشکر او را اکثر گشت و نارسیدن لشکر بیک حصار را از جانب کرد و چون طفا چار کورگان و اما دایچنگر خان در محاصره پیشا بوز گشته بود و لشکر منول برخی بسزوار و بعضی بطوس رفتند و در این دو ولایت هم جمعی کثیر را کشتند .

در سنه ۴۵۳ در ویجها کوفان از تیمون عبور نموده بطوس آمد و در آنجا امیر ارغون اورا طوی داده در غلال این احوال کاشس الدین محترت بر هم رسالت نزد امیر ناصر الدین محتشم که از قبیل رکن الدین خورشاه المولا حاکم قندهار گشت بود رفته .

در سنه ۴۵۳ حکومت خراسان از طرف ملکوفان با رغون خان تحول شد شرف الدین خوارزمی را که نویسنده بود در کال شراعتی که حصول اموال آنولایت مصاحب ارغون ساخت شرف الدین در بلاد که در وقت حکومت ارغون بود بجهت وصول بقایای کسنوات گذشت و نویسند و نیزه بسیار بحال ارباب ناموموس اندازانند خست در وقتی که آن منحوس در طوس بود نیز دعای مصلوبان بهداف اجابت رسیده بر من موت بگماشت .

در سنه ۴۵۳ ارغون افا که قریب ۳۰ سال بفرمان چنگیز خانان ایالت بعضی از بلاد خراسان بوی تعلق داشت در طوس بجایزه



# در تحقیق طوس

علم غریب بصوب آفریت برافراشت .

در سنه ۶۹۵ در سلطنت خازنخان داد و بن براق از اوراد التبرخراسان آمده تا نزد درین برفت و اکثر جاها را بگذرد و بیفت خاندان شاه پور و حاکم و مشد که جوار را تاراج نمود .

در سنه ۷۰۰ در سلطنت سلطان ابوسعید خولیش پسران و پادشاه که برات گذشته بقصد تخریب فراسان تا نزد دران بجام رسید از آنجا حرکت کرده سرک سلطان ابوسعید که در طوس بود و در بستر مشغول لشکر بگذاشته نگاه شاهزاده باور خود را بر ایشان زده تمام خیل و خانه های ایشان بکارت کرده حواشی و مواشی و خواتین و فرزین و نسیم و عرکاه و تکه و در ایشان گرفت .

بعد از فوت سلطان ابوسعید که خاندان میان امرای خولیش تقسیم شد از جوار طرف شرق و غرب فراسان چون طوس و مشهد و قویان و امیر و شاه و آمو و دهستان را بران امیر ارغوانش امیر محمد بیگ و برادرش حاج بیگ گرفتند .

در سنه ۷۰۳ که امیر تیمور که در کابل بر مقام پادشاه فراسان ابتدا یافت بوس و رود نمود و حاجی بیگ جان قربان از امرای امیر تیمور که بعد از قتل صفی بکارت آنجا منصوب شده بود و دغابین و دغاب بسیار بدست آورده بواسطه اخبار ارغوانش که از خبر قدسینده بود که قتمش خان عمر قدرا

معاصره کرده و امیر تیمور را در بک کابل معزود و سوده ای سلطنت فراسان بلا استقلال در داغ آنکه گز شد شهر طوس را بکارت کرده و چهار حصان نمود و بر دشمنی و دست بگذاشته غیر خطبه و سکه و القاب هایدن امیر بزرگ کرده شاهر قتمش خان ظاهر نمود و بوقت خواب امیر تیمور را

که در طوس بوجب امر حاجی قرقان بوس بود از بند بیرون آورده با امارت پشاند امیر ارق بوقا که از این خبر مطلع شد و بر سر زدنش کرده و با امانت

اعتنا نگردید امیر ارقوفا از بهرات بطرف طوس شد چون این خبر امیر تیمور رسید بفرستاد امیر تیمور در جادی الاول ۷۰۸ هجری خلیفه فراسان را بامور کرد و امیر ارقوفا و طوس حکمای بخت با حاجی بیگ کرد تا بدید چنان بود که حاجی بیگ بر روز در شهر بیرون می آمد و بیگ میگردد

امیر ارقوفا چند روز خود را تا آنکه امیر ارقوفا صمدی شد و بر بک طرف شهر فرود آمد و شیخ محمد از طرف دیگر پیش خود جوی بزرگ کشدند و حصار و خندق ساختند با وجود این امین بودند حاجی بیگ بشیون میفرستاد نگاه نیز از دروازه بیرون می آمد و جنگ میکرد

چون این فاعده امتداد یافت امیر ارقوفا پیش حاجی بیگ فرستاد که راه است بر طرف است راست در طوس افتاده و خسیه ام و راه دیگر بدست چپ خواهم خسیه و سه راه دیگر بدستان بجهم و بعد از آن بستی که تو در روی من بستی باین اقبولنا ایچمای متواتر نزد امیر تیمور

فرستاده اورا بجهل بطرف طوس خواست تا وقتیکه میرانش بچوس رسید اما شهر طوس از آن زمان که خود را بیدار شدند و از این طرف لشکر اردوی اقبولنا قوی بول شدند در میان امرای حاجی بیگ فغان افتاد با بکجهل بوس خان جان قربان از او جدا شده و بار دو سه

میرانش آمد چون غایب شدن شهر حاجی بیگ مثل بود معتم فرود گشت ولی لشکر که در گردن هرگز نبرد اما طوس شاید اورا بگیرند و گذارند که بیرون رود مردم را بسیار بشیون سینه کردند چو است که بیرون رود و از میان راهی شود چون بیرون آمد از همه طرف مردم بیدار میشدند

بعد از آنش با شش میوهت جماعت رکعت نماز در دروازه باشند تا من از طرف خبر بگیرم بدانم از کدام طرف میاید بر دو خود بگوشه آمده و بوار از چشم کردند زن و فرزند خود را با سبیری انداخته خود از میان برداشد و میرانش خبردار گشته خود سوار شد و میرخان تخیل در عقب او فرود

ولی بیگ پس از رسید میرانش را در شهر آورده اول جرم و کسان و خویشان و بر اینبط کرد و لشکر که در آنجا برود طوس گشته و جنگ کرده گشته و بعضی گشته شده چون طوس میان گشته بودند دست عازت و تاراج بر آوردند شهر طوس را که از رنگت روه و خار چون بر طوس و بزم گاه می بود

تا نزد سبلان و محمود ایران کردند و زمان در خزان از اقباب روز و سنار گشت روه و مو و خار و زلف ایشان خسته بود موسی کشان از خانه و شهر بگریخته بودند و پرده سرد و صلاح از ایشان برداشته و از دست هر کس پذیر هر کس که بگفته از آبادی اثری در آن نوبسح نمائند و آن

عمر عطاء و قیات بگری در سنه ۷۰۹ واقع شد پس از آن قتل و غارت و اسیر کرد طوس رفت و قرب ده بنوار بفرم از دم تیغ گذشت تا نزد سراد دوم دروازه اکلان را بر آوردند از طوس اثری و ازاله سال و عفت و عصمت و مردی جزئی نمائند میرانش را برادگان قتل

مستخار با با طرف نوشته .  
بعد از فوت امیر تیمور که بیزان شاه شایخ در فراسان بوس نمود در سنه ۷۰۸ امیر سید خواهر را با بقیه بوس فرستاد .

در سنه ۷۰۸ امیر سید خواهر بیزان شاه شایخ بنای مخالف که گشته بیزان شاه شایخ بخت امیر او از بهرات هانم بوس شد .  
در سنه ۷۰۹ بیزان شاه شایخ پس از فتح تا نزد دران و استر اباد حکمرانها اخبار امیر تیمور را خود داده رایت غریب بطرف بهرات برافراشت

# در تحقیق طوس

در شاهی راجکت ملکت طوس و خورشید و کلمات و غیره را نیز از انجیک تقوین فرمود .  
 در تاریخ حبیب بسیر در تاریخ ۹۵۲ بنویسد در فراسان در ایوقت حیدرین پادشاه مستقل بودند که اطاعت یکدیگر میکنند و نیز جانش در  
 استرآباد نیز سلطان ابوسید در پنج سیر سلطان ابراهیم در هرات نیز سلطان بنو در مرو و نیز شاه محمود در طوس نقش استقل  
 بر لوح خیال سبکاشته .

در ۹۵۵ نیز از محمد حسین که با سلطان حسین باغرا پر خود مخالفت داشت پس از میانجی گری محبی از امر امیرزاده حسین را بجمع طلا و زر  
 و کمر و خنجر مرغی زین و زینت بجهت تجدید ایالت طوس و مشهد مقدس آویزده و نشانی فرود کرد .

در ۹۱۸ جابا بکت سلطان عقیده الله خان از سلطان اورداد انزلی چون که ششده تن توپه فراسان شدند و هرات را محاصره کردند بعد از دو ماه محاصره  
 میان جابا بکت سلطان و عقیده الله خان مخالفتی روی نموده مسباح روز سوم محرم ۹۱۹ که با اول نوزده موافق بود آمد سر وارد دست از  
 محاصره کشیده و متوجه دیار خود شدند در همان اوقات محمد تیمور سلطان در حدود مرغاب عقیده الله خان پوست و با شقاق هم بصوب طوس  
 و مشهد مقدس حرکت کردند و از مرو تا نواحی اسفراین بمرکز آوردند ولی پس از چند ماه منتظاری لشکر و لاوران سپاه شاه اسماعیل خان  
 نزدیک شده او نیز با روی نزار آورده بصوب اورداد انزلی شتافتند .

در ۹۲۴ که امیرخان قوری که از جانب شاه اسماعیل امیرالامرای خراسان و بجات چند از حکمرانان آن ایالت تاپوس و منززل بود و بیانه  
 بفرستش قندار کرده بخواست از هرات حرکت کند ولی طوس و مشهد مقدس امیر سلطان افشار که با بزرگترین سلطان و برون سلطان  
 نزد امیرخان آمده بود اجازهت طلبیده و بالکای خود روی کرد .

در حبیب بسیر در ذیل احوال صاحبین شاه اسماعیل که به یکی از صاحبین این پادشاه امیر محمد موسوی ولد امیر تاج الدین ع است که در  
 سلطنت احوال عمده و در وقت رضویه نظام داشت و در این اوقات منصب قضاء ولایت طوس و مشهد مقدس شکرگت .

در ۱۱۵۵ یکی از احوال هندوستان بعد از فتح این ملک بدست حاکم نادر شاه با روی نادری از دماغ حرکت کرده بمشغریات  
 که مشغله مسافت نمودی در روزنامه سفر خود نوشته است که ما در ۹ اذقیعه با روی نادری وارد مشهد شدیم بنامی شهر مشهد و  
 عسرت آن سبب شده است که شهر طوس که در آن کفر منعی شهید واقع و از شهرهای مشغله خراسان بوده است حراب کرده .

از نظر طوس رجال برخاسته اند و از این جهت فرمایا بر آمده اند که ما در هسره از ادن مثال و اشباه ایشان دیگر عقیم است و هر یک در کتب  
 نوادر عالم جوهری فرد بوده و در بیستم از آنکه است شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی از محدثین ثلاث اصحاب کت ارباب رضوان الله علیه و دیگر سلطانی  
 اسکاه خوابه بنیر الدین طوسی صاحب آثار العظیمه و انرا لکیر طاب الله ثراه و دیگر خوجه الاسلام ابو حامد خراسانی محدثین محمد انور الله علیه  
 و دیگر حاد الدین ابو جعفر اشیر بن الحزمه صاحب التوسله و دیگر خواهر نظام الملک حسن نوسی وزیر ملک و سلجوق اول من بنی المده ارس  
 فی الاسلام و دیگر حسان العجم حکیم ابوالقاسم فردوسی نوسی صاحب شاهنامه که سره آن هر دو کراة خاکر افزوده و دیگر احمد خراسانی و غیره  
 صاحب انواع و شیخ النورانی زاده و دیگر حکیم امدی طوسی و دیگر شهاب الاسلام وزیر طوس و دیگر مشرفی طوسی صاحب اشعار اربعه الی غیر  
 و لکن شرح حال بعضی مسطور سے شود .

شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی و ابو جعفر ثالث کونیه که کت کلبی صاحب کانه و شیخ صدوق جامع کتاب من لا یخضره العقیده نیز ابو جعفر آ  
 و نیز نام هر سه بزرگوار محمد است و ابو جعفر صاحب این عنوان از کت ارباب که مذکور است جعفر را بنام اربابان چهارگانه میباشد استعمار و نندب را  
 مصنف نموده و او پسر حسن بن علی طوسی است و در ۵۰۰ سال در ۳۸۵ هجری بمکان طوس روی داد و در سن ۲۳۳ هجری اسلام بغداد داد  
 شد و در آنوقت محمد ثاقب و حقیقه کامل بود پس در خدمت اهل ابوجهده محمد بن محمد بن القاسم المعروف بالمفید آغاز تالیف نموده و با خیال  
 دیگر که شیخ سفید جات داشت از خنده او پای کشید و چون بعد در چهار صد و سیزده در گذشت شیخ محمدت علم الهدی نقیب اهل سبید یعنی  
 زنده نگردی وی همبگرد و بر نفسی مایه دوازده و بنا بر بینه شهریه از خود برای امر خراسان سفیر ساخت چنانچه که در آن خود را نیز کت علی  
 حسب موقوف میداشت و قبلی که شیخ در ۴۰۸ هجری در گذشت سن ۵۳ سال بود پس بر نفسی بسی سال بزرگتر از شیخ بوده و  
 شیخ ۲۸۸ سال در عراق من صاحب تیر نفسی داشت و بعد از فوت سبید بر نفسی در ۳۳۲ سال و دیگر زنده بود ۱۴ سال در بغداد  
 ۱۶ و دیگر در کتب پس بر شریف شیخ الطایفه ۲۵ سال استند او یافته و معلوم میشود که وی تمام طبقه نامسود را در یاقه با پزده سال تالیف نموده

# در تحقیق طوسی

دو سال از ما شره چنانکه ملازم طباطبائی بحال علوم در فواید رجاله است تفریح فرموده است گویا یک شیخ در وقت اینان قلمه نو سوسه  
 شیخ عبید بن سید رقیعی جمعی کثیر از شیعه اهل سنت و جماعت از ایشان است احمد بن ابراهیم قزوینی و احمد بن عبدون قزاز و احمد بن محمد بن  
 موسی ابو ازی و جعفر بن حسین قمی و حسن بن قاسم علوی و حسین بن ابراهیم قزوینی و حسین بن عبد ته غفاری و علی بن احمد بن ابی حمزه  
 یحیی بن شبل بن راشد و محمد بن سلیمان حمدانی و لعل بن محمد جبار و ابو طالب بن غفور و ابو جعفر بن شاذان که از شیعه شیعه هستند و مثل ابو  
 محمد قاسم و علی بن محمد بن جنس و ابو القاسم بن وکیل و قتیب بن حنیف و ابو عمیر الهمدی و غیر ایشان از مردی که خود در کتاب مجالس و غیره  
 با سواد و صفات ایشان تفریح فرموده که از اهل سنت و جماعت هستند شیخ در مراتب علمیه و فضایل لغزیه باین انقضایین مشایخ را بیه بوده است  
 از متوفین و رجال شیعه و سنی بدایع عالی در حق وی دیده شده صاحب تالیفات متعدد و ذیل ترجمه آن بزرگوار مسکویه فقه الامامیه و احکام  
 و هو صاحب التفسیر الالهی مؤلفه عشرين مجلدا و له تصانیف اخرو کان مجا و تراجمه مشهد الحنف و مؤلفه بها و کان مرافضا  
 قوا للشیع و دیگر ابوابی و غیره در کتاب خلاصه فی فقه و در تاریخ کزیده و ابن جوزی و اعطاء مستطعم علی او بیهله بنیده مذکور  
 داشته اند و از علماء فاضله علامه در کتاب خلاصه فی فقه و در تاریخ کزیده و ابن جوزی و اعطاء مستطعم علی او بیهله بنیده مذکور  
 صدوق عارف بالاجا و الرجال و الفقه و الاصول و الکلام و الادب و جمیع الفضا ئل نکت الیه صنف  
 فی کل فنون الاسلام هو المذهب للعفا بد فی الاصول و الفروع و الجامع لکمال الفتن فی العلم و العمل و غیر  
 اهل ملازم طباطبائی شرحی در فواید رجاله در صفت شیخ ابو جعفر طوسی می آورد باری شیخ ابو جعفر در بغداد استادی را در بود و از  
 عالی علم و تدریس میکرد و شاگردان بسیار داشت بعضی تفریح کرده اند که سید محمد از شیعه در مدرس شیخ حاضر میشد و از عامه الی غیر التنا  
 و شیخ از جهات و ریاست و شان و شکوه و پیچیده کامل و خطی عظیم بهر سینه و از کثرت فائده و رجال افادت و اخلاصت بر کرسی نشین  
 بعضی گویند خلفا بر پیش علم کرسی تدریس میدادند و خلیفه وقت بجا ب شیخ کرسی داده بود و در آن اوقات بیان شیعه و سنی در  
 بغداد و کجای نزدیک روی میداد و قائلهای سخت اتفاق می افتادند اگر دالمله قویا و قدرتی یافتند و از شیعه حمایت کلی و تقویت نیام  
 میکردند و راه افترار سلیمان بگیری بجا بیداری ایشان برخوانسته بود در یکی از عروب که در ۳۴۸ هجری است در محله کرخ بخانه ابو جعفر  
 طوسی که رئیس مذیب و شیخ طایفه بود در کینه و تمام خانه و کرسی و تدریس او را بهر چه بختند از کتب شریفه با نثر سوختند شیخ رضوان هم  
 عهد از اوقات در بغداد و دیگر شهرت و مانند آن داشت لاجرم خلیف کوچ داده تا آخر عمر آنجا بود و وفات وی در محرم ۳۵۸ هجری در کربلا  
 روی داد این شهر آشوب در عالم العلماء و وفات او در ۳۵۸ نوشته و همین مطن او خانه اوست مسجد طوسی در کربلا همین شیخ بزرگوار  
 تعلق و تالیف دارد و در ۱۱۹۸ هجری العلوم یکی از موفین اهل صلاح را بفرموده از آنجا بفرستید و تفسیر نمود از اوقات یکی از جوامع معتبره کتب  
 کتب کردید استامی تصنیفات حضرت شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی در کتاب فهرست که هم از آثار رفیع کلک کبر سنگ اوست فیه فایده  
 اول آنها از تصانیف کتب نهایی است و آخر آنها کتاب بسوط و از شاگردان مخصوص شیخ طوسی سار فشان که از روی کتب بساطه  
 فرزند طیبیل وی ابو جعفر حسن بن محمد بن حسن صاحب مجالس و غیره دیگر ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد بن حسن بن بابویه قمی برادر وی ابو طالب احمد بن  
 محمد و دیگر آدم بن یونس بن العباس اشقی و ابو یحیی برکات بن محمد بن البرکة الاسدی و ابو الصلاح اعلی و ابو ابراهیم جعفر بن علی بن جعفر حسینی  
 و شیخ الاسلام حسن بن حسین بن بابویه الحنفی و محی الدین ابو عبد الله حسن بن المظفر الهمدانی و غیره و غیره زیاده باین طول کلام خواهد بود  
 سلطان امکا خواجه نصیر الدین ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن الطوسی اصلا تفریح جمعی کثیر از ارباب  
 معتمد از بهر دو سواد است چون تو قدس رویشند ۵ هجری الا و ۵۹۲ هجری سفارن طلوع آفتاب در مشهد طوسی اتفاق افتاد در طوسی  
 نشود نام خود و او این کتب بسل نیز در آنجا بود لاجرم طوسی استنار یافت وی قون منقوله نزد پدرش محمد بن حسن که شاگرد فضل الله است  
 بود و او شاگرد سید رقیعی هم سنده راه قرائت کرده در معارف بر خال خویش و فریاد الدین و امام در کتب بود و لقب الدین مصری و غیره از  
 نموده و در حضرت کمال الدین یونس مصری و همین الدین سالم بن بران متوفی بکمال تحصیل کرده و از این بران مجاز شده و دیگر در حدیث  
 ابو اسادات هجراته حضور یافته و آنجا سید علی بن طاووس حسینی تالیف و شیخ جعفر بن علی بن شیم بجراسه هم شاگرد بود بعضی گفته اند  
 خواجه عبد از محمد در خدمت کردی بن شیم کرده و این شیم در حکمت شاگردی خواجه و از شیخ روایت وی شیخ بران الدین سید است  
 نموده اند که از شیخ منتخب الدین قمی صاحب هفت مشهور روایت میکند فایده خواجه بسیارند از مشایخ ایشان سید جاث الدین عبد الکرم

# در حقیقت طوس

طوس صاحب فخر الفری و قطب الدین محمود بن محمود شیرازی مصنف درة التاج و غیره من آن لیف اشبهه فی السؤل و المستؤل و جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر طغلب با اعتقاد ایچا چانچا و خود در سطر اعجازه کبریه بنی زهره و تفریح فرموده توفیق و علماء رجال و کلام که چون خوابه نصیر الدین در کافه علوم معتصبا و نفع در جات عالیه نامل شد و صیت اشتهارش در تمام بلاد ایران انتشار یافت ترشین صراحتا محترم حاکم قزوین که از اخلاص امرای اسمعیلیه بود و بیدار حضرت خوابه شایق شده و بر وسیله که بود او را تعجبان که قصه هفتاد و هشتاد کتایب و مضمون این بزرگوار را بسیار مستم داشت و از حضورش استغاضات میکرد و خوابه در آنجا کتاب الطهاره را بنام ناصر الدین نوشته و اصل آن کتاب از حکیم اعظم ابوجهم محمد بن محمد بن مسکویه است که از تصانیف فاضله است در حکمت علی فراهم آورده اند بر ادب تجرید شراب به شمال بافته زوجه خوابه که با حسیق نامری مشهور است و آثار فقه و لی اهل کتاب الطهاره که از آنجا این مسکویه بزبان عربی ساخته است کتاب است خوابه نصیر الدین در او ان نوقف در قزوین ضمیمه فرات نموده در هیچ مستعم غلیظه بخت نم کشیده با کتب و بزرگوار بود الدین محمد بن مسکویه در اسلام فرساده و ای ضمیمه را بکنند خوابه علی ماصح غیر واحد من اصحاب المصنفات از قریب غلیظه ضد ترویج مذکور میداشت ولی ابن الصلح چون مراتب نصیر الدین را در انواع قضای و فنون کالات شنیده و دانسته بود تفرقه او را در حضرت خلافت ملکه رزال اقبال خویش بدیده است و جرم در پشت کتب خوابه نصیر الدین بنا بر الدین محترم نوشت که نصیر الدین طوسی را دوری درگاه نمود خاطر غلیظه و مدعی در حق غلیظه سروده و نامش بر من رسم نموده تا منظور او را در پیشگاه خلافت بنام منشی مازم و از آنجا که انجام این معنی شایع مقام کجینی و دو ستنداری بود لازم شد که اعلام نمایم تا اخلاص نباشی چون کتب ابن الصلح بنا بر الدین رسید خوابه جیس نمود و در آنجا که از قزوین بفرود آمد و در بلاد الدین محمد پادشاه اسمعیلیه بر دو هسی در قلع جنیف بهشتال میداشت تا آنکه در سنه ۵۳۳ هجری بمکه آمد ابن تولخان بن خنجر خان بعنبر مان برادرش متکوفان بالناس قاضی شمس الدین احمد فروزین بقعه اسپینال اساعیلان ایران آمد و تسلط ابش را محاصره کرد و خوابه نصیر الدین خورش را که در آن زمان پادشاه آنقدر بود با طاعت ملاکوخان اشارت کرد و او بر حسب صواب عیال از قزوین بیرون و بر آمده نزد خان رفت و ایندو شهر در اینوا قده است سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد

کیشنه روز اول و بقعه بامداد خورشاه پادشاه اساعیلان تخت برخواست پیش تخت ملاکوباستا و ملاکوخان چون مراتب فضل و کمال خوابه نصیر الدین را شنیده و هم دانست که خورشاه بسلاح مینی و غیر اندیشی وی از سر بر خاشو و دستبند کوی بر خوابه اندر در ضابطه و خاطر نوازگی در آمده و جرم جواهر انجنور خواسته و مرام ملوکانه بطور سیانند با تمام توک خورشاه نامور ساخت و از آن پس در امور قده بر این دستوران بزرگ اجواب کنش میگرد و از ای و اشارت وی نقلی شجرت چنانچه نصیر الدین کیشی در نزد خوابه او مسکویه و فیک ملاکوخان بر حسب مواضد ابن الصلح و زینب خوابه نصیر الدین بر سر قباد لشکر کشید و دولت عباسی از آنقرض ساخت و خواست تا مستم ر احرار ت جدید بچاند جامع بیع انجان بزد استند و گفته شمشیر انجون مستم ر کین تا آنکه در خوف و خطر انقلاب جهانست و احوال ملاک جهانیان خوابه سر عرض داشت که عاده آن در این عالم حسین قرار گرفته که امور بر مجاری طبیعت عالم باشد مستم در شرف وجوده و زب حق زیجی این زکتابا رسید به کین بن علی او این هر دورا عادی به تیغ سبدر فرج سر بریند و جهان انجان بر قرار است و چنانکه این شبها با چادر عانی با بدسکمز ایند تا فراتان غضب شخص خلافت پناه را در ندمی به چینه و از در احتیاط اندک اندک پاسک و دست فتنه و بی امان او آن آغاز کنند اگر در این امانا شنند او ایند آسمان خرتی یا آثار برین و باد و طوفان بر زمین سایه بزمین بلزین و جنبش آمدن کمال انکار باز استند و دست دارند و الا خاطر مبارک انجان از آن فتنه پیش جات وی آسوده سازند ملاکوخان بر این رای نهایت کینین کرد و بفرمود تا دستوران اسمعیلیه را جل غلیظه را آسوده کردند و بر اهلک سلاطه و دولت عباسی را بر انداختند از آنکه کینه خوابه نصیر الدین در زبان قتل عام دار استلام استخاص فراتین بن ابی احمد در شارح بیج البلاغ و برادرش سرفق الدین ابی احمد بدست بشری که شد و شاه کبریا در تجارب غلیظه آورده خوابه بعد از فتح بغداد بدست لشکر ترک بمکه آمد و بدست رفت که مجلس فتهای شیبه بود و در مجلس درس با محقق اول شیخ نجم الدین ابوالقاسم جنید بن محمد بن حسن بن سعید صاحب مشرف الاسلام کلمات فرموده و محقق در سینه انجباب نیاسر برای اهل عراق ندیس مسکویه خوابه ایراد نمود که اگر مراد از بنا سر قبله است مرام خواهد بود و اگر بعیند واجب پس و به سنجاب هیت محقق و نمودن استبدال العبد خوابه را این جواب پسند افتاد و کینین کرد از برایت علماء مجتهدین که حاضر بودند سوال نموده محقق گفت اگر کجی از ایشان در علمی ممتاز است دیگری در علم دیگر به نیاز

# در تحقیق طوس

خواجه گفت کدام یک در علم کلام و فن اصول فقه اعلم است منقش بشیخ سید عبدالدین پوسف در علامه علی و سید الدین محمد بن ابهم اشارت  
 اشارت نمود فرموده ذات اعلم البها و علم الکلام و اصول الفقه یعنی برقیه فاضل کبکی بن سید کران آمد پس از انقضاء مجلس کتب  
 میرقم خود نوشت باری پس از مراجعت از قدس حضرت محقق دستگیر استجاب نیابرد و فرغ اشکال رساله لطیف داشت و نزد آن بزرگوار  
 فرستاد و خواجه از خوف بر آن رساله بر تخریق و تعلق محقق اذعان آورده و بسیار تحسین فرمود و آن رساله را احمد بن فهد در صندب باربع  
 و شیخ ابراهیم عقیقی در عاشیه ارشاد و نقب الدین اسکوری در محبوب الطوب و غیرهم از غیر ما بمناسبت ها درج کرده اند در خواه است که خوا  
 نصیر دره انوشیروانی این کتاب را بوسیله نسبی از علوم بدست آورد و هلاک ساخت و شیخ مصلح الدین سیدی شیرازی را برای آنکه خلاص  
 بیج گفته و در زوال تک مستحکم ابراهیم بن مرثیه فیضی سروده بوده است بچوبت و صد در پیشین شیخ رسیده و در گذشت این برود  
 فقه است و بلا اصل با کمال خواجه نصیر الدین پس از چند گاه از جانب هلاکوخان سبقتی قصد امور گشت و در بیب اقدام این مقام عظیم یعنی از  
 توفیق نبویستند که متوقفان از میان سلاطین منول بحدت زمین و شدت زکا و غیر نام داشت چنانکه بانه از اشکال اقله سسی عمل میکرد و پیش  
 در صد و پنجاه رصه میبوده و نوبتی جلالت الدین محمد بن راوندی را امور این کار بزرگ ساخت و او نتوانست از عهده این امر بر آید لاجرم در ده  
 و دوازده بار در گفت چون طاع لامعه را استخاض کرد از خواجه نصیر برای انجام خالص خبر نزد من دست و هلاکوخان خواست کار که از خواجه  
 ساخته بشود نام وی مذکور کرد و از پسر راه خود دستور بشن رصه داد و گوی از این سبب که از آنجهت عهده الدین فضل الله صاحب  
 و تصاف اخصر نبویستند که خواجه خود اینها را بدین امر علیل دعوت کرده و اینها ان اوقاف کل مالک محروم را بتصرف خواجه در آورد  
 تا عیاش را از او در خارج رصه مصروف دارد و علاوه بر قرآن و حال چند ان مال حواله کرد که از اندامه حساب بیرون رفت  
 سوای آنچه بصیغه رانده برای حکما و معادین رصه ساخت و حکم اینها همی از ما استند و مشاییر علوم ربانیه و نجوم از جمله حاجت  
 شد از آنجه علامه شیرازی نقب الدین محمود که سمت تکریم خواجه علیه از حد را نیز داشت و دیگر شویبه الدین عرینی الله شیخ - فخر الدین اقلط  
 و نجم الدین فسنودی - محی الدین منزلی و فخر الدین مراغی و غیرهم پس برای تمل رصه پشته بوضع از شمال شهر مراغه اختیار کرده بمساحت  
 این جماعت در ۲۵۰۰ جری رصه خانه بنیاد نهاد و بنیاد دقت و اتمام و کمال تاقل و همسان و بیج خانه نام هلاکوخان تصنیف کرد  
 و چند جدول کرد و دیگر زیجات معتدین مانند کوشیار و فخر و علاء و کوشی بنی بود و کنا بنامه برای رصه ساخت و بیس الاما و بیس الارباع  
 و از آنکب متوجه بنیاد و شام و جزیره مشون فرموده می آید که برباط صاحب و فاته اوقاف فزون از چهار رصه هزار رصه در آنجا خزون بود  
 خواجه نصیر الدین در سال ۶۸۰ هجری از تلامذ و اصحاب از مراغه بنیاد آمد و در راه ویکه پان سال بدار اتمام در گذشت چنانچه حدیث  
 مستوفی در تاریخ نوشته آورده نصیرت و دین پادشاه کوشی فضل یگان که چنانچه در زمانه زراد بسال ششده هفتاد و دویست و هجری  
 بروز مسیوم در گذشت در بنیاد پس جمهورا کابروقت از قبیل وزیر صاحب جوان و غیره جازه اورا شیخ کردند و باز در حاکم  
 عام بکافین عیاشی سلام عمل دادند و در پان پان آنه و بزرگوار غیر ششده میکردند که ناکاه سردایا ساخته بکاشیهای پروانچه ظاهر شد  
 و معلوم کردید که برای امر غلبه حاکم حاضر کرده بودند ولی وی در صفا و ناکال رفت پس کالبه مقدس خواهد را در آن سده در آن  
 نهادند و غیرت که نمای سده و ایه موافق تاریخی که بدست افتاد مطابق بوده باروز ولادت خواجه علیه از جمله تصانیف شریفه و کتب فیه حضرت  
 خواجه بسیار است همه نامی و کرامی از جمله تخریر التمام در فن کلام که شیخ محسن الدین صنهاج و جمال الدین علامه علی و نور الدین علی  
 فوسجی بر آن مشهور نگاشته اند دیگر تذکره نصیرت که در علم بنیاد است و نظام الدین حسن ثابوری صاحب نصیر از اشهر بزرگوار  
 و دیگر شرح اشارت شیخ ابو سعید و او را در این تصنیف عالیه رتبه و تفرضات بسیار است بر فخر الدین رازی که پیش از وی شرح  
 اشارت کرده و فرموده است اینک فخر رازی نوشته جرح است شرح دین این شرح را در ۲۰ سال تخریر کرده ام و دیگر  
 تخریر اقله سس و تخریر عینی و کنا با التوسطات بن الدین و الهیاء و نقد المحتسب در این تصنیف محصل امام فخر الدین با بزرگوار  
 تصنیف نموده و اضافات آورده است و دیگر کتاب التخریر فی المنطق و اوصاف الاشراف و قواعد العفایه و التملیص فی علم  
 الکلام و رساله عرض باری و شرح بجز بطلیوس و الفصول العشریه صاحب روفاست بکوی این کتاب را خواجه  
 بخاری تصنیف نموده است مثل اکثر مصنفان و آنرا شیخ محقق رکن الدین محمد بن مع فارسی در جلاله که با خواجه قریب بصر  
 بوده تخریر فرموده چنانکه در ششمی که شیخ متداولین جدا شده است بصری اینج نام رئیس ارشد و ملک اسعد جلال الدین

# در تحقیق طوس

ابوالمعالی علی بن شریف آیدین العلوی همسینی تلمووی بران نوشته دیگر هلاق نامری است و ادواب المنعمین در سده ششمین  
 و شرح آن که بر دو در علم هایت است باری و رساله طوق الاعمال و شرح رساله العلم و این رساله را منتفخ شیخ جمال الدین علی بن سیدنا  
 بخرامی استاد کمال الدین میثم خود نزد خواجه فرسناد که بر آن شرمی بنکار و چنانکه شیخ یوسف بحرینی در توفی البحرین آورده و دیگر رساله  
 جبر و جنبار فخر الدین کتبی بعد از سرداسی کتبی چند از آن است و در مقام فدا جان میگوید و جامع الحجاب فی احوال و التزیین  
 و الکرمه و الاسطرلاب و المنطیات الظاهره و المناظره و اللیل و النهار و الکرمه الموحده و الطلوع و الغروب و طبع الکرمه و المطالع  
 و تزیین الدایره و المنحوظات و السکال المعروفه باقطع و انوار الایمان و الفرائض الضریبه علی مذمبیل البیت و تعدیل المعیار و بعضی  
 تزیین الافکار و نجاة النفس بعد یوارسیدن و تجربه و احوال و اثبات العقل و رساله الامانه و رساله الایمان الدین الکاشی فی اثبات واجب  
 الوجود و التزیین الایمانی و رساله طون الفضلاء فی معرفت التقوم و از آثار عظیمه و آثار کریمه حضرت خواجه ابوالکلام غنیات  
 ماثوره مشهوره بدو در ذمه امام است که از او در ادب و طایفه و فقه و فایده بسیار است و در اوست آن قوسل میکنند و ختم با بر سینه  
 از خواجه در هر مختلف شد صدر الدین علی و امین الدین حسن و فخر الدین احمد پس از خواجه صدر الدین علی غالب مناصب بر بر کوا  
 قائم مقام شد بعد از وی نیز قسطل الدین حسن و با غار انجان بشام رفت و در آن اوقات حکومت اوقاف شام بر عهده و سکه  
 موکل بود و سبب از آن اوقات کرده و اند نمودیم با غار انجان با رکت و نیابت فدا یافت و در این مثل سیرت ناموده پیش  
 رفت و بجرم منقول شد و مورد مصادره کرده و امانت داد و بر آن حال در گذشت و اما فخر الدین احمد را غار انجان قسطل آورد چه اوقاف  
 مردم را خورده و منقسم کرده بود و انسل خواجه نصیر جامعی در دولت صفویه در بغداد عالی با نکل شده مرجع جهام امور و مصدر عقل و عقد جمهور  
 بوده اند و ایشان در موضع اردو با آذربایجان سکنی داشته اند اشرف ایشان قائم بکث اردو با دی است که در سلطنت شاه عباس  
 بزرگ لقب احماد الله داشت که مرادف صدر عظم است و اخبار و آثار و اثر او را استگذ رفتی که عالم آرا بتفصیل باز نموده و در قرن  
 قائم بکث باره با دی مسله ارقام و تجدید سلسله و اقوام خود صاحب عالم آرا نیز سپهره بوده در روزنامه مسافرا و ابر و ج  
 احوال ثبت کرده است .

توجه الاسلام زین الدین ابو حامد غفر له محمد بن محمد بن محمد بن احمد الغزالی الاشعری اشافعی از رجال و اتحاد عالم است کنه های زرا  
 مانه و نصایف فاروق بر دخته مردم در حق او نیز مانند محمد بن الدین بن العربی بر دعه عقیقه استغاده اند که وی از اکار اولیا و آله میمانند  
 و بعضی مطالبه کتبش با نیز نمیدانند وی در سنه ۳۸۳ هجری طوس متولد شد چون بوقت اشتغال و تحصیل رسید بخت در طوس بخدمت امام  
 احمد را دکا نامزدت آغاز کرد آنگاه بنش با بر آمد و حضور امام محمد بن ابوالمعالی جوینی و مشغول کتب علوم شد و سی و افر و چند تمام نمود  
 داشت تا زمانه اندک بر افران قدم حبت و با حیات استادش با شتار اسم و افتخار صیت نائل گردید و شروع بخدمت کتب نمود و امام  
 محمد بن ابوجواد و انهار خوشنودی میفرمود ابو حامد همسینی درنگا بود در حضور ابوالمعالی شرف طارست داشت تا او در گذشت دی نیز  
 از نشا بود در آمد و بارده می سلطان جهل الدین ملک شاه سلجوقه رفت و با وزیر با نظر خواجه نظام الملک نوسی ملاقات کرد و خواجه  
 مقام فضیلت و وقایف و رتبه نبات و نبایست ابو حامد را بنمونه بود و اجسرم فراخور نشان آن فخرزانه و عالم بکانه استبراه  
 بطور رسایند و انواع مردمی در حق او مصروف ساخت و در بارگاه خواجه نظام الملک محط رجال رجال مصر بود چه علماء عظام  
 و اخلاص فقام از هر جایارگاه و تقرب می جتند ابو حامد را در آن ایام با مشایخ اکرده مناظرات افتاد و مجادلات فقهیه و مباحثات  
 فقهیه روی داد و حضور خواجه عظم الملک که خود نیز از علماء شایسته و محبوب بشد بر یکمان غالب آمد و جمله را در هر عنوان مجاب و مزم  
 ساخت و درجه استبار و استشارش بالا گرفت و تدریس در سه نظایفه بعد از خواجه تقوی بن سمرمود و او در حدودی الا اول سنه ۳۸۳  
 بر حسب معرره بدر استلام بنما و آمد و در حد سه نظایفه با شردس کرد و حجت و جلال دی از همه اثره شنبه داد و در گذشت بلکه از انگاه  
 دولت و ایمان خلافت پیشی حبت چنانکه بعد از بن اسد با فی در تاریخ مرات ایمان و عبره القیطان میگوید آنگاه در عین حال  
 دنیا و شباب حصول جاه و جلال و داعی قطع علایق و سلوک الی الله از ضمیر بر سرش سرزد و بر منصب مال و جاه و جلال استن  
 بر نشاند و بطایفه بخل و وقایف تدابیر از دست الی الله بنما و بعضی حبت در ذی قعد ۳۸۸ هجری ارجاف غریب حج بیت الله نمود  
 و کنگه و بعضی غلت و از او راه شام پیش گرفت قاضی شمس الدین بن خلکان میگوید بخت حج زنده و از مجاز بشام توجه کرد و در

# در تحقیق طوس

دشمن مقیم گردید ولی در کتاب مقدمه من الضلال مبراهیم چون از علوم فارغ شدم بنام تبت خویش بطریق صورتی روی آوردم و دانستم که در سعادت آنست طبعی توان برد اتا بقوی و گفت نفس از هوا و جان اینکار بقطع علاقه قلب از دنیا و تجار از دوا حسره و رجوع به عالم جاوید و اقبال بجهت الی الله حاصل شود و اینها صورت تحقیق پذیرد اتا با عرض از جاه و مال و تخلص از شواغل و علایق چون بگرم خویشتن در احوال دقید گرفتار و فریقه دیدم بنکوترین اعمال که اشتغال داشتم تدریس بنظر رسید و فنی که وقت نمودم و اسمان نظر کردم دیدم این تدریس اقبال است معلوم خبرم که در بازار آخرت این کالا اسلار و اراج بست و تبت تدریس را فقیهش نمودم مشوب دیدم و محرک اینکار نیست که طلب جاه و افتاد صفت پس یقین داشتم که من بر کنایه جنم اینها و در طلب آتش پای نهاده ام و اگر تدارک ما سبق و خلاصه ماضی کنم در عذاب الیم مقیم خواهم بود از اینجا خیال قوت گرفت هر روز فکری می آنجستم که بچه پذیر خود را برانم پس تبت که آهی در میان سلطان عقل و شیطان شوق حرب فایم بود لذایع نم و دشمن جاه پای غریت بر خیزد فایم تبت و منادی ایمان و دوا فوز رشته علایق می کینت شیطان بکیت این حالت عارضه تبت بر تو طاری شد و مقرب زائل کرد و ایمان تا این خاطر بسیار و این بجا با لیل و شب بیهوش بود و اگر ندین بندبری و از سر این قول و نخل جنیزی شاید نفس فاهر و بر عقل غالب آید و در صد و مطابقت اینها تبت باشد و تو از دست داده باشی و دیگر سعادت امکان پذیرد و باری ششاه اول کشید که این تاوب در میان بود و او اهل امر در خوشن اقبال میدیدم که هر طرف بگردیم میتوانم اما او احوال کار با نظر اکر کشید حتی برسان نخل من جانب الله قفل سنگی زده شد که نتوانست شرط تدریس بکنارم زود رفت این عهد که در دل مورث اندوهی حلیم شد و این عارضه فستیه بقوای بدیه سرایت نمود قوت هم از کار رفت نه طهای در چهار گوشه بود و ششرا پس قوی سخت صغیر گردید و اظهار علاج باز آمدند و گفتند این بیماری دل است و عمل صعب و مشکل چون خوشتن را از خستار خارج و با نظر اراج دیدم بدگاه ایزد تعالی نالیدم که مرا بجات تجده و کار اعراض ارجا و مال و اهل و عیال آسان سازد پس غریت بجزوج که ظاهر کردم و تدریس تمام می نمودم از بیم اگر غیبه و اصحاب و خواجه و اجاب مباد از تصدقات من بشام مطلع شوند و مانع آیند الغرض جلیتهای لطیف بکار بستم تا از بغداد بر آمدم و آنجا عراق در حق من از این مزوج از بغداد زبان طنز در آنکه زدند چاره ایشان احدی نبود که این حسره و بی منته بداند چرا که همان حالت تدریس نظایه و انصاف فضایل و اشتغال معلوم رسید و منصب اعدا در دین میدیستند و خیر آن ترویجی در شرح و تقوی از اسلام در حق علم قائل بودند آنگاه زنک و تاجیک از دور نزدیک در استنباطات فرو شدند و آنکه دور بودند حسره و ج مرا این عمل میکردند که امر او ایجان وجود او را کرده داشته اند و ولایه دارکان سیرت و حال او را پسندیده اند و آنکه نزدیک بودند و احاح بزکان بغداد و انتماس اکابر عراق با ابرام غلام بر ترک عروج بکربستندی گفتند اینکار را کسی نیست که امری مساوی با ما اهل اسلام را چشم زخمی معتد بوده الغرض ازینجا مهاجرت کردم و آنچه از مال با خود داشتم بر اکنده ساختم اتا بقدر کفاف و قوت اطفال پس داخل شام شدم و دو سال مقیم بودم و در کمال دیانت برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و تصفیه قلب برای ذکر الله میگذاشتم و پیوسته بیک از علم صوفیه واقف شده بودم و در مسجد شریف اعکاف بجای می آوردم بمناره مسجد الباسر قدم تمام روز آنجا بودم و در سناریه بیستم پس از آن بسوی بیت المقدس رحلت جسم و در آن آن محل شریف بخواه مقدسه داخل میشدم دوری بستم آنگاه و اجد قریضه حج بیت الله کرام از خاطر م سر بر زدن تا از برکات که دیدند رسول الله بعد از فرغت از زیارت خلیل استوار نموده بهم پیش بجا ز قدم و از آنجا دعوت های اطفال بوظنم طوس کشیدند ببوله مالوف بازگشتم بعد از آنکه بعد خلق الله بودم از رجوع بطوس و در طوس نیز خولت کردیم و از شوق و حرصی که بخلوت و تصفیه قلب برای یاد خدا داشتم از مردم آنجا که در شام و حوادث زمانه و معانات عیال و ضرورت معیشت روی سلوت دیگر کون میکرد و صفای خلوت آلوده می ساخت و ده سال بر اینم احوال بودم و در آشنای خلوتها سوری بر من مکلف شد که احصا و استقصا آهنا ممکن نیست و یقین کردم که سالکان طریق حق صوفیانه فایده و سیر ایشان بهترین سیر است و راهشان راست ترین راهها و اخلاقشان پاکیزه ترین خلق است اینها زجده حسنه عبادت بود و عابد عسکر ای بود پس معلوم میشود از عراق بشام از آنجا بگذرد و از آنجا بحسب آسان باز آید و وی این فلکان در وقت اربعین چنین آورده که ابو قاصد در بعضی دهه ۸۸۸ بمصر سلوک طریق زهد و انقطاع عرفیت حج نمود و چون بشام مراجعت نمود و در مدینه مشرف شد تا مقیم گردید و در آنوقت بزودی جامع حد جانب غربا آن چند درس بکیت و از دمشق به بیت المقدس انتقال جست و در عبادت و زیارت مشا هره مواضع سلفه اجتهاد و سعی بجا آورد و آنگاه آهنگ مصر کرد و بشهر اسکندریه مشایه تبت

# در تحقیق طوس

کونیند میخواست از آنکه در یکمبشتی نشسته برای اجتماع با بیهوش بن تا شین صاحب مراکش بجای مغرب رود ولی در انشای این خیال خرفوت  
 این تا شین بسکندریه ربه ابو حامد بوطنی که در کشور طوس داشت عزیمت گماشت این کلام این حکان منافات با تجارت المتقدمین لفظی است  
 عبد الله اسعد باغی میگویی مصدر فن مغرب با اجتماع با ابراهیم المسلمین یوسف بن تا شین از به و ترک بنای این بنا زد و وی از کتابت است  
 و در چند او جاه وسیع و مقام رفیع اورا کسی ندانست بعد از گذشت و گذشت چنانکه خودم در کتاب المتقدمین لفظی ذکر کرده ام  
 انجیل آفرینش است انجیل اسکندریه و مصدر کوب بحر و کلام این حکا نیز که از اقله آثار تاریخ است این اصافه را ندارد و کیف کان غراسه  
 بعد از مراجعت بطوس مصنف کتب حدیده اشتغال است و غیر الملک و وزیر پسر خواجه نظام الملک اورا بنده ریس مدرسه نظامیه گشت بود  
 دعوت کرد وی رد نمود و غیر الملک همراه کرد و معاودات و مکانات روی داد تا ابو حامد خواسته میخواستی باشد بود آمد و چند گاه در  
 نظامیه انجام تدریس کرد تا آنکه آن مشغول و اختلاط کرده در توس بوطن خویش عود نمود و کونیند در زمان انزال غراسه بطوس  
 ثویه الملک وزیر اورا وجود بنیاد و تدریس نظامیه انجام دعوت کرد و او پذیرفت و چون ثویه الملک امر اراد داشت غراسه جوابی مشتمل  
 بر استماع صریح گماشت که صورت جواب نامه دعوت وی بنده ریس نظامیه بنیاد در تاریخ استخاری گشت است صاحب آن تاریخ نویسد  
 ثویه الملک وزیر امام محمد غزالی را در ایام عزلت بجهت تدریس بنیاد طلب کرد وی در جواب نوشت آنکه لله رب العالمین و السلام و آنکه  
 داد ایمن است با بعد خدمت خواجه و بجاها میان منع الله المسلمین بطول بقائه این مصنف را از جنس غراسه طوس با وج در ایام  
 بعد از عمر الله بخوانند کرم و بزرگی بنامید بدین غیر و بعیت که خواجه را از جنس بشری با وج مراتب گما دعوت نماید بغیر از طوس بنیاد  
 راه بنیاد اندیکسان است اما از وج استانی جنس جوانی مسافت فراوان و التماس حضور این فقیر فرموده اند لکن این فقیر را  
 وقت فراغ است نه وقت سفر عراق فرض کن که غراسه بنیاد رسیده و متعاقب و مان در رسید پس باید فکر مدرسی کرد امروزه آنها زور انکار  
 و دست از من بچاره بردار و اسلام عا من الشیخ الهدی و بقول شیخ ابی القاسم بن محمد عا ع خود خواجه نظام الملک بغزالی بعد از عزلت و  
 ظهور انقطاعش کتوبا فرستاد و بود بنیاد و تدریس و تربیت ضمن نظامیه آن دعوت نموده و امام غزالی جوابی بجهت خواجه نظام  
 فرستاد و در خواست و شیخ در یکی از ذوات کتاب کثکول شرح ابو حامد را ایراد نموده با جمله ابو حامد از ریاست علمی و خلوت کبریه  
 در حضرت خلافت و قرب لکن او خواجه نظام الملک و مقبولیت قائم و شهرت نامه گذشت و در طوس متزوی گشت و در جوار خویش خانقاه  
 برای صوفیه و مدرسه برای طلبه بنیاد نهاد و خود اوقات عزیز را بوظایف و عبادت و مشربط ریاضت و قنوت کلام الله و مجالس تدریس  
 و اخلاص توینج کرد جز این امور و مجالس اهل قلوب و مصنف در انواع فنون بکاری میپرداخت مولانا طلب آتدین اشکوریه  
 در محبوب العلویه میفرماید محمد بن ابی القاسم طوسی که از شاگردان غزالی است در رساله حکایات آورده که حجی الاسلام ابو حامد در راه  
 حج بصیبت سید مرتضی رضوان الله علیه رسید در میان ایشان در عقاید کلامیه مسئله امامت مناظره افتاد و سید غزالی را بر این  
 باهره و اصول مسکه و دلائل حدیثه و محتجای ساطعه مجاب ساخت و او حجتیه خویش بگردانید و مذہب امامیه گفت

قاضی سید نور الله شبیه این حکایت را از حکایات بزمی روایت کرده که مولانا سائق محمد اسلمی در بعضی از رسائل که در بیان  
 حالات و معاللات اهل سلوک نوشته در انشای ذکر احمد غزالی گفته که تحقیق اهل ایمان را در اعتقاد برادرش و خلیفه اهل بیت  
 قدیمی و وطنی نسبت مشیخ شیده الغزالی تا گفته اند و محمد بن ابی القاسم طوسی که از طایفه غزالی است در رساله حکایات آورده  
 که غزالی در راجع به عزت شریف سید مرتضی رسید و چه تحقیق مذہب خود یعنی از مشکلات مذہب را خدمت بر مسطره نمود و حضرت  
 سیر اصول عقاید امامیه را بدلائل قاطعه و بر این ساطعه بر او تمام کرد اینده و غزالی از مذہب اهل سنت برگزیده و بجدیب امامیه  
 داخل شد چون از آنکه منظره مراجعت نمود برادرش احمد غزالی منصرف با او ملاقات نمود گفت بنده ام که با شریف مرتضی  
 صحبت داشته و بقول او مذہب شیعه چنانست که کرده این معنی از تو بغایت عجب است محمد در جواب گفت اینکه در این مدت اختیار  
 مذہبی دیگر نموده بودم از من عجب بوده آنکه در میان برادران با خود منعقد شد و دور زهم شد او یافت احمد روز سیم برکن  
 سخايات برود و در شیخ محقق شبیه ابو عبید الله بن مکی قدس الله سره که از اعاظم متأخرین مجتهدین امامیه است منقول است  
 که ایشان حکم بکذب طایفه غزالی با حضرت سیر مرتضی علم الهدی میسپوده اند زیرا که وفات سید مرتضی در سنه ۳۲۰ بوده است  
 و تولد غزالی در سنه ۳۰۰ و در هیچ قول صاحب رساله حکایات که از آنجا بنیاد امام محمد الاسلام ابو حامد بوده است بعضی

گفته اند



# در تحقیق طوس

گفته اند جانم او سید مرضی برادر بختی سیران داعی رازی است که او را شش هزار حدیث بوده و بنسبت العوام را در تحصیل حدیث  
تین او ساخته شیخ نجف الدین قمی صاحب ندرت معروف صحت وی و برادرش نجفی را در یافتن و ترویج ایشان گفته نموده و این  
قول قبیله فاضل کرمانی است خلف و جید بهمان در معاصع انفس و تبیین گفته اند جانم ابوشرف ابو احمد پسر سید رضی  
این ملاقات روی داده و این قول فاضل نوزاد شیده است و بنسبت عجم الاسلام با این برادر شرف موافق است آب سبکونید  
عجم الاسلام بعد از قبول مذہب امامیه در اواخر عمر کتاب ستر العالمین را تصنیف نمود و بر موجب این عقیده است که در آن کتاب می نویسد  
سبط ابن جوزی یعنی ادوی میگوید واجمع الجاهلین علی قوله لعلی یوم القدر من کنف مولاه فاعلم مولاه فقال غمیر  
بفتح ابا الحسن مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه و همچنین در کتاب صحیح الطبرانی شیخ فخر الدین الطبرانی میگوید سبط ابن  
ابا بکر قال علی منبر رسول الله اقبلوا فی فلس بخرکم و علی منکم اطفال و فلان و فلان و هم اهل حق است  
عبد الحالی سفر نموده القوال منا و علامه رانای مولانا فیض کاشانی نیز گفته فاضل شیده و شیخ طریقی ابوالکاسم را از مشقران مشهوره و از  
بزرگترین مذہب امامیه نام برده اند و بعضی خود کتاب ستر العالمین را نیز از امام مستقیم دارند و با متاخر مذکور را هم بشمارند در سر  
تصانیف ابوالحسن عجم بن حسین السعودی صاحب مروج الذهب و اخبار الزمان و الاوسط و غیره کتابی بنظر رسیده است منجم  
ستر العالمین میاید که این عبارت از آنجا باشد چه سعودی از شیشه است بلایب ابابا آنکه مثل علامه قرانی سبط ابن جوزی صریحا میگوید  
از ستر العالمین تصنیف امام عجم الاسلام ابوعلم قرالی نقل نموده باشد هیچ احتمال نیماند عجمه پس تصنیف کتاب ستر العالمین و کشف  
حقیقه الدارین بوده با آنکه در حق کتاب التقدیر گفته اند که آن در حقیقت عمر ساحت دهم قوی وی بعد از حاکم بن یزید بن سعید قبل از سنجق  
او بوده چنان قول سینه در حق ابوعلم هشتم دارد و در این باب سؤالی از قرالی کرده اند و در جواب شرعی میگوید صریحا در حق  
اکیه از حاکم بن یزید صورت جواب استغای مذکور را فاضل احمد بن فلکان در ترجمه ابوالحسن عجم الیکام الهامی از وی کتات الاعیان ثبت  
نموده است که مذکور ابن جوزی و اعطی جسمی از علمای اهل سنت و جماعت برخلاف این عقیده رفتند اند این جزو سے  
در این سلسله بخصوص کتاب نوشته موسوم بالترجمه المنتخب المانع من لعن یزید و ابن حجر در صرح حق از قرالی نقل نموده که حرام است  
برو اعطی و غیره آنکه مقتل حسین بن علی نقل نماید و آنچه یزید میخواست رسول رفت است از آن جزو تمام حکایت کند که اینها هیچ صداوت و بعضی  
بعض اصحاب صحابه و لعن ایشان خواهد بود باری عجم الاسلام قراسی در بزرگی و دالتوری مستم اهل اسلام است و در روایت  
بودنش قراسی چند وجه آمده یکی آنکه قرالی است از خط طوس اصلا وی از آنقریه بوده این قول صحاح انساب و  
ابوعلم نیز بر این حسنی تصریح کرده و گفته غلط دانسته و بخلاف کسی که نام پدر را بنسبت زاید میخوانند دیگر این خطان غلط  
استوی ضبط کرده اند قراسی بنسبت زاید بوزن بقاسی که نسبت باشد بخود سعوز و الحاق یاید بر ماوت اهل خوارزم و حسیه بان  
و آن نواسی است که مثل زار را بزاری گویند دیگر قراسی بنسبت زاید بر این تقریب که هند و شاه کبریا در وجه غیب ابوسلم و زبیر آل محمد  
غلال گفته است آنکه برای وی در کوفه بجهت سرکه فروشان بوده و او با ایشان بسیار نشست و او را غلال گشتندی باین سبب چنانکه نام  
قرالی را بنسبت حالت او با قرالان قرالی گشتندی و بعضی گفته اند شاه کرده کردی که زنان پیران و صنیف ریسان بیازار آورده سے  
زبیر و گشتند و آن ریسان با نذک چیزی سندی او را برایشان رحم آیدی و صدقه دادی از آنقریه قرالی گفته است کلام الکبر  
اما مستنفاات امام عجم الاسلام ابوعلم محمد قراسی اعظم و اشرف و اتم آنها کتاب اجا علوم آتین میباشد این تصنیف نیز از  
اعجاب آثار اعلام علماء اسلام است مولانا علامه رانای حسن فضل کاشانی این کتاب را از برخی فضول پرست و بکار بر نویس  
علمت اهل عصمت ارادت و امام حذب خویش الحجه ایضا از اجابہ الاسباء که گفته بعضی از علماء ظاهر بر این کتاب هم عهد  
مصنف قدیمی نوشته اند و بعضی رساله بخصوص در دفع تصرفات و اسامی ابوالعباس اظہیر صوفی را در مدح ایجاد العلوم  
اشاعت و دیگر اب الجواد دیگر منہاج العابدین و دیگر منہاج المسترشدین و دیگر قواعد ایضا و مستوفی اهل سنت و جماعت در  
حق این کتاب خواله از شیخ ابوالفتح عامر ساوی حکایت میکنند و آن در فضیلت و آثار البلاد مسطور است و اخلاق الابرار و فضیله اللغو  
و اخات انسان و ریاضة النفس و انسی فی الواعد و نوادر الاخبار و اخذ مع من غیر الانجیل و مشکوٰۃ الانوار باری تمام  
فای طول کلام است حاجت آثار بسلا و گوید تصانیف ابوعلم را با نام عمرش توزین کردند مقابل هر روزی هر روزی زیاد و بنسبت

# در تحقیق طوس

وی در روز دوشنبه ۱۴ جمادی الآخر سنه در بلاد ایران از جهان برفت چنانچه با پرسی گشته اند منصب خود را سلام از این برای سپنج  
عیانت پنج و پنج روغانت پانصد و پنج و بطاهر طبران بخاک رفت .

ملک الابدال مجد الدین ابوالعشریح احمد غزالی برادر عمه الاسلام است در قضاوت ناما برادر بوده و با جماع مؤرخین دارا ب  
صحابت چون عمه الاسلام ترک تدریس نظایرت گفت وی بجای برادر نشست و شرایط اخلاصت بجای آورد لکن شوق و عطف بر او  
غالب شد و سایر فضایل و کمالش را کتفم ساخت در ملاحت و عطف و فصاحت لفظ بجای عالم رسیده جدا تمه اسعد باضی میگوید  
نوبتی احمد در حضور سلطان محمد سلجوقی سو عطف کرده سلطان را چندان و عطف وی و نشین افتاد که دو هزار دینار را با عطا فرمود عمه الدین  
زکریا ابن محمد بن محمود قزوینی گوید حکایت کنند که سلطان ملکشاه بر پدشیح احمد بود و هشتی پسرش شیخ در مین صحبت منظر پدید  
شیخ رفت شیخ بکبرف صورت بنور بود و او حاضر از او اجتنبی کران آمد و خبر بدند و مطلب را نزد سلطان ملکشاه نقل کردند ملکشاه بچهر  
گفت شیخ احمد روی تو بوسید وی گفت آری گفت خوش باش که بکشت بچه روی زمین را پادشاه شدی و اگر مرد و طرف صورت تو  
بوسیدی تمام روی زمین در سلطنت نومی آمد و چنین شد که ملکشاه گفته بود سو قیة از وی کرامات نقل کنند نور الدین عبد الرحمن صاحب  
میگوید روزی کسی از وی حال برادرش عمه الاسلام پرسید که گمانت گفت در میان خون سائل اور طلب کرده در سجده یافت و سه  
قصد را با او بگفت گفت راست گفته در سائل استخاضه مکر میگردم عمه الدین زکریای قزوینی میگوید پدشیح عمه عمه الاسلام  
نماز میگذارد و شیخ احمد حاضر بود همیشه نماز محمد پسر رسید احمد گفت برادر طرفیضا از سر کبر که تو حساب بقال میگردی قاضی شمس الدین  
احمد بن خلکان میگوید احمد صاحب کرامات و اشارات بود کتاب اجزاء برادرش را مختصر ساخت در یکت مجلد و آنرا الباب الاجزاء  
موسوم نمود وی در بلاد سیاحت کرده صوفیه را بنفخ خدمت نموده و بسیار با بطنطاع و عزت یابیل بوده ملا عبد الرحمن جامی گوید  
وی از اصحاب شیخ ابوبکر استجابت نصیفات و نالیفات معتبر در سائل یا بظفر و اوردیکی از آنها رساله سوانح است که کلمات  
شیخ فخر الدین عراقی بر سنن آن واقع است چنانچه در دیباچات نصیر فرموده این کار در تاریخ بغداد آورده که وقتی در سیاحت  
ابوالعشریح احمد غزالی فارغ از این گریه تلاوت کرد که یا عبدا لله الذین اسرفوا علی انفسهم الی الاکابر احمد گفت شرح میباید  
الاضافه الی فقه بقوله یاودی از احمد غزالی شرح فارسی در سنن و تذکرات و کتب ترجمه و غیره آورده اند از جمله این شرح سنن

خواجه عمده است سنو قزوینی در تاریخ گزیده دیده شده چون چهره سخی رخ بنجم سیاه باد با فقر اگر بود هموس ملک سبزم  
هر این ملک بخشم گوئی که غایبم خواموشش را ز گویم کوشه که در فرم تا یافت جان من خبر از ملک نیست صد ملک بنمزد بیکو بخورم  
جمال الدین بن جوزی واعظ و شمس الدین ابی حنظل در حق احمد غزالی عجایب نوشته اند از غیب آنکه شیطان معتقد بود و او را  
ریش و مو قد میدانست امام باضی مورخ میگوید اتفاقا بطاعن ذهبی نیست حسیته ندارد این احمد را زی گوید که در شرح دیوان  
آمده که با احمد غزالی گفتند تو خورد و در پیش میدانی و چند طویل است و استرداری گفت آری ولی بیخ طویل را بر کله زده ام نه در  
عبدالرحمن جامی میگوید و جبکه احمد مختصر بود و چهار پایان وی کث ده شده و دم گردید پیش وی گفته با بفر است داشت گفت چون  
افزود آمدیم بسره که خواهد کوسوار شود با جمله وی بعد ستر شده عیند در ساله چنانچه عمده جامی و عبد الرحمن جامی ضبط کرده اند  
و اینست چنانکه امام باضی و احمد بن خلکان ثبت نموده اند مع الاختلاف بشهر قزوین وفات یافت برادر بعضی از علماء عصر  
نزاری مشتمل بر بقعه و صندوق داشتند که در حواله مشهد سیده سمیل نزدیکت الا با بود واقع است و با مراده احمد اشتها رد داشته  
دیگی از اکابر فضا در دولت پادشاه مغفور محمد شاه حکم داد نام مردم آن نزار از ایران کرده صندوق و فر بخش در هم شکستند

خواجه نظام الملکت خوسی میرا عمه خواجه نظام الملکت قوام الدین ابو جیح حسن بن علی بن احمق بن ابیاس التوشکی قاضی احمد بن  
خلکان در وفات الامان میگوید علامه سمانه در ترجمه رادکان از کتاب اناب چنین آورده که رادکان بده است فرد بنوامی طوس  
گویند نظام الملکت اصلا از آن بده بود و بدها تراوه بود چون بستن تحصیل کالات برید بعلم حدیث و فن فقه اشتغال حسنه بود و بعد فرمود  
کرد بند شاه کبریا در تجارب اهل طوس میگوید مولد او روز آدینه ۱۵ و فیهده ۴۸۰ بنامان طوس پرورش قدرت کردی ولی عامل  
خدمت بجز حبش و فاموودی خواجه پویسته صحبت با اهل علم و صلاح داشتی بعد از آن بفرزند رفت با نویسنده کان دیوان در سینه  
دورستون ادب ما پرشت و مدتی باصل بن شاذان عمید بیخ میبود کتابت میکرد و این شاذان بر چند نوبت با خواجه کفخی ای حسن

# در حقیقت طوس

فسر پنهانی شدی و هر چه داشتی از او بستندی و با او کتی نوگانی ترا نسلی برساند چون بفرستد منباز عید پنج گز شد خواهد از  
 خدمتش طول کردید و برورفت چو نیک داد و در باب ارسلان محمد آنجا بود و خواب پیش آوردت و حال خود گفت چو نیک برابیان او  
 خوش آمد و بنور فرستی که لوک پاک اعتقاد باشد امارت بجایت و اقبال در نامه او مشاهده کرد و او را پیش پسر خود اب اسلان بن  
 نوشت که باید او را محاسب و بشیر و بدیر خود غایب بجای پروردت و عید پنج کس و نشنا و بر طلب خواب و سلطان نامه نگاشت که گات پنج  
 کرمه و بجزنت آمد شاه فرمان رود تا او را باز پس فرستند که کارهای اینجا هم مهمل نمایند سلطان اتفاقا کرده گفت پیش اب اسلان  
 میباشد با او بیکت و شنود رسول میخواست و با نیکت .

از امارت حسن حال و علامات سعادت مال و می که امثال آنجا جودت از او و ایل امر روی میدادند که گویند چون خواب در  
 کار شتاز سلطان گشت و امانت و کتابت و خط و تدبیر شرت یافت متفاق مسلط از اوزبک سفری افتاد و قید الخلت کنده و وزیر را مزاج  
 مخوف بود سلطان نیز آنست رفیق و می بابت که از اصحاب دیوان یکی در خدمت سلطان باشا اتفاق گفتند که خواب حسن طوس مناسب است  
 سلطان پس بجای او مثال داد و خواب دستگامی چنان داشت که در آن سفر تریب نوشتی رفیق لاجرم بسیار غمگین بود و در مسجد بنام  
 و عرض بنام شمول کردید تا گاه ناخدا و غسل شد و صد کرد که در این مسجد کیت چنانچه پیش برستی نگاهت ایم خواب جو استند او  
 کوید بعضا که در مسجد برآمد و بعد در محراب خود و در مسجد حکم بیت پیش محراب رفت و فرس لب لب از نعت بخا و بد و کوزه بیرون  
 آورده زردار و در اسن بخت و خطه باز با بازی کرده باز در کوزه کرده بهمان جای پنهان ساخت و بیرون رفت خواب بفرایغ خاطر  
 بیزمت و ذلت استغراض آن زردار با ذکر قد مصالح خویش چنانکه در روز بود باخت و در خدمت سلطان رفت و کارش را گرفت  
 و منصب وزارت بذات مبارکش شرف گشت تا چون آمد در زردار نذیر با اهدای اظهار کرد و محیی داشت خواب روزی پس از روزها  
 با کوبه وزارت در بازار بیکه شت کور را بدین ساخت کبر امر کرد و او را بنزل بردند چون خواب باز آمد او را او را پیش خوانده بنواخت  
 آنگاه پرسید آن زردار که کم کردی آخر باز بپستی تا بنام فرزند و دست و این خواب را گرفت که اکنون بیستم زردار تو بروی چه از آنوقت  
 با اهدای گفتم خواب و قید بد و غیر مودنا اصناف آن زردار بوی دادند و قریه در مرد و با او دوی وقف کردند و آن چاره از ذلت  
 منت بیرون آمد الغرض سلطان اب اسلان در ملک میکنند وزارت را خواب داد و در خدمت بعد از آنکه بخدمت سلطان خطه  
 اب اسلان ابو شجاع محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق بیاید و اب اسلان را با پسر او قتلش بن اسراشیل و با عم او قتلش بن میکائیل  
 صاحب کرد که در بد و پسر سبمان بن قتلش بد سلاجقه روم حرب افتاد و قتلش گشته شد و سلطنت بر اب اسلان مقرر گشت نظام الملک  
 عمید الملک را با چندان محنت و محاسن و مال و عظمت بدید سلطان را بر انداشت که عمید الملک را از میان برگیرد و از پیش بردارد  
 در آنوقت هر دو بشرکت وزارت بگردند پس سلطان بفرمود تا عمید الملک را بفرستد و بر آید و روز بعد از آن دو غلام فرستاد  
 تا او را بکشند خواب از آنوقت در کار وزارت استقلال یافت بگویند او در ظاهر و باطن محبت خرد و شوق عدل و کریم النفس و بهر او دار  
 علم و صوفیان و زاهدان بودند همان و آشکارا و بر قانون شریع و پنج مذهبهاست بقایه اتفاقات بگردید و بر ۱۲ پسر گرامت  
 شده بود بعضی وزارت سلاطین کردند و بعضی وزارت بگفته سز شد و گویند که پسر او متوجه الملک از پنج پیش پسر آمد و در آنوقت  
 بیست ساله بود و حسن صورت بکمال داشت و دختر خواب ابوالقاسم بن رضوان را بجهت او از چندان او خواستگاری کرده بود و چنانچه  
 طلبید تا بجهت او فرستد و مصاهره با تمام رسد متوجه الملک همگه روی پرید بد زمین بوسید خواب او را پیش خویش خوانده و بکراره  
 زمین بوسید خواب و برادر کنار گرفت و در پیش بود داد و بگریست و گفت ای فرزندی همین ساعت بجهت او رود و بدید پسر زفاف شتول شو  
 پس پسر او را وداع کرده بیرون رفت چون بیرون شد و بکراره خواب بگریست و با ما حاضران گفت بجهت آنکه زندگان بقالان و حبس  
 ایشان از من خوشتر است زیرا که آنها با ما در تان آیند و شبها نگاه بخانه خود روند و زندگی که خدا بخواست روزی کرده باشد  
 با ایل و حیل خود بخزند و فرزند ایشان بزرگواران جمع شوند و پدر بدیدار ایشان خرم و خوش دل باشند و من باین سلطت با  
 دست و دستگاره این فرزندان را باین سستی رسیده چند نوبت معده دویدم و عمر عزیز من در محفل مشاق اسفار و از کتاب خطار  
 بگذرد و در شب در روم مشغول مصالح سلطان و ممالک و لشکر و حشم و خدمت اوست و باین حال کاشکی از دشمنان و حدود  
 این بودی و چون او فاتح بچنین حال بگذرد لذت پیش کنان یافت و بید که خدای عز و جل چگونه تو اینم بدوخت گویند

خواجہ در ایام وزارت با سلطان از چگونگی کشت ابرش کشتی باقی بر واسطی الفا که نوشت پس از بختن سبب صد خواستہ بود کہ  
مضدوم منصب و دولت ممالک سلطان بودہ تختی حکایت کرد کہ من در مجلس خواجہ بودم در وقتیکہ ہمہ افکار و ممالک را در تصرف  
داشت سلطان مطیع اشارت وی بود در آنحال نامہ از عسراق جمع آوردند کہ پانصد اسب عربی در موافقہ میان دو کویہ است چرا بیکر  
ناگاہ مرغان بسیار بزرگ چون نسر و عقاب از قفل پرندہ اسبان از بہت صدای پروبال آنان بر بلند و با ہستار دویدند و یکبارہ  
در مصیبت عظیم افتادند و از زبان آن آبا بزرگ برفت و بخت مذکور بر بندگی بود اسبان بخادم یکدیگر از آن بستی در آب  
افتادند و بیشتر غرق شدند و اندکی کہ از آب بیرون آمدند ہمہ بدست وہابی سگشہ خواجہ چون ازہ بخواند زمانہ دراز خواستوش کشت  
و ساکت نشست بعد از آن سر بر آورد و بگریست و از کار عمادہ حضار غیبت و بختن وی اشتغال گرفتہ کہ شاید از چنین ضرری تاثر و تشویش شدہ  
من جلد شخصی کہ آنجا حاضر بود گفت در دیار تاختی از اگر او بسی نجابت بخود داشت و مگر ہزار دینار بجز بندہ او میفرودخت و بفرستد  
مروان وقتی راضی شد ہزار دینار ضمیمہ تر بیستم کرد و آن اسب را بجز و راضی نشد و گفت من فراق این توانم دیدہ اتفاقا اسب  
بجستی نزد صاحبش بس دلگشا شد امیر شہر شنید کہ صاحب آن اسب معروف بہ بیخ حال سنہی آراند میر بفرمود او را حاضر کردند  
و تندیہ اش میدادند باز آرام میشدی گفت ای بہر صیبت من از آنست کہ روزی بقی ہزار دینار میدادند مگر ختم امیر گفت از ہزار  
این اسب شاید دادند دفع کشتہ و تہہ کردہ باشد و فرمود ہزار دینار را بدہید و خرای فوت اسب مرا باشد مرد کرد خوشدل  
کردید و زگر کہ تہہ بخاند رفت از قضا چہمانیش درد گرفتہ بخوگشت و حاجتہ پذیرفتہ اسبنا کردید چون امیر شنید گفت خدای عزوجل  
آن بلا را بملکت اسب از او دفع کردہ بود چون بفرودخت و عوض آنرا گرفت این صدہ یافت خواجہ نظام الملک گفت جزیع من بہر  
تلف اسبان است و گرینہ بھل اندوہ این مقدار ضرر غالب من کشتن نیست بلکہ این خبر اسباب شغف و این کہ یہ کہ شوق و مگر است  
جیزی از این نامہ بخاطر من رسید کہ از یاد آمدن رفت مستولہ کرد و مدتی از غم غمی آمدم و بجز نہ دینار پسندی نہ داشتہ ہمار  
دینار ہسم و ام کردم و اسبی بہت دیدم بجز ہم ہ ہزار و ہر دو من شدت پریشان و اندوہناک شدم و امروز بفضل اللہ پانصد  
اسب تازی تلف شدہ و در ہامہای من اسب انصاف بظہور رسیدہ از شادی آنکہ حق تعالی مرا از آنحالت نجات رسانیدہ  
کہ برین مستولہ شد خواجہ نظام الملک ادل کسی است کہ در رہ بخت و این سنت شریف فشریح فرمود و دیگران با و تاستی  
کردند و قوی ہم بہت کہ اشراع بنای مدرسہ برای طلب علوم قبل از خواجہ نظام الملک شدہ بود خواجہ در چند شہر از ہمسار  
جائزہ اسلام مدرسہ بخت مثل بغداد و تبرہ و استہان و تاج بور و ہرات بلکہ در بعضی بلاد روم ہسم چاکہ در جوامع الحکایات  
سید الدین محمد عوفی بخاری سلطنت مسجد و بناط ساختہ و رہنا اوقاف معین کردہ گویند و چنانکہ نظامیہ بغداد را بخت قیم و معتمد  
ابوسعبد احمد بن محمد صوفی ت بوری بود خواجہ رسانیدند کہ در انبار چنانست کردہ و بسیار زرعارت را تصرف نمودہ ابو سعبد  
فضیہ بگریخت و تبرہ رفت آنجا پشیمان نہہ بچہ دادند و پیش خواجہ رفت و خدمت کرد و گفت انجداوند تو این مدرسہ را فاعلاً  
بوجہ اقدہ بنا فرمودی بہر کہ در آن چنانست کہ حساب او را با خدای گذار تا تو ثواب بابا و خاین زرد و وبال آنرا بقیامت برد  
خواجہ گفت اندوہ من از مال نیست کہ تو چنانست کردی با دیگر ی بلکہ اندوہ من بزمانہ است کہ فوت شدہ و در کن آن ممکن نیست  
و من خواستم کہ این مدرسہ را بنا و محکم باشد چون بنا جامع منصور و بیمارستان حضرت اللہ چہ شنیدم کہ ایشان از رہا  
یکت آجر یکت زینل کج میر بخشند و با من گفتند کہ تو در عمارت را در آجر منقوش صرف کردی و از آن میر سہم کہ زود خوا  
شود با آن خاین بیش از این خطاب کرد و نظایمہ کہ در عصر ساخت نزدیک کوزہ بر عوام است از نظایمہ بغداد بیکر  
و بزرگتر بودہ و ذرا او خرایام مستعم خواب شد و مالی آجر و دیگر آلات را بنفس نصرہ نقل کردند و مدرسہ دیگر ساختند  
و دانش نظامتہ ہماذہ گویند چون خواجہ از ساختن نظامتہ بغداد فرغت یافت کتابہ اری و خانزادہ دارالکتب شیخ ابوزکریا  
مطلب تبریزی و او صاحب تصانیف و الادبیم چنانکہ نگاشتہ ایم مرث شراب خوندی و شاہد آوردی و امثال این  
ار خطاب کردی تو اب نہ مدرسہ بخواجہ نظام الملک بنوشته و حال شیخ ابوزکریا نبود خواجہ گفت من اینصحنی باور کنم پس در بعضی  
مخفی برام مدرسہ و دارالکتب رفت از روزن فرد گزینت شیخ ابوزکریا بہان محسودہ مستول بود خواجہ بچانہ نزد مستمر سے  
وی میفرود پیام نمود کہ بعضی محتاج شمارا نمیدانم و الا زودتر ہا ہونہ شمارا می فرودم او خود طقت شد کہ خواجہ بر افعال

# در کتب طوسی

وی بصیرت یافته نام و ثابت شد از حکام و ماثر خواجگان نظام الملک خورشید بن علی بن عثمان و اعطای بغدادی است و فصل دوم  
 با تصحیح نظامی از کتاب وی ابن خلدون فصل فریب طوسه دارد و اجرات سخت خواهد بود با حسن مستباح در کتب سیر و خبر مشهور و نهمه  
 در این کتب نیز مرقوم است که خواجه را ۲۹ سال زمان وزارت امتداد یافته ۱۴ سال وزیر الب اسلان بوده است و ۱۴ سال  
 وزیر سلطان لنگاه بعضی گفته اند وی ۲۰ سال وزارت کرد با بکله او را در حشر عمر نقاری با خوانون بزرگ لنگاه در سر ولایت عهد  
 روی داد خوانون خاطر ملکش در نسبت بوی متیر ساخت در میان سلطان و او سخنان حسن گفته آمد تا آنجا که لنگاه از صفهان  
 پیچید و میرفت تاریخ سالی ۴۸۵ خواجه را در بر و بسره و یکی از فدائیان حسن صباح یکی از صوفیان باشا لنگاه پیش آمد و عرض کرد  
 خواجه چون عریضه گرفت شخصی کاروی بر اندام وی زده او را از پای در آورد و در آنوقت خواجه را ۶۰ سال داشت علوان متعلقان  
 خواجه را با صفهان آوردند و در محله کران در حواله جوی آب بزرگ بجاگ سپردند آنجا را اهل صفهان تربت نظام میکنند.

ابن حسره طوسی علیه الرحمه شیخ الفیقه المحدث استبسیه ابو جعفر عماد الدین محمد بن علی بن حسره بن محمد بن علی نوسی المشهدی از طبرستان  
 صفهان فرقه امامیه و مشایخ مشرقین است در کتب استدلالاته مذکور است جعفری در قرن فقه نام او بسیار ذکر می شود گاهی  
 بعنوان ابن حسره و گاهی بعنوان ابو جعفر ثانی و ایضا بعنوان ابو جعفر متأخر و علیاً بعنوان عاد طوسی و بیشتر بعنوان صاحب  
 الوسیله و تصنیف وی در علم فقه موسوم است کتاب الوسیله الی نیل الغنیة و محدث فاضل عالم حسن بن علی بن محمد طوسی در  
 تالیف شریفش مناقب الطاهرین و الکامل البهائم ابن حسره را نام برده و از کتاب مناقب او در مناقب امام علیهم السلام است  
 روایات آورده است و ابن حسره صاحب وسیله و صاحب طبقه بعد از شیخ الطایفه بوده و آنچه از طبیعت تواریخ و نسبت طبقات  
 معلوم میشود فریب العصر بوده و با بعضی از مشاکردان شیخ معاشرت داشته اند چون ابن حمزه از شیخ ابو جعفر شومانی بنی هاشم  
 روایت میکند و اخذ روایت از او کرده و شیخ شومانی از مشایخ ابن شهر آشوب بوده پس شومانی با مشاکردان شیخ هم طبقه بوده و  
 معاشرت کرده اند که شیخ میبوه اند با بکله زمان ولادت و وفات ابن حمزه است احمدی از مستشرقین و مطلقین بر کتب متعلقه ابن  
 مطالب نیامده است کتاب الوسیله و کتاب مناقب هر دو از مشهورات شیخ و نقایس صفات شریفه میباشند و بدون وسبب از ابن حمزه  
 طوسی صاحب ابن زجره مسلم است و از پیشینیان نیز کسی که باین معنی تصریح کرده نمی بینیم بعد از ما ائمه که عمداً در محقق اول میباشند  
 که در باره کتاب مناقب فی المناقب مختصر استنباطی برای برخی از علماء این فن حاصل شده و آنرا بگری نسبت داده اند که  
 صاحب روایات ابحاث در زجره بهاء الدین علی بن حبیب الاربع صاحب کشف الغمبکوی صاحب ریاض از تبار حسین مجتهد کا  
 نقل نموده که او کتاب مناقب فی المناقب را نیز از مصنفات علی بن علی دانسته آنجا بعضی حقیقت سببه عیال مذکور کرده و  
 فرموده است که وی در اسناد ابن تالیف بصاحب کشف الغمبکوی است چه این کتاب از ان یکی از مشاکردان محمد بن  
 حسین شومانی است و او با شیخ طوسی علیه الرحمه فریب العصر بوده صاحب روایات خود نیز بعد از نقل بعضی مسطور بسکوی از ابی القاسم  
 عماد الدین الفیقه طوسی صاحب وسیله است یقیناً.

حسان بن حکیم ابو القاسم فردوسی طوسی علیه الرحمه ترجمه احوال و خبر سید اقبال وی در حکیم اسدی طوسی در جمیع تذکره جاست  
 و سخنان ستر و ج است در اینجا کتاب کلام امیر قاضی دولت شاه سمرقندی میبینیم چه او آنچه در تذکره خویش در حالات سخنوران علم  
 آورده است اخبار معتبره موزین و روایات آثار است در ذکر احوال حکیم فردوسی بنویسد اکابر و فاضل متفق اند که شاعر  
 در مدت روزگار اسلام مثل فردوسی را نگنم عدم مسموره وجود پای نهداده و سخن او سخنوری و فصاحت داده و شاه  
 عدل بر صدق این دعوی کتاب شاهنامه است که در این باب فیضالی که شسته از شاعران و فیضیان روزگار سپسکس را بر  
 جواب بر شاهنامه نبوده نیست و اینهاست از ضحاک و بلغای دوران افزیده را مسلم نیست و همچنین هدایت خداوندی است  
 در حق او و فاضل درباره او گفته اند سکه اندر سخن فردوسی طوسی نشاند که فرم کرد سپسکس از جمله فرسی نشاند  
 اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن او ذکر دستش گرفت و باز برگردی نشاند دیگری فرموده است  
 در شعر بدین پیرانیه هر چند که لایق بعدی اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعید  
 حکیم انوری فرموده و فرین بر روان فردوسی آن پایان نهادند خنده او نه اسناد بود و ما شاکر او خداوند بود.

# در مجلس طوس

انصاف است که مثل اوصاف و تخلصهای فردوسی که گوید و گوید آتش من بن سخن بن شرفاء است و در بعضی اوقات ابن شرفاء تخلص میکند و از دماغین طوس بوده گویند از ذوق زراعت من اعمال طوس و برخی گویند سوری بن مغتر که او را حمید خراسان میگفتند از دور و ساقی طوس گاه نیز چهارباغی داشته فردوسی و پدرش باغبان افروزه بودند گویند عامل طوس بر او جور و سبب اوی کرده شبکات از طوس بفرین رفتند تا بهر گاه محمود نزد میکرد هفتی که داشت منشی بنیفته و بخرج ابوم در مانده و شاعری پیش ساخت و قطعه قصاید بگفت از خاص و عام و به معاشش بد و میرسید و در جزو او را سحر است اسناد عصر میبود و از غایت جاه عصری او را این آرزو بستر پیشه از روزی بجای خود را در مجلس عصری گنجینه دوران مجلس عصری و در سخنش که در آن عصری تر بود و چنانکه همه با مسطور و مذکور است فردوسی را در سنانا بند آشفته و از روی غرافت بد گفتند مجلس شرفاء را جز شاعر و کجند فردوسی گفت مرا هم از این فن بایست و نباشد هر یک مصرعی گویند و اگر او نتواند از بیانشان بیرون شود عجبی گفت مانند دخت گل نبود در گلشن عصری گفت چون عارض نو ماه نباشد روشن فرخی گفت شکرانست که ز کسند همی از جوشن فردوسی گفت مانند سنان کبود رنگش بین پنخان احسن کلام او معنی کردند اسناد عصری حکیم گفت زیبا گفتی که ز این در تاریخ سلاطین و قوی است گفت بل تاریخ ملوک عجم نیز بسرا راه دارم عصری او را امتحانات کرده در هر باب فادریافت گفت ای برادر من در دار که مفضل زانشنا ختم و حکیم را معاصب خویش ساخت سلطان عصری را فرموده بود که تاریخ ملوک عجم را برشته بنظم در آورده عصری از شدت کوفاری و کثرت اشغال و مساویر دیگر بهانه نامسکود و میباید بود که بنظم شاهنامه گفتن فادریافته باشد و بکس را در آرزو کار یافتند که اهل اینکار بوده باشد البته فردوسی را پرسید که تو از بنظم شاهنامه گفتن بلی انشائه اسناد عصری از این سخن فرم شد و فی الحال بعرض سلطان رسانید که هر دو طراسان آمد و بسیار خوش طبع و بر سخنوری قادر است و گمان بند است که از عهد بنظم تاریخ عجم بیرون تواند آمد سلطان گفت او را بگویی فادری من چند معنی گوید عصری حکیم را بحدی سلطان اشارت کرد فردوسی چند بیت در مدح سلطان در بدیه گفت و این بیت از آنجاست چه گوید کتاب اشرار دیشت کهواره محمود گوید بخت سلطان از این بیت بنیابت خوش آمد و حکیم را بر بنظم شاهنامه فرستاد و او را در قصر سرا بوسنان خاص چهره و سکنی دادند و شاه به او و به معاشش مقرر کردند و مدت چهار سال در خطه غزنین مطنسم شاهنامه مشغول بود بعد از آن اجازه گرفت که بولمن رفته بنظم کتاب مشغول باشد و مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن بود باز غزنین رجوع نموده چهار دانگ شاهنامه را بنظم آورد و بعرض سلطان رسانید و مشغول نظر گویا از سلطان افتاد و تاکید و تحقیق بجاریت حضرت علی آینه گاه او را نوازشش و نقد میفرمودند و مرتبش نیز بنظم نگاه حوازه احمد بن حسن میندی بود در حش منودی ولی انصافا باینکه از جمله خاصان بود و میگردد ایاز از این منی یافته شد و از روی معاد در مجلس خاص بعرض سلطان رسانید که فردوسی را رضی است و سلطان محمود در دین و تدبیر بنیابت منتصب بود و در نظرش هیچ عایبه و شکر از رضی نبود خاطر سلطان از این سبب بر فردوسی مغرور شد روزی او را طلب فرموده اند وی عتاب خطاب با او گفت تو فرسلی بوده بزبانم ناز آور بر پاپیل با جمال و تو بنیابت گسند تا جمیع فرامطه را جبروت باشد فردوسی فی الحال در پاس سلطان افتاده که من فرمعی بنیستم بلکه اهل سنت و جماعت و بر من استهرا کرده اند سلطان فرمود که چندین بزرگ این رحمت از طوس بوده اند ولی من ز بنیستم بشرط آنکه از این عهد بر جوع نماید بعد از آن از سلطان هراسان شده و سلطان نیز در حیا وی به گمان بهر کیفیت بود بنظم کتاب شاهنامه را با نام و انجام رسانید و امید او آن بود که سلطان در حق او اعلای شجای آورد مثل ذبیحی خاص و انقطاع چون خاطر سلطان بهر گران شده بود او را هلاکتش چهار شصت هزار درم انعام فرمود که برین میباید درسی مغز بهند حکیم فردوسی این انعام را بنیابت خبر داشت ولی گرفت بسیار شده و بحکم رفت بیست هزار درم تقاسم با او و بیست هزار درم شش قناری ضرب و بیست هزار درم دیگر مستحقان منتت کرده و در شهر غزنین مخفی گردید و بجله کتاب را از کتابدار سلطان بدست آورده شریع بمذمت سلطان بر آن کتاب بحاق نمود که از آنجا اند اباشاه محمود کسودر گنای زکس که تری بر سر از خدا سے بیسی سال بر دم شاهنامه ریخ که شاه بنیستد مراتج و کج اگر شاه و شاه بودی پدر بر بنیادی مراتج نور چو اندر بارشش بزرگی نبود بنارست نام بزرگان شهود ابی این هشار شهرت عظیم دارد و فردوسی بیست

# در تحقیق طوس

چهار ماه در غزنین متواضع بود بعد از آن غنمی بر آن رفت و بجای ابوالمعالی صفی چندی بسر برد و رسولان شخص حال فردوسی پرسیدند  
 و در شهر مانادی میکردند حکیم مشقت تمام خود را بطوس رسانید و در آنجا بترتیب نوشتن بود اهل و مجال و قرار او دایع کرده عازم رزم  
 شد در آنجا پس پدید بر جان که از فضل منوچهر بن قابوس حاکم رستم دار بود انجام پناه آورد و سپید او را مراعات کرده و ایات بجز  
 سلطان از فردوسی بکینه و مشقت مثال طلا بخرید که از شاهنامه محو سازد و او مسئول کرد و دیگر باره بطوس رجوع نمود و سر  
 بروی مستول شده بود و در وطن مالوف تنواری میبود وقتی سلطان در سفر بندناز ملک در بلخی نوشت رو کرد بخواجده جمعی  
 حسن میندی که اگر جواب نامه نبرو و نق مراد ما آید چه باید خواجا این بیت از شاهنامه عرض کرد اگر فرجام من آید جواب  
 من و کز میدان افراسیاب سلطان زار نمی پیداشد گفت در حق فردوسی جناد کم غایبته کردیم تا احوال او بخت خوا  
 محل و مجال یافته عرض کرد فردوسی پرو عاخذ مستند شده و در طوس تنواری بوده سلطان از غایت غایت و شفقت فرمود  
 تا در ازده شتر اهل بار کرده جهت فردوسی فرستادند رسیدن بار برای حمل بر دوازده رود و بار طوس مایه بود و بر دین بر دین خار  
 فردوسی از در دوازده رزان همسان بعد از آن آن جهات تسلیم خواهرش کردند قبول نمود و گفت مرا مجال سلطان اینهاست  
 نیت و وفات حکیم فردوسی در شهر سال ۳۱۲ بود قبرش در طوس جنب مزار عباس و زوار را بدان قرار انجاست گویند شیخ ابانعم  
 که کافیه رحمت از جمله حکیم نکرده که مدح محوس کرده آنگه فردوسی را در خواب دید که در پشت عدن در جات عالی است  
 اندوی پرسید در جات عالی چیست و این مقام از چه یافتنی گفت از این بکثرت توجید جهانرا طبعندی و پستی تو  
 بذاتم چه هر چه هستی نوستی

حکیم اسدی طوسی علیه الرحمه دو تفسه سمرقندی میگوید اسدی از جمله متقدمان شعراست طبعی مستقیم داشته و حکیم فردوسی  
 شکر داده بود و در دوزخ کار سلطان محمود است و فرقه شعرای خراسان اسدی بوده است و او را بکرات تحلیف نظم شاهنامه کرده  
 استفا خواسته و پیری و ضعف را بهانه ساخته و اکنون دیوان خودش شعراست نیت ولی در مجموع ما سخن او منظور است  
 و مناظره را بس سبکو گفته و از نظر کلاش معلوم میشود که بغایت فاضل بوده و حکیم فردوسی را بنظم شاهنامه و اثبات اشارت میکرد  
 و میگفت ای کار بدست تو درست خواهد شد

حکایت کنند که چون فردوسی از غزنین فسرار کرده بطوس آمد و از طوس بر شمد اراقا و بعد از مدت که ماند شمد اراقا و طالق  
 مراجعت کرده وطن مالوف آمد در آن بین چون و خاش نزدیک رسید آمد بر اطلب کرد و گفت ای استاد مرا وقت رحیل در سبزه  
 نظم شاهنامه فیما مده است بترسم که چون من رطت کنم کسی را قدرت این باشد که باقی را بقیه نظم در آورد استاد گفت ای فرزند گلشن  
 باشش اگر حیات باشد بعد از تو من این شغل اتمام رسانم فردوسی گفت ای استاد تو نیز پیری مثل از دست تو هم بر آید و کفایت شود  
 پس اسدی گفت انشا الله میشود و از فردوسی بیرون آمد و منزل خود رفت و آنگه و آنروز تا نماز و یکبار بر گزاریت باقی  
 شاهنامه بگفت و هنوز فردوسی در حال حیات بود آن ایات را مطالعه نمود و بر زمین مستقیم قادر استاد آفرینا گفت و آن نظم  
 از اول اسپنلای عرب است بر عجم در آفرین شاهنامه و آمدن بغیره بن شعبه نزدیک شهر بار در عرب سعد بن و خاص بلوک عجم  
 و ختم شاهنامه و نیم کتاب فضلا بر آند که آنجا که نظم حکیم فرسی آفر شده و بنظم اسدی رسید معلوم میشود که

شیخ محمد بن اطم طوسه ترجمه آید از شاهنامه در حال منوین بطوس است غالباً در ذیل ترجمه طوس از آن نام برده شود  
 و از شرح احوال او مختصری در فضل چهارم از باب پنجم از تاریخ کزیده بتالیف خواجده حمد الله مستوفی در ملی ذکر سامی مشایخ  
 و غیره یافت میشود میگوید محمد بن اسلم طوسی در اهل عرب بوده ولی چون در طوس متوطن شد بطوسی مشهور گشت معاصر  
 عی بن موسی الرضا بود حاکم خراسان او را ده سال مجوس کرد تا قران را مخلوق خواند و بخواند اتحق  
 این عبارت اشاره است بمتولد حدوث و قدم کلام الله که در قرن ششم بلف کلام الله مبرین گردیده و فی کتب کلاطین  
 و ظهور این معنی که از او اخلاف هرمن و ترشید شده و در وقت بعد از الله مامون که غالباً بر مذبح عدیه میرفت فوت گرفت  
 و کار علمای اهل سنت سخت شد و برای ایشان آن سخت عامه روی داد که در کتب سیر و وفات خبر مسطور است در  
 زمان متوکل عا الله شدت تمام مستول بود و ذوی تقویت ایشان را خواست و آتش لوبای سنیان فرودست

# در تحقیق طوس

مشوق طوسی عبدالمجید خواجه عبدالمجید نام او را در حداد جامعین از عرفا که فقط اسم ایشان معلوم گردیده در سی و اثری و خبر  
 بدست نیامده است درج نموده و اما حالات او را از تفصیلات الاثنی عشریه و هفت اقلیم بدست آوردیم مولانا نورالدین عبدالمجید صاحب  
 مسکوی بر نام وی محمد است و از عتقایی مجانبین بوده و بس بزرگوار و صاحب عاتقی بحال در شهر طوس میبوده و قبری آنجاست  
 در آنوقت که شیخ ابوسعید ابوالخیر از هند غزنی نشا بور کرده بود یکی از ده مائمی که در نواحی طوس بود رسید و در ویشی را  
 گفت بشهر طوس بایدرفت نزدیک خواجه محمد مشوق و باو بگو که دستوری است بشهر و ولایت نود را بهم چون آمد و ویش  
 رفت شیخ بفرموده اسب زین کرده بر اثر او سوار شده بمصوفیان در خدمتش آمد تا آنکه بیکر مسکنی شهر که شهر دیده میشد در اینجا  
 اسب شیخ باستاد چون آمد و ویش خدمت مشوق رسید و پیام شیخ برسانید مشوق نسبتی فرموده گفت برو بگوی تا در آید  
 چون از آنجا مشوق این اذن برداشت شیخ از اینجا اسب برانده و در راه بدو پیش رسید سخن مشوق اعاده شد شیخ از راه پیش  
 مشوق آمد و مشوق شیخ را استقبال کرد و در رکعت گفت فارغ باش این نوبت که اینجا زنده روزی چند نیز در راه تو  
 آوردی من انصافه هداستی در بعضی رسائل خود نوشته است از خواجه محمد صوفیه و از خواجه امام غزالی شنیدم که روزی  
 صد تیار از این مت بود که کاشک خاک بودندی که روزی محمد مشوق قدم بر آنجا کن نهاده بودی این قدری بود قبایله  
 در مسجد جامع طوس آمد شیخ ابوسعید ابوالخیر مجلسی میداشت و بیان درس میکرد این محمد بندی از قبایله با کلمه از قار انداخت  
 و زبان شیخ ابوسعید بیت و شیخ را خواشوش ساخته و ساکت ماند چون ساعی گذشت شیخ گفت ای سلطان عصر وای سرور  
 وجود بند قبا و کثای که بند بر هفت آسمان و زمین نهادی و این احمد رازی نیز در حالات محمد مشوق طوسی بهین و تیره سخن کرد  
 این شرح احوال رجال عشره مشهوره طوس از اصول شنی که هر یک بتقدیرین بر اخباری بلا تریب و لطیف استمال شد  
 و بجز ایشان گروهی نیز بخدمت طوس منوب اندازند جمله شیخ ابوالعباس احمد معروف طوسی و شیخ عبدالمجید بن محمد غزالی  
 و شیخ ابوالعباس بیرون طوسی و طاووس الفقرا ابو نصر سراج طوس و عبدالمجید بن علی طوسی و محمد بن عباس  
 طوسی و عطار طوسی و شیخ ابوبکر بن عبدالمجید النجاج و شیخ ابو علی فاریدی از نواب طوس و محمد بن منصور طوسی و اباب  
 محمود طوس و شهاب الاسلام وزیر و غیره باری باینتره طوس چمن فقهه است که مرغزاری است برنج و چمنی است  
 وسیع با حضرت و نظرت و قابل توقف و اقامت مواکب معظمه و اردوهای مستبره ملوک و سلاطین چنانکه در ۱۲۸۵  
 که موکب منصور علی حضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه غلام الله بلکه از شهید مقدس غزنی و معاودت بهار اختلاف ناصر  
 فرمودند منزل اول اردوی هابون چمن فقهه بود و در سفر شش موکب اقدس امیر حضرت ناصرالدین شاه ای اندام بوزنبرد  
 و خورشان بارض اقدس زیارت شدند مقدس غم شاهانه فرمودند روز چهارشنبه ۱۱ شهریور چمن فقهه را مضر ختام  
 با ختام شهر باری فرار داده و روز دیگر شهر مقدس بود و سواد فزین و ذات ملکو تا صفات حسودی تلخیم بطوس  
 آن خاک پاک که ملکو بنا بر بخت و سنا و هفت و چهار روز از بنجم و افلاکت نائل گردیدند در حوالی چمن فقهه فریب است که او  
 موسوم است بقریه فقهه و تسله خرابه در طرف مشرق چمن است طول آن ششصد ذرع و عرض پانصد و هشتاد و پنج ذرع  
 و چهار دروازه دارد عرض مدخل دروازه ها ذرع است از سخن دیوار تسله تا ذرع باقی ماند هشتصد و شصت در بنای دیوار  
 تسله بکار رفته چنانکه سخن بهر خشتی یک کره و ثلث و عرض و طول حشت تقریباً بمیزرع و تا کره از این سی و است حکایات محقق  
 عکری بوده است قلعه دار اردوی معظنی از فرمانان غایب درین تسله اقامت داشته است با شری بوده قبل از این  
 شهر طوس که پس از خراب شدن آن شهر طوس آباد شده ارباب و قوف و حضرت که بنظر وقت در این ناحیه بنید و استند  
 که در هر عصری ایجاداری مصری جامع بوده و بنا بر مجاورت ترکستان و طوایف جنگی شهری که در این نواحی و لغت ط  
 ساخته شده که بری از قلعه مستحکم و لوازم و شرایط را انداخته است که اگر بگویند داخله تسله برای یک شهر که یک است  
 کوچم در سیر و نادر نیز حملات کرده و در مواقع ضرورت و سخن اما سیر و نواحی و انتقال و نسوان و اطفال خود را  
 بیرون تسله برده خود دفع دشمن مستقیم میشده اند

فایده آیین از طوایف ترکستان که معلوم نیست در چه زمان از صغاری ختا باوانه کوه پامیر حرکت کرده همچون رسیدند



# در تحقیق فارس

و در سنده و هند و قفقاز و طرف پنجاب و از آنجا به هند و سمنان رفته چنانکه فرنگیان سکنه قدیمه یعنی دینار اسعدوم نمودند و خود اسکان  
 سکنه کردند آنها هم ساکنین قدیم سنده و سمنان و بر وزان خلف کرده اما کن و پورتهای آنها را متصرف شدند و ترا در حالی که بنابر  
 شکل داوند و هشت دیگر از طالبان آریین از خون عبور کرده بطرف آریین زمین آمدند و اول شهری که بنا نمودند شیرازیان بود که با اسم خود  
 موسوم کردند و رفته رفته آریین آری و بعد شهری شده که حالا معروف به راه است آنچه موزین سلف و سیامان خلف و هندیان و سکن  
 با وقت فیه و سنجید مانند بنای قدیم شهر هرات نیز همین بنای عالی قلعه قفقاز بوده است یعنی بدو اخذ فی را حفر نموده اند و خاک بزرگ  
 بطرف داخل خندق حصار شهر را استوار نموده اند اگر چه معروف است بکنند مقدونیه شهر مری را حفر  
 کرده و دوباره ساخت و اسکندریه نامیده و کویا کجبه فغان اما سله حصار بالای خاک ریز را بواسطه تجسس و آلات مخصوص داشته  
 و قیاسا میداند و بران کرده چون اما مطلع شدند باز از امرت نمودند بلکه آریان را منهدم ساختند باشد حاصل حاصل آریین را  
 رسم این بوده که هر جا شهری بنا میکردند مربع شکل ساختند چنانچه قسطنطنیه آریح که در حوالی و آریین است و در کتاب و تذکره که از  
 کتب دینی زردشت و زردشتیهاست آنرا و آریای مربع نوشته و همین حالت را داشته و کتیبه طوائف بدوی قدیم در شهر کنگر  
 از اظفار عالم بنای حصاری بکنداشند قطعه مقصودشان این بوده که هنگام حمله دشمن سپاه چادری خود را که در خارج حصار  
 میزدند اندک داخل آریند و مال و عیال خود را در آنجا که از خود زنده در مقابل دشمن آیند که در دفاع من بد حال در جنگی دنیا  
 جنوبی و شمالی اغلب جنگهای دست نخورده که برای آبادی غیر باشند حصار را بطرف قلعه قفقاز و آریح نمودند و بنا بر این عنوان  
 گفت قلعه قفقاز قدیم و از همیشه طایفه آریین است که آنرا سکن نمودند و اسم خود را بر این ملک داده

## فارس

اگر چه از این خاک پاک در استخر شرعی نگاشته شده ولی مختصری هم با اسم فارس عرض میشود  
 میرزا جعفر فرزند سبکوید اکثر مورخان ایران بر آنند که حکیم هرمسک الملک با حکم اشس خوانند و ادبش میرش دانند حکیم و پتیر و پادشاه  
 مدلت کسرت بوده زمین را بهفت قسمت منقسم نموده هشت چهارم که وسط و بنبره قلب اعضاء مالک است کشور را اشس نام نهاد  
 مرتبت قلب بر سایر اعضاء معلوم و خبر خبر الامور و سلسله بر همه کس معلوم است بعد از بدون فرخنده اسم جهان جلالت منقسم بر قسم  
 یکی روم و خاور و در ترک و چین سوم عرض ملک ایران زمین و از تقسیم فریدون و اختصاص آریح و آریای ایران را بر دیگران  
 نیز معلوم است که ایران خلاصه و یار و نخبه اعمار و زبده اطراف و اقطار است و در حدود سابقه و قرون سابقه نیز سلاطین ایران ملک  
 فارس را تحت و دار الملک نموده و خود را ملوک فارس فرموده اند و ملک الملوک ملطقت کشته باری از نقش و نگار در دو دیوار کسرت  
 آثار پدید است ضایعه عجم را پس بر جهان و استباز فارس بر سایر ملوک ایران معین است و فارس را همان نسبت است با ایران کار را  
 بریند و روم و توران فارس از ملوک جنوب ایران و محدود است بقوشه و جنوبا بحر عمان و حسیلج فارس و مشرقا نیز و مشرقا  
 برام هر فرقه که کسبویه حوش از شمال جنوب تجنبا یکصد و هشت و شصت فرسخ و عرضش از شرق بغرب متجاوز از صد فرسخ و مشرقا  
 که سیری و سردسیری حرارت که سیرش سالم و برودت سردسیرش طایم مخصوص است برینج و قلعه و سایر حیوانات و فواکه و مرکبات  
 و انواع میوهات که سیری و سردسیری و بقولات هر یک بناست مواضع خوب و مرغوب می آید خاکش در اکثر اکنه حاصل خیز  
 چنانکه در شوکتستان و کمرات و شتی و دشتستان کین هتادالی هتادان حاصل میدهد و در ایام سلطنت فخر افغان که از  
 سلسله منول بود با بنام حسراج جزیره بجزین و طیف و عتور جازات جزیره قیس آنچه بعد از بن و صاف شیرازی ضبط  
 کرده مساوی چکیر و توران ایات آن ملک بوده و در الملک ابن ملک شیراز حمت طراز است هوایش در نهایت اعتدال است  
 از قنات بهترین اسیاقات رکن آباد و زنجی آباد است که آن کین را رکن الدوله دلیلی داین کین را اناک زنجی سلفی اعد است  
 که در آن قلعه و سایر حیوانات و سطل بیل خوب میوهات سردسیری و کسیری آن و افرو مرغوب انکور و سیب ترش و انار سن  
 پسندیده و مطلوب و مردمش اغلب قلیل البصاه و غنی البصاح ذوق و سهل المشونه با بیکانه بیکانه با اهل بلد بیکانه اکثر اغ  
 اندام و زرد قام اما اسواشش جیاش و نقاشش و کاکین و اسواشش ازینت و در کین معابر و شواشش کشف و پر کین ناش  
 از محمد بن یوسف یا ابن عیش محمد بن قاسم ثقفی که در سنده معابد و چار بخت ساخته همصام الدوله دلیلی بار و سله برودت  
 شهر کشیده پس از آن داخل و شتوری باقی اناک سندن زنجی سلفی بار و برمی در غایت حصانت بنا فرموده باز بعد از

# در تحقیق فارس

زمانی ویراسته باقیه محمود شاه انجو شیرش برداشت چون بناش ماند اقبال با بنیاد بنات و سر بیع التوال بود قهده شاه شجاع  
 امیر مبارز الدین محمد مظفری با استحکام اساس در انجام حصارش جدا نمود برورسین و شور روی با بنام دستور نهادن از آن سلطنت  
 سلطان سعادت که بجان زند بارونی حصین در وجهی مشبته در حصین و خد فی عین و خاکریزی مسدود و با بنام رسانید بعد از وفات  
 و کسبل و انقراض سلسله زنده پادشاه شهید نادر افغان محمد خان قاجار نور الله منجود بقضای مصلحت حکمی و صلاح مملکتی حکم بویر است  
 قلعه منسوخ و قلعه ارغشت قام با بنام رسید در ۱۲۳۳ هزار و دویست و سی و نه از غنای زلزله عالیها ساغها شد مجدد امر حرم منسوخ  
 حصار بزرگ تعمیر نمود در ۱۲۵۹ هزار و دویست و هشت و نه بسبب زلزله ثانوی نیز از آثارش اثری نماند عمارت عالیات این شهر  
 در مسجد جامع عسین است که عمر دیش صفا در تمام سلطنت و اقتدار خود ساخته و انابک ابش مظفری قدری بر آن منسوخ و در سلطان  
 ابراهیم میرزا ابن میرزا شایخ کورکان تعمیر نمود و دیگر مسجد جامع جدید است که انابک سعید بن زکی مظفری در ۱۲۵۹ منسوخ و پانزده و یک  
 ساخته مسجدی است با دشت و صفا و صفت و بهار در از زنده شاه سلطان حسین صفوی و صفا و خان زند تعمیرش کرده اند و دیگر مسجد جامع  
 سلطان سعادت که بجان زند است که جامع و کلبش کونید بنا است معلم و بیانش مستحکم جدارش استوار و بقعه اش حصین و عرصه اش  
 رزین و مزارات و بقیع مشهور هم بسیار دارد از جمله شاه چراغ که احد بن موسی الکاکرم است و میانه جامع جدید و عسین واقع است  
 و کیفیت بروز ظهور در فن شریفش چنین شد که مغرب الدین امیر مسو و بن بدر که از قرب بافتان انابکان است بنای عمارت خواب  
 مزدوران در حصین حصار اساس بنش جزئی نمودند حصیدی ظاهر شد با تفرق اجزاء و بتدل اعضاء چون شخص نامی در مکان معتدل بود  
 خانمی در کشت با کیش ظاهر شد که از نام نامی و اسم سایش خبر میداد از دو عام عام شد و بگوی نام صورت با امر عرض انابک افغان  
 مرقدی ساخت و عمارت بنا نهاد و نامش خوانون داله شاه و شیخ ابو اسحق انجوی بقعه عالی ساخت و با بنام سایر عز و دانش برداشت  
 دیگر مدارس نامی مشهور بسیار دارد از جمله مدرسه خان که انامق خان پیکر کجا فارس در ایام سلطنت شاه عباس ماضی ساخته مدرسه  
 عرصه اش وسیع و عمارتش رفیع در کمال تربت و صفا سلاطین و حکام این مملکت که بعد از ارتفاع اعلام اسلام بفر ما زود است  
 و حکمران اشتغال داشته اند آنچه در تواریخ است در بد و خلافت غنیه شاه ابو موسی اشعری لوای ملک نانا و بزرگی بر افراشت  
 در زمان خلافت عثمان بن عفان بعد از عامرو واهی نواهی و او امر بن مملکت کردید چون خلافت ظاهری با حضرت امیر شومان  
 علیه اسلام شد زیاد بن ابیه بنیابت عدالت بن عباس ماکم فارس کردید هنگام سلطنت عبد الملک مروان و حکومت شجاع  
 چندی صلب بن ابی صفه در زمان محمد بن یوسف و او قاضی فاسم بن ابی عقیل سپهر عم حجاج بغداد و لجاج مشغول بودند در او  
 کار مروان خاریزین عمر بن امیر و خبده بن معاویه و حسن زائده هر یک از این خوان کبیر المائمه قهر مشبه بودند چون نام  
 اموی سپهری و آل عباس لوای بزرگی و سروری از ایشانند گاهی یکی بن خالد و چندی امیر ابی دلف حج و زمانه  
 و اصل ابن عطاء یعنی حکومت فارس سرافراز بودند معاویه المقدر با بنه یعقوب بیست صفرا اول سلسله صفاریه که پادشاه  
 با وقار دارای و بنید بار شد وی در کشت برادرش عمرو بن لیث متکفل امر سلطنت شد او هم نوبت سلطنتش و کارش در  
 دست امیر اسمعیل سامان با بنام رسید جامع از جانب کتفی است در احوال فارس معین کردید تا در ۱۲۸۹ دویست و هفتاد و نه  
 ظاهر بن محمد بن عمرو بیست اربینان فارس لنگر گنبد و عامل خلیفه را بیرون نموده خود بصیبت ملک و اقتدار حجاج مشغول گشت چون  
 خلافت بخته را بنه رسید با قوت و مغلوبین با قوت را واحد بعد واحد بیکر از فرستاد و در این اثنا عماد الدوله آل بویه طیبه  
 سر سلسله سلاطین بویه قهر فارس کرد مظفر را مغلوب و اساس دولت و له و اله را منهدم نموده مدارای مملکت قیام  
 نمود عراق و کرمان و بهواز را هم ستوخند و را و ایل حال ششصد هزار دینار در سال بجه خلیفه میفرستاد بعد که استقلال یافت سر خدی  
 خود هفتاد سال دولت و اقبال گذرانید در ۱۲۸۹ سیدوسی و هشت بر هشت هزارت عضد الدوله و بلی برادر زاده اش زود  
 بنیبت ملک نهاد و خلافت ملوک و بلم و نقاد و سلاطین عالم بود شریاری بزبور داینت و حسن اعتماد و موصوف و بصفت حد است  
 و بن سر برت معروف و بر آب گزند بزی ساخت که مانند آن عمارت در عالم توان یافت دیگر عمارت بخت اشرف را بنا نمود و بنا  
 که بلای متع را نمود بوی مدینه نیز از دست بر که عظیم در استخر ساخت در ۱۲۸۹ سبجه و نهاد دو دواغ جهان نمود بعد شرف  
 الدوله و محصام الدوله و بناء الدوله و سلطان الدوله بن بهاء الدوله و ابو کالنجار حمام الدوله بن بهاء الدوله و ابو منصور فولاد

# در تحقیق فارس

ستون بی ابو کاخا به برارای و انتظام ملک قیام نمودند و در سنه ۴۳۸ هجری قمری چهل و هشت و در زمان کنگاه سپهری شد در شهر  
 ۴۳۸ هجری قمری چهارصد و پنجاه و هشت ابابکر سلطان سجده بصوب فارس آمد و مدت (۸۵) باشد و چنان ملک در تصرف شهر بپوشان  
 بود و سلفزبان نیز سالها در آنجا صاحب امر بودند و ستون بنمود و در سنه ۴۳۳ هجری قمری و سه پانزده سال متصرف بود و برادرش تاناک  
 زنگی رسید و نیکو بن زنگی چندی حکمرانی کرد و با سدید بن زنگی شریا شد که از این نیز متصرف کرد و در سنه ۴۳۳ هجری قمری چهارده پاشکر  
 سلطان خوارزمشاه کارزار کرد و در سیکر شد و متوفی گردید و بخشد سله برکت و در سنه ۴۳۳ هجری قمری و سه پانزده سال متصرف بود و تاناک  
 ابو بکر بن سید ملک تاج و یکن شدند و در این دوران سفر و شمس القلاده این خاندان بود و در سنه ۴۳۳ هجری قمری و سه پانزده سال متصرف بود  
 بنی را سخر شد و ملک سلطان آفر لوک بن بقر را هم گشت بجز بن و طیف را هم گرفت و در سنه ۴۳۳ هجری قمری و سه پانزده سال متصرف بود  
 محمد فایم مقام شد و چون تاناک قتل بود و در شهر ترکان خوانون ابو موسی رسید که یکدیگر و محمد پس از دو سال از نام افتاد و در آنجا  
 برادرزاده تاناک ابو بکر شهر بار شد بعد از چهار ماه سی ترکان خوانون مسلح و عیس شد و نزد کاهن خویشش برود و بپوشاه جلوس نمود  
 ترکان خوانون را بعد خود آورد و در روزی خوش برینت و سخنان مغول را هم روانه و با عیسم کرد ایلیان خرنده محمد شاه جلوس کرد  
 مغول کرده و لشکری بطن و فتح بلخ روانه شد و بیشتستان و کارزون فرار کرده احتس در کارزون امر بارار کشیده و کارزون را  
 شد گرفتار کرد و در حوالی قلعه سفید و در شهر سیاه و آفتاب عمرش بزوال رسید تا بعد وزارت شمس القلاده بود رسید به قصبه الدین  
 ابو بکر حکومت معین کردند و بعد بعد الدین سید روی حاکم فریب و بومی شد و با هم جسمی بر گران حکمران سوار و جولانی در این دیار  
 کردند تا شیخ ابوسحق ابو محمد و حواجه حافظ ملک تختگاه سلیمان شده مکه نام خود را بال مظفر کاربانت کرده حاجت در شیراز قتل رسید و  
 مبارز الدین محمد بن مظفر مظفر منصور صاحب تخت و تاج شد و عیسمت و اقتداری یافته و جو و امر معروف و نهی مکرر و در رخ رسوم فن و فخر  
 عده ی سخاگ و قبال بود که خود با شمشیر قتل مقرر شدی ناظر عیسمت بزرگتر است خود کشته بود و بسیار تفتیش و یاد و سر او بود مردم  
 اذو و ریخته حاجت بیسی فرزندان و کشتی کجول و در فلدهم جلوس شد پسرش شاه شجاع که از توصیف مستفی است بطن طبع حسن  
 خلق و در فخر فضل زبور ادب و کمال کرمت و غیره شجاعت متصف بود بر بر سلطنت جلوس نمود و برادر از ایلیکوف با طرف فرستاد  
 شاه محمود را بصفهان فرستاد و در مخالفت ساز کرده شاه شجاع لشکر با صفهان کشید حاضرش نمود و آخر بصلح گذشت بشیر از برکت  
 در سنه ۴۳۸ هجری قمری و پنجاه و هشت ابابکر سلطان سجده بصوب فارس آمد و مدت (۸۵) باشد و چنان ملک در تصرف شهر بپوشان  
 از شکارگاه پیر زرا بسیر راه عارض شد که فرزند و دختر را پدر است از پیشانی او در نزد فلان پسر جدید الاسلام مبلغ چهار صد نبار  
 دام برهون نمودم هم داشتی از غایت پادشاه دارم شاه را اول بپوخت خرد از مرکب پیاده شده بر زمین نشست و بهر آن گفت  
 هر کس مرادوست دارد بفرقه هر چه دارد بسپارد و اما در دیشان حتی جاگران و فریشان هر یک بفرقه خود چیزی دادند قریب  
 به هزار تومان جمع شده بفرمودند هر کس از شایسته بانادی مادر او اظهار کند و دخترشان خواستگار شد هر یک را سالاد و هزار  
 تومان موجب مقرر فرمود چهار صد اشرفی هم از فرزانه بیدیه الاسلام دادند و هر دختری را هم از هزار چهار هزار تومان و در بجزند دادند  
 و اموال موصول را هم تمام بیبب هزال دادند و دختر را بجزم سسر افزوده بله از م عوسی آنها پرداخت بجای تو بهر آن فرستاد  
 چنین کند بزکان که گر بکار بعد از پدر سلطان بنین العابدین ملک افر شده با عم و بی امام حاربات نمود و لا فرود بپوش ضیافت  
 شاه منصور بن عیسمت گرفتار شده و طبق سپهرش برود از آنجا فرار کرد و حاکم ری او را گرفته و متغولان بنا منصور فرستاد و کجول شد پسر بخوار  
 کورکان پوشش تا با با و ااه انهرش فرستاد و آنجا پسر شاه منصور نیز سپس از چپال شریاری که امیر بطف فارس آمد در حوالا بشیر از  
 قصبه سپاه امیرزاده یمن را با رسیده امین نمود کمال جلالت و عنهای شجاعت و رشادیت را نموده کارزاری نمود که اگر رسند و بفرقه  
 زنده بودندی بدست آن عالیقدر بوده و اوندی ولی چون هر کاری را غایتی و هر بدایتی را نهایتی و هر حالی را ذوقانی و هر دردی  
 احتیاج است او را بر کردن یری و بره و شمشیری رسید و سرش را بریند و متش را بجزوا بکنند و عمر شیخ بن امیر تیمور کارفرمای جمهوری گشت  
 وی نیز در سنه ۴۳۸ هجری قمری و پنجاه و هشت ابابکر سلطان سجده بصوب فارس آمد و مدت (۸۵) باشد و چنان ملک در تصرف شهر بپوشان  
 زمان ایلات بدست آورد و در سنه ۴۳۸ هجری قمری و پنجاه و هشت ابابکر سلطان سجده بصوب فارس آمد و مدت (۸۵) باشد و چنان ملک در تصرف شهر بپوشان  
 حرکت فرجی نمودند و در سنه ۴۳۸ هجری قمری و پنجاه و هشت ابابکر سلطان سجده بصوب فارس آمد و مدت (۸۵) باشد و چنان ملک در تصرف شهر بپوشان

# و تحقیق فارس

برود و میرزا عبادت و لشش فایم مقام شد و در ۱۲۳۵ هجری قمری و یک تیر از سلطان محمد بن میرزا اسپنقر اورا اعزاج و خرد مالک تخت  
 و تاج کرد پس از پنجال در چهارمین خزان با برادر کثیر خود میرزا ابراهیم بقیل رسید تا در سال ۱۵۷۱ هجری قمری و پنجاه و هفت تیر از جهان شاه زنگنه  
 فارس را تصرف کرد و مالکیت آذربایجان و فارس و سواحل عمان و عراق و آرمین و کرهستان در تصرف وی درآمد و صیبت رفتن پروردگار  
 و عدالت گسترش بهر و ماه رسید و فارس را بهر خود میرزا ابدان سپرد پس سر از بندگانه بر بار کشید عاقبت به صاحب حرم محترم میرزا جهان شاه  
 از فارس دست کشید روی حکومت بغداد نهاد ایالت فارس برادرش میرزا یوسف رسید تا در ۱۲۳۵ هجری قمری و پنجاه و دو که میرزا جهان شاه  
 در محراب ابو انضر حسن بیک آق قویونلو مقتول گردید میرزا یوسف هم در کاب پر بود گرفتار و کجول شد و میرزا ابوسعید پادشاه نادر انهر  
 و خراسان بنیجر فارس و آذربایجان روی نهاد و فارس را بهر نظام الدین احمد بن امیر مع بر لاس تقویض فرمود در ۱۲۳۳ هجری قمری  
 بغداد و ابوسعید در میدان قال ایبر حسن بیک آق قویونلو مقتول شد و فارس را حسن بیک بر عمر بیک موصول بعد تحویل سلطان ولد  
 خود داد که بعد از پروردگار صاحب انفر شد وی نیز در محراب برادر خود یعقوب بیک حکومتش سپری شد یعقوب بیک هم از میان رفت منصور بیک پرنس  
 حکمران شده و چند نفری منزلی فرمازوانه کردند تا در ۱۲۳۹ هجری قمری در میدان سلطان بزرگ بن یعقوب پادشاه اسمعیل مجاریه نموده مغلوب شده  
 بغداد رفت و فارس جزو مالکیت پادشاه مرصوفی خصال گردید و تارمان شهر یاری شاه عباس صفوی جمعی حکمرانان آمدند تا یعقوب خان  
 ذوالقدر که بعلبکان و طلیحان سه بر آورده پادشاه خود تبه بر او هفت فرمود وی مختص شده و آخرت است آمده مقتول شده و پسران  
 فارس به بناد خان ذوالقدر رسید و بعد بانه در دیکان زرگر باشی رسید که بواسطه خدات نمایان و همه استان در حق مرشد طلیحان  
 که در واقع خدمتی بزرگ بود همچنین در کستن زاده خان اعتماد الدوله و سردار گل که همتای تهور و جلالت از او ظهور نمود و جوهره زان  
 خود را آشکارا ساخته در آن اوان بسبب توکل افاسی کوی سرافرازی داشت وی سالها بفرمان فرما لبر برد بعد بهر شش اما معنی خان  
 بکلیه فارس رسید و حکمران داشت تا او واسطه شهر یاری شاه صفی که در ۱۲۳۳ هجری قمری هزار و چهل و دو بواسطه خجالت داد و خان برادرش  
 در آذربایجان خود بار سپرد فرودین کشته شدند و دیگر فارس حکومتش مجری شده تا نزدیک زوال دولت صفویه که لطفعلی خان و عثمانی  
 بر آورده صدر اعظم در فارس حکومت داشت تا در ۱۲۳۵ هجری قمری هزار و صد و سی و پنج که محمود شاه نیرادگان صفوی را با یکصد و چهارده نفر از اعظم  
 و امر بقتل آورد و سرداری بنیجر فارس فرستاده پس از نه ماه محاصره تخریب شدند در ۱۲۳۶ هجری قمری هزار و صد و سی و هفت توپ و پنج شرف  
 کشته شد و افغانان بشیر از دست یافتند در ایام او این سخن عام بود که ایام او شتر ایام بود وقت خدایر که بزودی شتر شان از بیجا  
 نوری مستدفع گردید و محمد طلیحان طرف افغانی طهاب نایب نیر از و آقا فارس آمد تا کوس شهر یاری شاه عباس ثالث بلند آواز گشت  
 امیر خان بیک بنایب محکو کج فارس برقرار شد بعد از دو سال با محمد سلطان مروی تبدیل یافت بعد طهاب خان جلالی حکمران  
 گردید تا در ۱۲۳۸ هجری قمری هزار و صد و چهل و هشت که خود او در شاه با استقلال پادشاه گردید میرزا محمد تقی مستوفی شیرازی لقب خان و دیگر  
 کوی فارس متعلق شد و قتی نادر شاه بطرف هند و کستان عازم بود میرزا محمد تقی خان با جمعی دیگر بنیجر بلاد عمان شدند اول مسقط را  
 گرفتند سیف بن سلطان که ارتش پنج عمان و از جمله باکران بود و اسلے گردید پس از چند وی سید بعلبکان بر آورده کلبعلبکان کوچ  
 در الورا که خالوی رضا قلی میرزا بود بقتل آورد و باقی شد محمد کستان فرطو افشار امیر خورید فخرش باوروی محصور و عاقبت با سواد  
 دو احد العین و خصی و مسند اول شد ایام دولت مع شاهی و ابراهیم خان صاحب خان بایب و انتم بیک بیات بنی و اثبات امور است  
 اوقات بیکه زانیند تا نوبت دارا و سلطنت ایران شاه زلف هران عادل باول که بنیجران رسید خود بشیر از او رنگش گاه  
 شد فریب به (۳۸) بیست و هشت سال مدت شهر یاری که مالک فارس و عراق و کیلان و مازندران و کرمان و آذربایجان بود و پسر  
 نیز دست آوردند تنها بشیر از این شرافت وجود خود شان بلکه تمامی بلاد مسعود و آباد و بار عایا و برابا و جمهورا اسلے ایران  
 در نیابت رفت سلوک بنو و تا در ۱۲۳۸ هجری قمری هزار و صد و نود و دو که از هفت و بیج ایندار فایز وقت یافت و بیایغ رضوان شرفقت  
 ابو بصیرت خان ولد اکبر شش را زنگنه دست آورده اسم بلا رسنی با و نهاد و بیخ بر جمعی و جلادی بجان طغنی آخته قریب سی نفر  
 از امرای زند تیر از ایای در آورده و غیره افغانی بنظم عراق و مازندران فرستاده بود باقی شده زنگنه بجان ابو بصیرت خان لایه به هفتس غایم  
 اصغیان شد در حوالی قلعه نیر خواست قبض رسید و ابو الفغان بشیر از رگشت و صادقان عیش از کرمان بشیر از آیده سلطنت مدار  
 و صاحب اختیار شد غیر از خان با شکری از اصغیان بشیر از شهر را محاصره کرده پس از نه ماه استیلا یافته صادقان و آباد اورا

# در تحقیر فارس

کشند و ابو الحسن را کجول کرده خود لوای سلطنت برافروخت و بران آمد در شش هزار و صد و نود و هشت فوت شد و جعفر خان بن صادق  
در آن زمان جلوس کرد و بشیر از آمد سپس از کوفی برین شده در سبزاق در این میسید مراد خان و چند نفر دیگر که در خلوت ارکان جلوس  
بودند نصف شبی بام یابم یا این آمد و در گذشته و سید مراد خان بر مندرگمان است لطیف خان بن جعفر خان که سمت که سیرت فارس  
بود عازم شیراز شد و شیراز تو نموده و سید مراد خان کوفی بهر نمود خود بر سر پرشست و با لنگه قرار پادشاه ملک استان قمار کاران فاجده خان  
مخاربات نمود غالب و مغلوب شد تا در شش هزار و دویست و هفت در شیراز بریت باقی که بخت در کرمان حضور شده از آنجا نیز جان بدید  
تا در شش و بیستم اسوره کوفی بهر شده در طهران قتل سید شهاب الدین خان اغا محمد خان بشیر از آمد و نواب جابا با بابا خان نایب السلطنه  
بایت و فرما نیرای سلطنت فارس جنخاص یافت و اساس پس بهینت محمد و مبان عدل و انصاف مشید گردانیدند از شاد است  
سلطان مشید در غده ششید و جلوس خاقان سید در طهران شاهزاده محمد علی میرزا نایب الایالات فارس بود بعد نواب حقیق خان برادر  
خان ملک ایران حاکم تختگاه سلیمان شد چیزی گذشت که در اینجا سلطنت منصرف کردید باز بسی مناصح محمد علیاه ستر کبری و ابد  
ما جده خان سلیمانان وی منتقل در خدمت برادر مشغول شد در کاب بماند و محمد علی خان قاجار قوال بود بهر یکا فارس مامور شد تا در  
هزار و دویست و چهارده نواب تسبیح میرزا بکر ای فارس مامور کردید بوزارت جمیع خان نوان شاهزاده بجم و بر داری سعید  
سلاطنت منصف و کم آزاری موصوف بهو و لب این پیش و طربت اوقات فرخنده ساعانش به بکونه امور است مصروف می شد  
مشغل مکنه بانای لوک و امر او در محول شد سی و هفت سال مدت فرمانروایی کشید تا در شش هزار و دویست و پنجاه که شیراز  
عادل بادل محمد شاه جلوس فرمود نواب شاهزاده قیروز میرزا محمد الله اوله با نظام امور فارس آمدند شاهزاده مزبور را در  
طهران کرد بعد باز چیزی هم با نواب نصره الله اوله قیروز میرزا شد پس از چندی ایشان روانه کرمان شده و نواب فریدون میرزا  
بفرمان فرای فارس آمد شاهزاده خان هم مانم کرم عدل و حسن وجود و استنسان مرعی داشت ایران العام و احسانش بر جمعا  
و عام بارین گرفت و در کاب گرفت خط فارس تازه و زبان کردید از زبان استانش محرومی ماند از قضاچان اتفاق افتاد  
که میان رعایا و نوکریان دولت بختی مزاحمت رفت و شاهزاده غایب و تشریف فرمای نگار بودند رعایا و ادوایی از سپاه  
از کار گذار خود استند میرزا احمد خان کار گذار که ادوی عاری از کار بود در اصلاح کوتاهی نمودن بر مقدمه منسرد و منسرد  
رقت نوازی و سر لشکری نه کاریت بدیچه و سرسری کار بنا رفت و نهایت رسید و امر طرفین بدو و معاون کشید  
فته بالا گرفت و نه از فروختن تا از جانب دولت ابد مدت میرزای خان امیر دیوان به صلاح رفت فایده بخشید شاهزاده  
بظهران احضار امیر دیوان در فارس میا شد پس از آن حضرت که کشیک باشی قاجار در فارس صاحب اعتبار شد  
تا در شش هزار و دویست و پنجاه و شش شاهزاده با عدل و داد نواب نایب الایالات فراد میرزا امیر انقرای فارس تشریف  
فرما شد در ششید مبان دین و دولت و بسط باط سعادت بوجهی اقدام فرمود که بخت عدل انوشیروان را منسوخ و معدوم  
حالی و لوک و فراد این دیار از قبل آمده واقعه و اورس آباد و فیض آباد و قزوین و دشت بیضا و غیره و غیره که تقریباً سی  
سی و پنج قریه بزرگ آباد میشود لوک سر دیست بلکه امش با صفا در طرف شمال بشیر از بیافت چهل و دو فرسخ شکار سس اکثر  
آهو و کوره فرودش رقت پیش حاصلش کندم وجود پس آتش از قنات و چشمه قریه آمده و قریه مضبوطی دارد در آن  
سابق آنجا است که در کال استکلام بوده چنانچه جمله استخوانی در زیرت الطوب نموده است و در سلطنت کرمان زند بود  
میرزا نام را در بد و امر دست او بر کرده سلطنت سپرد و اقتد پس از استقلال او را در این طوطی جلوس داشتند دلیل بر استکلام است  
نبت سبار قلاع و اماکن واقعه در شب جبال تاج علی واقع شده و رودخانه در وسط جاری زمین و بارش با این و اشجار  
در طرفین رودخانه را خانه و عمارت و جای باصفا است و منزل دلکش از فرج استنانات  
نوشه و مصانعات چون زبیر و بندر بیک و بندر گار و جزیره فارک و جزیره و غیره که چاه لوک است نام کسیر و اگر کنار  
مجرایم غالب مردش صلاح در ز و حاصلش فراد خط استنانات از ان شکارش اکثر آهو در قرون سابقه و حدود سابقه  
نور شیف دو فرسخی شمالی بو شهر فرقه سواحل و محل نزول خواص شهری است رفته و دست فیه مدته جازات را  
نفسرگاه بود پس از آنکه خورشیف فراب و دیوان گشت ریشتر کفر سخی بو شهر آباد شد اگر چه در زیرت الطوب است

که اینها

# در تحویل فارس

که ریشهر را تهریب کیان ساخت و تا پورین ریشهر با بجان تجدید تجارت کرده صای حال در او افزودت نوری ابدی و عمارت  
 بوشهر پدید شد و شیخ ناصر خان ابو جیری از اعراب نجد که در جهازات نادرشاهی فاضلاً با اعتبار بود بایه بوشهر و صاحب قضا  
 که دید چون در طرف بحر و کبک طرف خشکی است آن کبک طرف را حصی حصین برومی رصین برافزشت در این سنوات حسب فرمان شاه  
 دین پناطل الله ملک الملوک ناصر الدین شاه قاجار پادشاه عزیز و ابدت عزیزه طرف بحر را بمبارون استوار و برومی پایدار در کار عمارت  
 و قریب با تمام بود که فیما بین دو لیسن ایران و انگلیس آثار کدورت و لغات شکار کردید و مجاش این است که دولت انگلیس در بدو سالها  
 هندوستان در آینه فکر ریزین و اندیشه دورین ایشان عکس این تدابیر بود که با دولت علیه ایران اظهار اودت و همت نمود  
 طریق دوستی و صفا بودند لکن استت که بده بنو سطران را در برابر از نظر شاه و الایاه گذر هینده استقام بین دو لیسن عظیم محکم  
 و اتنی دین با جنبین مستحکم کردید علاوه مغز داشتند که هر سال مبلغ دویست هزار تومان بجهت مدد خرج لشکر ایران همسازی داد  
 در سال ۱۲۳۰ هزار دویست و چهارال بعد تا ستر و بر ستر بود تا زمان که در هندوستان نظمی کامل و فراخی حاصل آمد از دوان  
 و جاستماری قاضی دکان لم بکن انگاشته علاوه در سالکه هزار دویست و هفتاد و دویست آویز امور ات افغانستان که در وقت  
 جز در عیت قدیمه دولت علیه ایران استند و بهانه چند با بان جهازات جنگی بحار به و مخصوصاً فر استند قریب پنجاه جاز که مشون بده دوازده  
 فوج سواره و پیاده نظام و توخانه و استعداد مالاکلام بود فقط بندر بوشهر را در شتر محافظه و محاصره انداختند چون دولت  
 علیه ایران از این منعی غافل و بیخبر از تسلیح سخط و ساغلو جمعیت و استعدادی کامل در بوشهر نداشتند میرزا فتح خان در با یکی غلف  
 مرحوم حاجی توام الملک شیرازی بلوکات دشتی و دوشستان اجار بکنی حرکت حتی المقدور از نزدیک و دور حضار و قصد مخصوصه بکار  
 نمود چون تکستان در چهار و سکی طرف شرق بوشهر و از سایر بلوکات اقرب بود با قرغان ضابط تکستان و احمد خان ولد شاه  
 با پانصد نفری تفکی پیاده و سیه کاکمش و زور زای و نیز انداز هم مبارز و جوشن شکاف و سندان دوز هر چه شیره نیکام جنگ حمله گذا  
 هم شهاب صفت گاه کینه دشمن سوز اتنی از جنگیان بلوکات و در میان ایلات ایران چیزی میشنوبد با و کاشان در کیشار در  
 پیاده روی از بگت دری چالاک تر و سوار ایشان در حله آوری از بلکان با باک تر از صد شصت مور فین فریخی و یونان بنامیم که  
 پنجاه نفر پنجاه هزار عنصر را که در متفرق و در بدر کرده بشرطیکه غیر محکوم خود با بلیت و غیره بکنند یا در تحت حکم سپهسالاری فرود و  
 مستعدا سر و سرداری چون نادر باشند باری بلیت جهاد و غم دفاع عازم بوشهر کردید پس از طی چهار فرسخ مسافت در  
 نهایت خشکی و کالت وارد بوشهر شدند افواج نو بخانه انگلیس که در روز قبل در فتح که در سمت میانه جنوب و مشرق بوشهر واقع  
 و در ریشهر کبک فرسخ مسافت دارد از نمایان جنگی آمده آسوده و مستعد حمله و یورشش بودند هنگام طلوع آفتاب از جای است ریشهر  
 بزم سبتر بخا در اکثر جلور بر آمدند در توصیف جاعت تکستان این قدر پس است که این معدود غلیل بحال مغالنه و سبتر در برابرشش  
 فوج پیاده نظام و دو فوج سواره و سی عراده توپ بکریز ایستاده بمقابل اقدام درز بدند پیشتی و خرواری و خرواری بود  
 از آن طرف جهازات جنگی در جهازات لشکر جنگی در دریا هم جاست بر لشکر انگلیس بسیار بود و از طرف بحر نیز توپهای دریا سینه  
 شست و شش بود رایح الاغصال بطرف این جمع قیل دان کشاده با لاش فاشا مشغول بودند انگلیس را از تر و جوشش کارزار  
 شد و در عرض صحرای کارزار از ضرب باران کلوه فاشش ریز و زرشه خاک چون که نار و روز روشن چون شب بیره نار کردید آن یک  
 مشت دستا چون زبوران پران متفرق و هر یک پشت سنگی نمکهای فیند را در فعل کشیدند از جانبین آنان زیاد جمعیت و  
 استعداد ایوان بلیت دفاع و اجر جهاد ایستاد که کرده بود با بقدرت فزاده هزار کلوه توپ و فشنگ هر دفعه زمین و سنگ  
 میارید و با پانصد کلوه ایشان تمام مردم جنگ بخورد و با لافزه دو روز با دو جنگ مغلوبه شد دستا بنان حلقه را تانک کرده مردان جنگ  
 کردند زرقه زرقه مخلوط شدند از توپ و فشنگ کشته کار بیشتر و خون کشید شیران از گام گرفته فزاده با کشته و در تکه دشمن ریختند  
 از جمعیت انگلیس کثیر سردار سترک و پیغمبر صابغیبان بزرگ و جمعی کثیر و جمعی غیر از اعداد و افراد لشکر که عددشان غیر معلوم ماند  
 معدوم و مشغول کردید و از جاعت اسلام احمد خان و هفتاد و چهار نفر در مرطه سعادت از این شهر عدوی نیست بدرجه شهادت  
 رسیده امدی از ایشان سوز نیاید بقیه سالم بطرف بوشهر رفتند پس از این حسباط و بعد انگلیس زیاده شده بطرف بوشهر  
 در جنگی و جهازات جنگی در با بگت آمد هم از راه کعبه اندام بوشهر از ززال استا که که سردار ثانوی بود بنوب انداختن

# در تحقیق فارس

و آتش خاندان حکم رفت رعایا و جمہور نو قین ابو شهر چون از دیر گامی بلوازم امور عینی و بخارند تا نوسس و از طریقہ جدال در توپ برآ  
 و سپاہگیری تا بوسس بودند اظهار القیاد نمودند و شہر تسلیم کردند سردار انگلیس از کنبہ درینہ قبیل ساغونا کہ در بو شہر بود و سلمو و مایک  
 انار انصرف کرد و بدلت و خواری بیرونشان کردند در پای و کتیر سر بکشت و کتیر فرشتہ کہ آنجا بودند قراول کاشته با جاز دولتی روانہ شدند  
 کردند چون در بو شہر نشستند عینت داشت دیگر اقدام بجنگ کردند تا یکجا از بیسج طرف حرکتی نہ تا نحمدہ اسر واری با جمیعت و استعدا ازین  
 رسید نزال او ترم سردار جدید غم منف برآزجان و مجادلہ باشکر ایران نمود اگر چه نزال استا کرده سایر سرکردگان ہندوستان  
 کہ رزم پیش مبارزان دستان دیدہ و ضرب دستان چیدہ بودند ہمراہی شدہ و راضی بودند مخالفت ہم نوزیدہ با پنجر نرفسپاد  
 چار صد نفر سوار سپیدہ عرادہ توپ جلواز بو شہر غم برآزجان حرکت کردند از بو شہر تا برآزجان وہ فرسخ است قراولان ایران در شہر  
 بفرادے بودند خبر آوردند حبس قبلی کہ در برآزجان بودند حرکت بجای دیگر کردہ لشکر انگلیس برآزجان آمد اولاً اسباب حرکت و  
 الات جارخ اما سا برآزجان گرفتند اسب و استر آنچہ در قریب یافت شد ضبط کردند و پس ازہ روز عازم مرجت بو شہر شدند در آن  
 شجاع الملک و وزیر نرفسپادہ با بہت عرادہ توپ برداشتہ غم بشیون از دایک سمت برآزجان حرکت نمودن بار مواضیہ نیز الی شاع  
 از ہا و دران ایلیا تا برداشتہ رو بکرا انگلیس آورد چون بمہ شب گذشتہ بود و دو ساعت بعبس ماندہ در بین راہ کیف فرسخ بیرون  
 برآزجان ایلیا بمشکر انگلیس بر خوردہ بکارز اقدام نمود و دو ساعت بعد از زود خورد و قریب بطول مجرت شجاع الملک خود را رسانید  
 سرانجام جانبین و دلیران مسہ من در مبارزت آمدند و او اجدات و رشادت دادند از شدت قوی توپ جنگ ہوتا رہ و تیرہ وار گرفت  
 شدہ نیزان نعلت چشما نیزہ کشت در جنگ کز لشکر انگلیس خود را روی تپ بلندی کشیدہ بودند مگر پیادہ و سوارہ ابلانے بہرعت باد  
 و برق خود را بالای تپہ و زار یکی رسانیدہ شکم دریدہ و سر بریدہ برگشتند کہ غایت نمود رشادت و نہایت چابک و جلاوت است  
 بعد از انقضای دو ساعت کہ کم کم ہوار روشن شدہ و آفتاب در شرف طلوع شکر اسلام ہم چند روشن شدن روز و ہم بودن جمیعت  
 استعداد قلیع غم مرجت کردند از انظر ہم لشکر انگلیس در پیکار شبانہ و کارزار با کانه کان استعداد بسیار و کرا جمیعت بسیار  
 از ایرانیان سیکر و نہ چون ہوار روشن شد دیدند دو ہزار نفری پیش نیستند ہمچہ پنداشتند کہ تمام واقعہ ملک ایشان بریشان منحرف شدہ  
 این قبیل کہ در مقابل اردو کثیر این تصور و پایداری من یالبہ کثیرش دلیر است و بواہمہ شورش و بلوای اما لے دات و در ہوشیاری  
 کہ اطراف رزمگاہ ایشان بود حمت بر ہم دور ہم شدند احوال و افعال خود را اندوخت دادہ راہ بو شہر پیش گرفتہ ایرانیان ہم کہ در  
 دیگر برگشتہ بودند جز در از حالت فرار یکدیگر شدند اما دات ہم بارہوی بجایانہ انگلیس رنجت و اموال افکندہ و احوال و افعال  
 بجایانہ انار انصرف شدند از لشکر ایران دولت و پنجاہ و دہ نفر مقتول و پنجر ماسور کردید و از لشکر انگلیس از آحاد و افراد جمعی  
 ایکتفر سر کردہ سوار قبض رسید چون کتہ نامی خود را در ہاندم کہ افتادہ بر سیدارند و بر زمین بنگذارند حدوش معلوم نیست بارہ  
 جماعت انگلیس بار کتہ بو شہر فرستندہ ایرانیان ہم از اطراف و اکناف در فریبہ کبفر سخ و یعنی برآزجان جمعندہ رحل اوقات انداختند  
 و منظور و دو کشتیکہ باشی دولت قید و لکر موری گردیدند و آوردند و سہ در مشول جمع آوری حرکت و ابلات بودند در این  
 بین میرزا محمد خان قاجار سردار لشکر حضرت انار ابو نجانہ و استعدادی کامل و لشکر قوی وار شدند و مشول با استعداد و نظام  
 اسباب یورش بو شہر و لشکر انگلیس با ضعیف سگرو با سجان و اسباب محافظت خود و صیانت بو شہر و لیران ایران شدند کہ در این بین  
 جاز چاری از طرف ہندوستان و چار از جانب طران معاوت و احضار ظرفین رسید و اخبار صحاح دولین را در پارہس  
 آوردند و کہ ورت بصفا انہامید انفرض بلوکات کسیری و سردیری کوہستان و صحرا ای فارس بسیار است کہ قریب از ہزار و ہاضد  
 خانوار الی دولت خانہ از جلا ننا ایچ کہ از الکت نیز گویند دار الحکومتہ حکام و ملوک شہسازگارہ بودہ کہ اناب ایشان بار بو شہر  
 با بکان مستحق و بعضی بنوچہر ساغندہ اند و قبل از ظور اسلام اسلافشان ملوک عمم را استوربان و در صحرای رون ازین اوقات سوزن  
 اقامت داشتند اند پس از فرخ اسطر کہ بزجر در بار دیگر در رفت رؤسای شہسازگارہ از دون بداد بگرد نزد حبسہ دانند عید  
 این عامر کہ از جانب عثمان بن عثمان موبجاولہ و مسار بہ بود با شخ بن مسود سلمی را از عقب بزجر در روانہ نمود وی از زاد کران عازم نجف  
 و میان اما دار دیگر و شہسازگارہ با شخ بنی صحاحت و مواخت شدہ ہذا شتم شہسازگارہ در مجاری این حالات در آن مسار  
 و ولایات بسر میروند و ہر روز ہور زیاد میشود تا زمان الب ارسلان کہ نوبت سرداری بفضل الدین الحسن کہ فخلو بہ خونہ گویند

# در تحقیق فارس

رسیده و بر نواحی فارس استیلا یافته و هر طرفی ابری از شبها بخاره کاشت و بپای تخت سلطان مشتاقه با نواحی هریا تونسلس جنبه فارس را  
مناظره نمود و ایچ را در آن حکومت کرد پس از چندی طغان کرده بنای صعبان نهاد و در قلعه نشین شد و آنچه نظام الملک او را محاصره نمود  
باقید اسرا و اورا در استخر مجوس فرمود و از جهان بایوسش نمود و نظام الله بن محمود بر او فضیلتی قایم مقام شد از حسنویه الی کورستان  
که هفت فرسخی بندر عباس است از فارس مغزور و شبها بخاره موسوم ساخت بهین قسم و اعدا اجداد تصدی امور سردری و سردار  
میشند تا در شاهه ششصد و پنجاه و هفت سردری از جانب هاکو خان قلعه دارالان ایچ را که مشتمل بر پنجاه هزار خانوار بود خراب  
و در آن ساخت اعلاف و اعقابان تا در ششصد و هشتاد و هشت با وجود انقلاب ایام و تراجم امور و تراجم من و کمال پریشانی و بی سادگی  
باز در زمره سلاطین و ملوک محمود بودند از جمله مجاب اشجار در سلطانات چاربت که چهل و پنج ذرع ارتفاع و بازده ذرع قطر دارد و دیگر  
از جمله قزاق استخوانی قلعه استخوانی است و دفاع است و همچنین شهر استخوانی که از پایه تا پایه فخر است در این بلوک سردسیر  
میان مشرق و شمال ده فرسخی شزار است که اول بانی کبوتر شد و پوششک بر عمارتش افزود و همیشه طرح شهر سفلی ریخت که طغش  
از اول صحای خفرگ نام وسط عمر را مجرد است که پیش شرح دادیم همین نیز قبیل عمارت کرده های بنت همین بانی چهل ستون استخوانی که  
امروز از ستونهای یونان خرابه های آنجا ظاهر و بود است که در پیش بانی از قایم سبوا اهل سیاحت را مثل آفاتر شاد ببقاوه است  
دیگر در این بگرد است در صحرای دلت تر از غده برین و هفتاد با صفا از جنات اربعه روی زمین مرغزاری عموار را بصن و شقایق آب و  
هوایش روح پرور و امیر بر موافق رفته ماه مهر با صلصال و در صبح طیران موزون با در در سایه درختانش کسترانیده فرش بوغیون  
این جلگه سی و پنج فرسخ طول و از پنج فرسخ الی سز فرسخ عرض دارد در کمال ابدال در بستان و باغچه میوه سردسیری و گرمسیری هر دو  
محل آمد و سینه و اعمارت و شایسته زده است مردمش ریخت پیش و عمارتش پیش از رودخانه و قنات و افزه و چشمه سار منگانه و  
با صفتش نقد و بنا گو و عمارت انواع مرکبات و چینه و شکوک از معدنیات موثبات و همیشه و تخاصس شکارش از طيور در آن  
و گنک و تپو از جنس و خوش آهو خوک هم دارد از شکار کوهستان این سامان فاو در بسیار است افتد دیگر کارزون که  
همه ریس ساخته چون شاپورین اردشیر شهر شاپور را ساخت کارزون از توابعش بود که و ایند جزو زمین هرام آنرا شهری کرده  
قبلا در آن شهر و شهری مسلم شد شهر شاپور را اسکندر وقت عبور چنان خراب کرد که بر اسم بلا رسی از آن گذشت شاپور بخانه  
کرد با کمال عمارت آورد و در شرف شمال شهر عاریت که صورت شاپور از سنگ تراشیده اند و از طرف دیگر صورتهای دیگر شده  
و تنها آنجا که مثل حیران از قدرت کارگران است باری زیاده از آن است که در این مختصر توان شرح داد احسام و ایلاتش نیز بسیار  
و مردان کاریش بسیار است مردمش سلجور و اهل سلاح و زر می و فارس و بزرگ شده پشت آب و قوی خانه زمین  
تقیح عجم که شنبه از دریا میان فارس و عربستان واقع شده شرفی از آن دادیم ایند ایش از محاذی بلوستان و انتهایش نهر  
طول این خلیج و دینت فرسخ و عرضش با اختلاف و بهترین محل اش معاد فرسخ عمقش زیاده از نود ذرع است جزایرش بزرگ  
و خارک و خارکو و هرگز کیش و ام اسلام و جزیره بنیم و این و غیره مثلا بحرین و جزایر عرب طرف جنوبا و شهر  
واقع میان بحرین و بوشهری فرسخ و عرضش شیب دریا که حاصله جزیره بحرین و بحرستان است متجاوز از پنج فرسخ دوره جزیره  
بازده فرسخ مشتمل بر چند نای خوشگوار و گلستان بسیار و اشجار ترنج و مغزور و قمر بندی بسیار و اطرافش مثل لؤلؤ شاپور  
مروارید آبدارش در کمال شهر است هر سال در فصل صیبن بعد پنج شش هزار فرود گشتی کوچک که اعراب حبیب و بکار  
نیامند در اطراف و کناف در محل موسوم به خورقت و دیگر که نا جزیره دوازده فرسخ مسافت میشود جمع و لغو اصی مشول  
میشود در این جزیره غریب یکصد و بیست فرسخ است که هر یک فرسخ از هزار و دویست خانوار دارد و استشهد هفتصد خانوار طول  
باید و آبش نیز در ساعت و سی و هفت دقیقه است اما پیش قبل از ظهور اسلام مذیب ز روستی اختصاص داشتند با  
درهم از بخت که منذر نام از جهان آن جزیره شرف اسلام شرف گشت و علماء حضری بجهت اقد صدقات ایشان امور کردید  
الی حال در نهایت بنداری و کمال تقوی و پرستشکاری هستند تا آخر دولت بنی عباس بدو آن خلافت اختصاص داشتند  
و دخل و فرعیش بکار که از آن خلافت و اصل سبکت در سلطه استشهد و سی و سه انا بک ابو بکر بن سعد دست نقر  
در آن نهاد و بعد از هفت سال طلیف و کما راضیه بحرین نمود تا او از عهد انابکی متوجهات آنجا نرفته عامه فارس برسد

در اینست



# در تحسین فارس

۳۶۳

در اسپنلا و سلاطین مغول از جانب حکام فارس حاکی در این جزیره حکومت بود در ایام سلاطین کورکانه بتصرف و ایمان جزیره هرگز  
 بود در ایام شهبازی شاه و اسلام پناه شاه و عباس از جانب الله و در بختان پیکر یک مملکت فارس خوانده صین الدین قالی باجمعی  
 از اما که سبزه است نیز این جزیره مامور و مسخر شدند آخر ایام صفویه حکومت بکربن شیخ جبار بود که از اعراب سواحل فارس در بنای  
 لارستان اقامت داشت تحول بود چون فتوری در امور دولت دید مخالفت ورزیده نوای غنیان و عیبیان برافراشت و خود را  
 با استقلال مالکیت پنداشت در بدو دولت شهر را قورت داد و شاه افشار و ماموریت میرزا یحیی خان شیرازی حکومت فارس در باب  
 استخراج بکربن از تصرف شیخ جبار تا کیدات اکیه و عمل آمد وی چون در و شیراز فوخی متخبر بکربن فرستاد در آنوقت شیخ جبار بکیده  
 معظم رفت بود نایب وی بعد از مجادلات متوازیه فرار نمود و بکربن بتصرف آمد او او خود دولت زنده بتصرف حکومت فارس بود  
 ششصد هزار و دویست و چهار هزار خانوار عرب بنی عبد از تبرکستان بکربن آمده متصرف کرد و پند آمد نام ریش سفید ابی جاح  
 ادا مکنجیات حکومت اشتغال نموده پس از وی عبد الله بن احمد بن علی بن احمد بن ابی جاح بن احمد بن احمد بن احمد بن احمد بن احمد  
 اشعراج و خود مالک مال و مسجیح کرده لاکون .

جزیره خارک در مغرب ایل شمال بندر ابوشهر بمسافت نازده فرسخ در فرسخ دور جزیره کوه عسیر مرتفعی در طرف بیابان  
 جنوب و مغرب آن واقع چند خیمه آب خوشگوار دارد در قریب دو هزار اصل نقل در آنجا مصل آورده اند قریب بیست خانه از اعراب که از قدیم الا ایام  
 در آنجا سکنی داشته اند حال در این جزیره حکومت از بدو نایب این جماعت طریق اهل سنت و جماعت است بای فرزند کشنی مسی به بقعه  
 و تجارت امانی بصره و کسبرین و مستطامان و داد و دستند دارند ا طول لیالی و ایامش سیزده ساعت و چهل و هشت دقیقه است و جزیره  
 خارک کوه هم بقاعله هزار ذرع طرف شمال این جزیره واقع شده که طولش از جزیره خارک زیاده و عرضش کمزیر است و غیر سکون است  
 و کوه سفید دو ایلی که از اما خارک است بجهت جرابان جزیره میسرند آب چاه آن جزیره شیرین و گوار است و در طرف شمال جزیره خارک  
 که محل توطن امانی است تخمین چهار برسی متصرف است سال قبل از این دولت و لذت بیجا سکونت و دارالتجاره در آنجا ساخته شده است  
 بجزری جمعی از دولت و لذت ظاهر متوجه مساملات و باطنای جمیع آوری اسلحه داد و ات مرتبه اقامت داشتند او او خود دولت زنده بتصرف  
 نام داشتند از مسجیح بندر بیک که حال از توابع بوشهر است در شیوه ثابت کنول و از شاه راه اطاعت عدول نموده یا غنی شده  
 از جانب دولت زنده چند دفعه سردار و لنگر بدفع آن بدو اختراعین رفت ولی کاری از پیش نگر یا مور زفت هنگام انصراف بیک  
 ظهر کوکب وکیل از عربستان صادقان زند و امیر کوز خان افشار نایب آن اشرا را مامور کرد و پند آمد مسجیح و ایمان تاب نفس  
 در بندر بیک بنی آورده بخارک رفتند بعد تقداب و ضیق مکان بجای تصرف خارک و اخراج جماعت و لذت از آنجا افتاد طایفه و بدو  
 نیز از همایی امیر حسن خائف و متوجه کشنی شیخ سعدون برادر شیخ ناصر خان بوشهری استقامت جت وی چون با امیر حسن مسافرت  
 داشت و هم غایت دهشت می پنداشت چند فرزند کشنی باجمعی از اعراب بوشهر بجا شد و استخوان سیرمها از جزیره خارک کاشت است  
 و لذت نیز با جهازات و گروهی از سران خویش از خارک با عانت یکدیگر بطرف جزیره خارک گشتند اقتدا امیر حسن در مقام مدافع بر آمده  
 بعد از مدافعه و مجادله و کیر و دار بسیار جمعی از جماعت بوشهری و و لذت زری مقبول بقیه هزار رحمت بخارک و بوشهر مراجعت نمودند  
 این وقت فرصت از دست داده جلالتل جزیره خارک شنافت و و لذت زیبارا محاصره نمود پس از چند روزی محاصره شنود را  
 سخر و متصرف گردید و بر مالک ایلان رقم ملک کشید و جمعی از آنجا کشته و برخی را بیرون کرد آن طوفه پسوز آباد و محل ساغلو  
 نو کرد دولت است در حال این جزیره و جزیره خویش سابق بر وارد نماز غوم می شده .

قسمت که جزیره در ریش نیز گویند طولش قسبت فرسخ عرضش چهار فرسخ چندین مستطامان معموره و نخستان موفور دارد ایش از اعراب  
 بود است طول لیالی و ایامش سیزده ساعت و چهل و دو دقیقه از مسافات بندر عباس است و او شش از شمال جنوب است شش  
 محاذی و قریب به بندر لنگه که از سواحل لارستان در ششصد هزار و دویست و هفتاد که طایفه از اعراب بکیده پیر و محمد بن عبد الوهاب  
 نامی شده نایب جدیدی استوار نموده و نایب مستتر کرده در تبر و بکیر نقل و نایب و اسر سایر نایب اقدام نموده دولت بکسیر  
 شکوه جهازات بر آن جاف غلات که در آنجا کوه کوه است و در ششصد و پنجاه گاریات و کله لایب سیاه است  
 و آن طایفه سالانه دولت نفراتی از هزار و پانصد تا در آن بلاد بکیر و کوه کوه در آن بلاد امان و اجاره طایفان

# در تحقیق فارس

سید مستقیم شاه فاجار توراوند مرقد در طرف جنوب جزیره که مستی یا بسید است دولت انگلیس تسلط بنا کرده و مستطاب شده است  
آبسنوران فسله باقی است .

جزیره هرمز کونیه آبادی این مکان از اردشیر باجان بوده در دولت سلاطین سلجوقه و فو تا قراماچاقوردین خورشید در کرمان جزیره هرمز  
جزو ممالک محدوده نواب ایشان بود و به سناری عیسی نامی حاکم جزیره هرمز فتح بر عثمان نمود در عهد دولت انانک مظفرالدین ابوبکر  
سه زنجی و سلجوقه محمد و نام و ایالات بر قاعده مالوف مال مقرر را جواب سلاطین کرمان بگفت چون محمود در گذشت پسرش  
حضرت برجای او نشست برادرش رکن الدین مسعود نام در وقتیکه حضرت ناخوش بود بر سر اورده سرش را بریده و جزیره هرمز را گرفت  
بهاء الدین ابانام از مالک حضرت ارسن و فاه فرط شجاعت تن در داده قصد مسعود کرد و محبت نامه وی آمده مسعود متراکبان رفت  
از سلطان سیورخش شکری گرفت بگشت بهاء الدین جزیره قنبره قنبره گرفت و اشیخ جمال الدین طیبی استمداد نمود و بگفت لشکر حاکم جزیره قنبره  
مسعود را بجهت آبرودن کرد و در سال ۷۱۵ هجری و پانزده شوکت دستداد در آن جزیره ابوم حکم اینست امتداد یافت پس از آنکه عزین بخراف  
کردید بر جزیره نواب ملک کرد شاه نام کتب خود را به پیر برسانید نصیب شد اولاد و اخلاصش پشت سر هم تا اوایل دولت  
صفویه بگرفت آن جزیره اشتغال داشتند در سال ۷۱۵ هجری و پانزده که نوبت حکمران بنفشه شاه بن شهاب الدین رسید جازات آن چند از  
دولت پور توکال با هم تجارت جزیره آمد و خانه بخارسته در آنجا ساخته بنیاد پای تصرف کشاده است ملک فرو گرفته و با نذکر رهنه  
کار گذار و صاحب اختیار هر جزیره نواب شدند و در بندر جردون که نام هر جزیره فرخ است قلعه در نهایت استقامت زین دادند در سال ۷۱۵  
هزار دوی و یک که اسم حکومت جزیره هرمز و جزیره شاه و درسم با جاعت بر توکلا بود قنبره کجا فارس حب الامر سلطان جنت سلطان  
شاه عباس طبع وقع اساس بر توکلا بهما تصرف جزیره نامور گشت و قلعه که در بندر جردون بود بجهت تصرف در آورده بندر بهر  
مانت و بندرهای موسوم نمود پس از آن به سناری حاجت انگلیس و ملک جهارات و سفاین ایشان بر جزیره هرمز مستولی شده  
طایفه بر توکلا بهار در نهایت سخت و اذلال از آنجا بیرون کردند تا طول ایام و با ایش سیزده ساعت و چهل و پنج دقیقه و عال جزیره هرمز  
جزیره قنبره اگر چه از مسلمات جزایر خلیج فارس است حال فراب و ایر است در سابق کال آبادی و معموری را داشته است و نسبت به  
خود برتری داشته عهده دماغ و صاف شیرازی در آبادی آنجا شرح خبری نگاشته بود که پیش بنام سنی نوشته ایم سبی از اسباب سالها  
جزیره و تحت حکمران سلاطین بنی عبید بود تا انانک ابوبکر ملک سلطان آخرین سلاطین بنی عبید را قتل آورده دولت سید ساله ایشان  
شد و جزیره قنبره تصرف انانک باجان فرار گرفت و با هفتده و پنجاه حکام فارس را محکوم و زمان خرابیش غیر معلوم است و سایر جزایر  
مشتمله و نیز سکون است .

بعضی از وزراء عظام این دیار عمید بن عیسی فارسی دستور عبد الملک مروان فضل فضلی جهان بوده دی مخرج علم سیاق است  
ابو داریس بن محمد دولت شیرازی بوزارت فاهر طیفه سرافرازی داشت در ایام پیغمبری اکثر اوقات فخره ساعات ترفیحات  
و غیره داشت بگشت تا وقتیکه وزارتش به بران منتقل گشت  
علی بن محمد بن علی بن محمد فارسی فارس میدان فضیلت و کالات خلق را واضح است در ایام حیات مدینه مافوت فرموده و در  
طیفه وزارت نمود در خلافت اترامی باقیه بواسطه حکمی که بدان رضای راضی بود که یکی از امرائانش بود مصلوح است و مجوس شد  
در سال ۳۲۴ هجری و وقت آن مجلس عالم اترت رفت

ابو افضح منصور شیرازی در وزارت القانم باقیه در کار سازی امور مجبور صرف و مشهور بود  
ابو افضح شیرازی بوزارت خزانة دوله بن سزالدوله دلمی مشغول بود و بواسطه همدمی اهل نشن که مخالف طریقه سلطان بود مشغول  
ابو محمد را هرگز وزیر سلطان اتودله دلمی است که باروی کر بلائی متعارف را فرستاد علاوه سایر آثار جزایر خویش با کار گشت  
ایام مسمر بدینگونه امورات گذرانید تا در سال ۳۴۵ هجری و وقت بر بنفشه رسید .

خواجه نایب الدین حسن شیرازی وزیر ستور بن مسعود بود و کوی استناده از قرون سپر بود در سال ۳۵۵ هجری و وقت  
ابو منصور احمد بن محمد بن عبد الحمید شیرازی بر بن الشهاب و بجز بن السباب آفتاب جاگزای او و کیوان مستفید و نامی او پیش  
در حرام اتودله نامش مشغول دیوان رسایل بود و خود بوزارت التومانش خوار شاه از حنیض خدمت با وج مشارکت سلطنت

# در تحقیق فارس

پرست نازمانی که از این عالم در گذشت .

امیر محمدالدین امین شیرازی سردی بود در کمشن بنات واهی بر آسمان جلالت قدری رفیع و غری بیغ داشت اکثر ایام حیات بوزارت میرزا بود ابق بن میرزا جانشاه زنگان با کمال رخت و اشفاق مبتی کاشت بعد از وی چندی به پیکار رسید میرزا حسنغ برادرش اقدام ورزید تا هنگامیکه منوبه عالم آفرین گردید .

خواجده ابن الدین کارزونی در ایام حکم بن زنگی وزیر بودیم بطبیری بود بر بید با وسعت از خود بتقصیری را منی کشت از او فرسخا وجود عالم طایفه من زاده در منقل نمود در ترفیه حال علم و فضیلتی و این نام نام داشت بزرگ که بعضی او را در سلک او بیا شمرده اند در ۵۹۵ هجری

با قصد و نود و پنج از اینجهان پرگشت و پنج بهار بهار ترحال نمود .  
 بو نصر اسعد جاهی و قنغ با ربع داشت از امثال و اقران در نهایت استنار و برتری بخواجده غزوی و شریف نوازی مشهور بود و اگر در سلک و بیگت بنامی مشهور است پس خواهد نمود و نماز کف بخشش محروم است پس در اندازفت از در فضیلتش مردود بود وزارت انابک سید بن زنجی در فایده صرافت و بگریگی اقدام سینو پندار ترحال انابک سید و جلال انابک ابو بکر و کوشش بواسطه موجبات خوشی که از او در ظاهر داشت موافقه کرده و در وقت استسکان بپوشش نمود و اظهار شفاعت و مزاحمت در حضرت انابک فایده بخشید تا در ۶۲۳ هجری ششصد و بیست و چهار طرادس رحش باغ جان پرواز نمود .

خواجده نظام الدین در طغوتی حواص مطیع انابک ابو بکر بن محمد رکنه ی روزی انابک و برادریده آثار شد و ناصیه او قهرس نمود او را ابدار فرمود طولی کشید بجزینه داری رسید بانکه تا منصب امارت و وزارت یافت تا آخر ایام دولت انابک ابو بکر و محمد بن سید بن ابو بکر ملک فارس را وزیر و قبول خاطر پسر پسر و پند طبایع صغیر کبیر گردید تا در ۶۸۳ هجری ششصد و هشتاد و هفتی از جهان مستغنی بر اقران خاکدان عرضه بیخ خون نشان گردید .

خواجده قوام الدین شیرازی تا بوزارت شاه شجاع مظفری اشتغال داشت و عاقبت الامر حسب الحکم پادشاهی در ۷۸۱ هجری ششصد و هشتاد و هشتی خلافتش کیست و خوش بختند .

خواجده سیف الدین مظفر شبا نگار به صفت اصالت و بنات موصوف بجدت طبع وجودت ذهن معروف بود و در قی بوزارت سلطان حسین با بغیر اقدام سینو و بعد از چند گاه به حاجت حاد و اعداد و موافقه و معاهده کرده و در ۸۹۱ هجری ششصد و نود و یکت عمرش با فقر کشید و عقل رسید .

خواجده محسنه الدین حسین برادر سیف الدین شبا نگار به صفت و قوف و کاروانه در استی و درستی معروف و موصوف پس از برادر بسند وزارت ممکن گشت تا آخر حیات سلطان حسین ریاست کفایت و در وقت پروری از اوقات و محمد خان شیبانای نیر پس از استیلا و تصرف خراسان او را بوزارت گذاشت و در محاربه محمد خان شیبانای پادشاه دین پناه شاه اسماعیل صفوی در ۹۱۰ هجری ششصد و شانزده راه آخرت پیود .

عاجی ابراهیمخان اعتماد الله اول شیرازی پدرش حاجی هاشم سبی از اسباب بامرا پادشاه قنار داشت و اقا رکعوف بصیر گردید و حاجی ریش سفید مملکت سیدی خانه و بعد بگلانتری رسید و در زمانه که لطیف خان زند در کرداب پریشا و خرقاب جبر استی دو چار و گرفتار گردیده بود و خانان شیبانای سید اغانه خان شیراز را استغرض نمود و بکلک فارس بوی مغرض شد و بعد از فتح کرمان و مرجع پادشاه ذیشان حاجی بصدارت اعظم وقت اعتماد الله اول سید افراز و کترم گردید بعد از شهادت سلطان شیبانای سید و بیکر خانان سید کاغذ استاین بصدارت علی منصور و بختاریت امور مخصوص ببلاده و در حضور بامیر انور مازون بکلو س بود بزرگوار و او دشس حاکم بلا شدند و مالک آرقاب بجا و در قریب چهارده سال بدولت و اقبال گذرانید و چون کارش در عتوشان و نغاف و فرمان بخت رسید روی در تراجیح مناد و اینک بسبب تعدی و اجفاف منوبان و احفا و شش با اسله بجا و اینک بطنان کج از خدمت خدمت کسنا خانه در محاورات خاطر مبارک شای کتدره بانام کارش متدرک گردید در او ششصد و هشتاد و پنج ۱۲۱۵ هجری و ده بیت و پانزده حکم قضایان پادشاه زمان اخذ و کعوف بصیر و موم الاثر گردید و اولاد و محب و در بزرگوار و بنی همسام و احفا و شش چون الی بکث بزیست ابنا زفت بعضی از ابغ بیخ مد بوش و برمی را چراغ

# در تحقیق فارس

و بدو خواهرش گشت ذلک تقدیر العزیز العظیم  
 هیند و زکوه فتنه فیروز کوه که در تنگه گشت جنوب شرقی همین مغرب واقع است از بلاد قدیمه و فی الحقیقه یکی از استحکات  
 محسوب میشود که اغلب در شداید حکمرانان آن نواحی باین شهر پناه آورده و چون داخل در تنگه فیروز کوه میشدند خود را محروس  
 و در حصنی حصین سید بده اند شرح فیروز کوه در کتب جغرافیای قدیم معلوم نام آن در تواریخ و سایر کتب از بورد است و باید دانست  
 که فیروز کوه و کبری هم در میان هرات و قندهار در کوهستان عورتستان بوده که ذکر آن در کتب بسیار شده و بقراین و از مطلب  
 معلوم میشود از کدام قصبه فیروز کوه صحبت میشود . باری صاحب معجم البلدان گوید فیروز کوه قلعه است در بلاد هراتستان  
 در نزدیکی دماوند مشرف بر بلده که موسوم است بدیه یا دبه در تنگه من باین نواحی سفر کردم این محل را برای همین ایام  
 مشاهده مسنوف در زینت القلوب گوید فیروز کوه ولایتی است باین دماوند و هزار جریب ابش از رودخانه ناست داخل  
 آب آن بخوار میرود هوای خوب و نگارگاههای مرغوب دارد و مردم اینجا سفید پوست و سفید چهره اند و انی عشق  
 در معجم البلدان آمده که در او قلعه است که کوه دماوند بر او مشرف است و هوایش سرد است درخت کرمبری در او بسیارند  
 و غلات بسیار در او زرع میکنند حاصلش بکوشود آب خوار از قلعه و دیده میگردد .

در هر حال قصبه فیروز کوه از شهرهای مرتبه سیم محسوب میشود قدرت و اهمیتش بوجهی وضع استحکام طبعی و غیره از شرح  
 جغرافی و تاریخی آن معلوم میشود اما پیش در واد که طرف شمال و در محادی تنگه و دانسته نمی است که در شمال شرقی  
 و اقصی و در تمام هفت باب مسجد و یکت کتبه و سه آسپادی کار و اسرای بار انداز و پنجاه باب دکان علی العیال دارد  
 و سنگه اش تقریباً هزار و دویست خانوار و هفت طایفه است طایفه شیرازی و کتیه که جبل مال قبل شوره ناست آنها پیدا و بسیارند  
 معلوم طایفه شیرازشوب طایفه رئیس طایفه کار و کوه طایفه فرآور طایفه نایبه از رود ایا و اجتماع فیروز کوه یکی از نژاده همجلی است  
 که چون از زمین داخل تنگه میشوند در دولت قدمی باین راه افتند در پیشتر کوه دیده میشود شبیه بنهار ضریحی ساده و چوبی  
 پر روی قبر نصب کرده اند یکی دیگر بقصبه است که اما نژاده برهان و مسمران و کنگان در آن مدفون اند و این بقعه در خارج  
 تنگه بسیار است چنانچه آب سرد کواران از زبر بقعه جاریست بقعه دیگر در دانسته کوه شمال آبادی واقع و در برادران نژاد  
 ابراهیم و اما نژاده آهیل در آن فون اند بقعه دیگر بر سر تلی در شمال شرقی آبادی که طرف دست چپ راه دیده میشود  
 و مدفن هفت نفر است ششیر و شبر و قیس و صالح و اطرف وزید و عبد الله و چند بقعه دیگر هم است که صاحبانش نقل ناست  
 اما آبهای فیروز کوه عبارت از رودخانه است یکی از تنگه و اشی خارج شده بطور انحنای داعی و باج از زمین فیروز کوه  
 گذشته بنکه که میرسد و قسمت شده قسمتی از میان آبادی جاری شده و قسمتی دیگر از کناره آبادی طرف دست چپ جریان  
 یافته سه آببار گردانیده در وسط آبادی قسمت اول بمنح شده در بیرون آبادی بدور رودخانه دیگر می پیوندد و یکی دیگر رودخانه  
 کویر سفید است که از زمین کویر سفید در چهار فرسخی است باین ناحیه آمده و در آبادی باب تنگه و اشی داخل میشود رودخانه سیم از  
 زمین شورستان و زمین گکرغانه یعنی از چشمه سارهای آنجا بتخل یافته از شرق مغرب روان میشود و در زبر آبادی فیروز کوه  
 بدو آب دیگر وصل میشود از میان دو کوه بطرف مغرب میرود و زمینهای طرفین را سیراب کرده تا محاذی قریه ناما با آب  
 مزود یکی شده بجنب میرود و در شلاق قریه حسن آباد آخر خاک فیروز کوه باب دلی جای پوسته اراضی مرغوبین را  
 مشروب و زرع ساخته ببلوک خار زده نمایش در این بلوک مشرف نمیرسد .

در از تنه فیروز کوه را حصن حصین بوده که علام و اناری از آن با دقت نظر دیده میشود و دو قلعه با بروج سنگی در قلعه کوه  
 مشرف بر شهر ساخته که بعضی از دیوارهای قلعه بیشتر از بروج باقی است و فی الحقیقه مورث جزه ناظرین میگردد و شرح  
 این حصن و قلعه با موقوف بهند مقدمه است و آن این است که شهر فیروز کوه منقسم به هفت قسمت شده به آب رودخانه و آن  
 که از زمین داخل تنگه فیروز کوه میشود منقسم به هفت قسمت بگردن منقسم از رود شهر و منقسمی از کناره شهر از طرف شرقی آباد  
 روان میشود و شهر به هفت منقسم میشود منقسمی طرف شمال محاذی تنگه و قسمتی طرف شمال شرقی داشته قل بر قسمی و  
 قسمتی جانب مغرب رود بجنب شرقی و دانسته کوه شمال غربا افتاده باین قسمتی از حصن قدیم شهر فیروز کوه

# تحقیق فی فکروز

بر روی تل مرتفع طرف شمال شهر از مشرق مغرب امتداد یافته و باز در برج در این سمت داده بوده که فاصله هر برجی با برج دیگر تقریباً ۳۰ ذرع میشود و دورته برج روی زمین بیش از آن است که از آن مانده است ده ذرع میباشد و این نقطه از حصن طرف مغرب منتهی میشود و تکیه آب رودخانه و آتش از آن بشهر می آید و از کوه طرف مقابل که در شمال غرب شهر است و این تکیه را لشکر واده باز دیوار حصن شش سوخ فلجاید بدون مشهود بودن آثار برجی پس حصن حصین فیروز کوه از طرف شمال شش سوخ و شمال غرب که طرف جلگه است این شهر را احاطه نموده و تکیه مجرای رودخانه و آتش در میان دو دیوار فاصله بوده و کوه طرف جنوب که کوه پستی دارد و از آنجا بسنان میروند و بطرف را حافظ و بجای حصار پرستاری نموده و در قتی هم در دیوار طرف شمال غرب که خانه از آنجا بروج است و آن این است که این دیوار بسنگ پشته شده است تا دیوار منسله و حصار و بنوان احتمال داد که دیوار حصن فقط همان دیوار است که روی تل طرف شمال دیده میشود .

اما شرح دو قلعه فیروز کوه که بر بالای کوه سخت سنگی در طرف مغرب و شمال غرب آبادی نباشد و یکی قلعه و دیگری ناری قلعه بوده است از اعتبار است که قلعه فیروز یعنی شکل میباشد دیواری ابتدا کرده است از طرف شمال غرب منسله و امتداد یافته بجانب مغرب و جنوب و منتهی شده و باغ نقطه جنوب شش سوخ و اولی در طرف مشرق و قدری از سمت شمال شش سوخ دیوار ندارد و همان کوه است صاف که طرف تکیه مجرای رودخانه و آشی واقع شده و هیچ آن در حیوان از این سمت نمیتواند داخل منسله شود و این طرف کاملاً مشرف و مستطیر دیده است طول منسله ۲۲۴ ذرع و عرض آن چون معینی شکل است بنا داشت از ۱۳۰ ذرع است تا ۳۲ ذرع در طرف قلعه دارای ۴ برج است ۴ برج آن در شمال غرب قلعه و ۴ برج دیگر در طرف جنوب آن میباشد و فاصله ۴ برج اولی کمتر از ۴ برج آخری است و دورته هر برجی ۱۲ ذرع است و همه جابرج دو دیوار بوده و از طرف بیرون یک ذرع با یک سنگ و از داخل یک ذرع با یک سنگ چهار گوشه داشته و نیز در یک اندازه آن بوده بنا شده است . ناری منسله که در این منسله دیده میشود درشت کوه ساخته شده و با قنای مکان شکل الیجت ۴ برج دارد که نظر آنها با اندازه قطر بروج قلعه اولیست و همان وضع ساخته شده اما این ناری منسله در وسط قلعه اولی نیست بلکه در طرف مغرب و شمال غرب قلعه واقع شده این وضع که فاصله با این بروج منسله با برج مغرب ناری منسله برابر است کمتر از فاصله بروج جنوب شرقی منسله با برج جنوب شرقی ناری منسله میباشد فاصله طول ناری منسله ۴۰ ذرع و عرضش ۳۰ ذرع است در سه برج این ناری منسله ۴ چاه در سنگ کنده اند بقریه یکی برای آبیاری قلعه و بقیه ایوان و دیگری حای برف و بچ بوده و با وجود این استحکامات که سابقاً در نیر و زکوه موجود داشته بقدری تخفیر کردن آن نهایت صعب و مشکل بوده و نیز دیگری هم برصوبت آن میفرودده و آن فرط بیلافت و شدت برودت بود که برف و بچ است که در غیر فصل تابستان در چهار آن نایب زیستن از دشواری مثل حال است و بدین واسطه در این نایب باغات نیست و اشجار آن منحصر است بمعدودی سبزه و همچنین در از قرار معلوم شود شهر فیروز کوه را نیز ۴ دروازه یا درخل بوده که یکی تکیه مجرای رودخانه است و یکی دره عمیق آب چمن کور سفید یکی کوه را همسان و یکی دره مجرای رودخانه بخوار است و ارتفاع منسله زکوه از طهران ۵۵۰ ذرع است .

تواریخ منقله بغیر زکوه که در حقیقت سیر مرقوم است که سلطان رکن الدین بن سلطان محمد خوارزمشاه که از جانب پدر ایالت ولایت عراق داشت در ۹۰۷ درری خبر وصول سپاه چنگیز خان را شنید و بغیر زکوه نایب برد و لشکر مغول او را تعاقب کرده آنجا را محاصره نمودند و زحمت و کوشش زیاد پس از شش ماه مفتوح ساختند و سلطان رکن الدین تمام متعلقان و لشکریانش بخت لگن تا آزار فاده همه قتل رسانیدند .

در تاریخ رشیدی در وقایع ۹۰۷ الی ۹۱۲ هجری منویس که ریایات غازانخان از جاجرم برآه بطعام و دوامان کوچ فرموده در آن ایام ارغونخان درگذشته و از غازانخان پنهان میداشتنند چون غازانخان بسنان رسید امر او افتد ارغونخان را ظاهر کرد و شاهزاده مراسم عزرا تقدیم رسانید و ریایات غازانخان از تنان جدا و نماند و پس از چند روز بجانب فیروز کوه حرکت کرد و شاهزاده غازان در تابستان منسله میان فیروز کوه و سنان موضع امیران

# در تحقیق سیر و زکوه

مبارک و نجیب سیر پادشاه مشغول در سنه ۱۱۲۳ غازیخان بجهت دفع بغیان بطرف تبرجان منفت و نمود و از آنجا عسرت از دران کرد و از آن دران بغیر زکوه رانده به ماوند آمد .

نیز در تاریخ رشیدی در حضرت غازیخان از سلطان دین استر اباد بغرم عراق و آذربایجان گوید به همین آمد و خواست قتل زکوه را قهرج کنند اما عرضند و استند که کار بزرگ در پیش است لهذا استنمان رسیده از آنجا بصوب سیر و زکوه و از آنجا بهران ری آمد .

در کتاب مطلع السعدین تألیف عبدالرزاق بن اسحق استرقذی در تاریخ سینه ما گوید امیر قوام الدین مسعود که منسوب بامام حسن عسکری سلام الله علیه باشد در حواله لبله اول زاهد و کوشه نشین بود و جمعی معتقد و ملازم او گشتند و امیر افراسیاب جلادی که آنوقت حاکم مازندران بود با او کرد و کار سینه بالا گرفته طبع در سینه مازندران نموده چون امیر افراسیاب زیارت آمد چند کسی که در کیمین قتل او بودند او را بقتل آوردند و مازندران از لشکریان آن سردار بر شد فرار گرفت اتباع افراسیاب چند گاه جلای جلای او را از ایشان نگاهداشتند و جنگها کردند تا وقت ناب مقاومت یاورده از جلاد هم جدا شدند و قتل زکوه در وقت ایشان ماند .

در جمیع سیر قبوله سید قوام الدین که در سنه ۱۱۲۳ بر طرف استنمان مستول گردید و سلطنت آن نواحی برقرار شد بعد از فتح آن نواحی و کوهستان مازندران قتل زکوه را محاصره کرد و بجا که مفتوح ساخت .

نیز در جمیع سیر بگویم امیر دسله پسر شیخ جلال که پدرش از امرای مغیر طغتمتورخان منول بود پس از چند جنگ با سردار و غلبه بر آنها در استر اباد فوت یافت بدینجه نظام و دامن آن و فیروز کوه را متصرف شد و مازان امیر نمبور کورگان در آن نواحی و بلاد حکمرانی داشت .

نیز در جمیع سیر گوید در سنه ۱۱۸۸ که امیر نمبور کورگان از مادر آراء الترخیمت عراقی نمود نواحی فیروز کوه مضرب خیمه کار امیر صاحبفران گردید و در سنه ۱۱۹۰ که امیر صاحبفران امیر نمبور کورگان بواسطه اقل شمش مادراء الترخیمت و زکستان از ممالک ایران سعادت بدین سامان سنود حکومت فیروز کوه و خوار در می و نواحی را با سکنه شخی رجوع نمود که در این نواحی حکمرانی بردانند و سمنان و هزار جریب را با امیر عزالدین ولد سید عادلین مسلم داشته و اما خانزاد با هم امیر همیشه تارن که در مینستان بود در سنه ۱۱۹۰

نیز در جمیع سیر مبارک که در اوایل سال ۱۰۰۰ که موکب امیر نمبور قصد مرجع ترکستان داشت بغیر زکوه آمد و سلیمان شاه را ب حکومت رتی و فیروز کوه منسوب و نمود و بالمال سلیمان شاه از صوت پاه امیرزاد امیر ایشا که گرنجه موکب امیر نمبور بویست و در نواحی آن خود و شبرغان امانت نمود .

نیز در مطلع السعدین گوید امیرزاده رسنم و امیر سلیمان شاه بطرف رمی زقد که تحقیق حال اسکندر شخی مانده ایشان بر سه آمده دانستند که اسکندر شخی قله فیروز کوه را محکم ساخته و پسر خوشبان خود را در آنجا گذاشته خود بکوهستان و جنگل جلادان و استمدار گرنجه است لهذا حضرت صاحبفران امیر نمبور کورگان در نیم دیقده ۱۰۰۰ بد آنجا رسیده اطراف و جوانب فیروز کوه را لشکر امیر نمبور احاطه نموده در حمله اول شهر بند و شهر ایشا را با زمین هموار ساختند و در کوه غلبه و شمش آوردند و یکبرج قله که در دانه کوه بر سر رودخانه بنا کرده باروی از آنجا بالا بر آورده بودند و قلوگیان آب از آنجا بر میداشتند و لا و ران نامدار اب را از پای کوه بگردانیدند و دیگر اسباب قله گیری مرت شد اهل قله از در مجر و استنمان در آمدند آن حضرت همه را عفو فرموده غلت پوشانیده باز گردانید و عاشر ماه مذکور فتح فیروز کوه بغیر وزی بشکست در سنه ۱۰۰۰

در تاریخ عالم آرای عباسی گوید در اول بهار سنه ۱۰۰۰ موکب شاه امیر صفوی با عساکر ظفر شکار از استمدار حرکت کرد و قسمت قله کلغی از آنجا از قنات با صرخ برین و ملک رفیع برابری داشت محاصره فرمود و آن سینه را متصرف شد و قتل عام نمودند و از آنجا بقلعه فیروز کوه رفتند آنها را نیز چون کلغی ان بگردانیدند امیر عا کبا که

# در تفسیر و تکرار

خاندان کونال منگ بعد از محاربه بسیار از قوه داری عاجز آمد و بنده اقبال شاهی بنهاده بسته با همی که در دست کشیده بودند مورد عفو و رحمت شدند و دیگران بباریدند.  
 در کتاب حسن التواریخ تیرمین واقع گاشته گوید خاقان سکندر شان شاه اسمعیل بجانب قلعه استا و خبر از کوه حرکت کرد و فرمان داد تا فاریان عا کر طرف سمار بصبوب کلخند ان فرزند کوه از راه رومی در آن روز یکشنبه نهم شهر رمضان سال ۹۵۹ موافق سگوزیل موکب شاه اسمعیل از قشلاق قم روانه شد و در روز چهارم قلعه کلخند از فرسخ کرده روز یکشنبه یازدهم ثوال در حواله قلعه فرزند کوه تروال اقبال فرمود.

در حین اسیر گوید در سال ۹۱۹ عا کر او زبک بر خراسان اسپهلا با قند موکب شاه اسمعیل صفوی بدفع آنها از صفهان حرکت کرد با و آمده از آنجا بری شنافت و از روی برآه که بود کسند متوجه فرزند کوه گشته حجه اجتماع عا کرده روز در سبلاق اینولایت اقامت فرمودند و از سیر فرزند کوه بطرف سیمان در سر راه جلگه چینی است و بیس و سبز و قرمز و با چشمه آب که سلطان سیدان و سلطان چینی کوسند از فرزند کوه سلطان سبزو بروج در فضل باستان بین نواحی آمده این جلگه شکارگاه او بوده و اینجا هو و کور و غنیمت عید نموده و آن چمن مرغ را کب سلطان سبزو بوده است در تاریخ طبرستان نام دارد که در جون بهار ۹۳۳ روی نمود شترزاده فاریان بر صوب دامغان بجانب دماوند هفت کرد و برآه سلطان سیدان که نشسته بغیر فرزند کوه آمد و نیز سبکوید بعد از فرسخ لنگر طرف سمار امیر صاحبقران تیمور کورگان امیرزاده الغ نیک و سایرین با از راه سلطان میدان بجانب ترمذ دستداد.

در حین اسیر گوید در سال ۸۵۴ که سلطان حسین میرزای کورگان بر استرآباد اسپهلا بافت در تروال سلطان میدان بر عا کر زنگان غلبه کرده پس از این غلبه استرآباد را از حسین مجدد که خویش میرزا اجا شاه ترکان بود تفرع ساخت و نیز صاحب حین اسیر گوید موکب شاه نجاس بزرگ بجهت دفع او زبکان که بر خراسان اسپهلا بافته بودند از صفهان بغیر فرزند کوه آمد و پس از اجتماع عا کر از فرزند کوه سلطان سیدان آمده بعضی از امر او سپاه را بطور متغایر بطام فرستاده خود متغایر آنها حرکت فرمود طول جلگه و چمن لغتسیر یا یکفرسخ و نیم می باشد.

**قوچان** در اصل خوشان بوده و منول از قوچان گفته اند از شهرهای معتبر که در استان خراسان است اکنون پنج شهر در خانوار سکنه دارد از آن بلاد و قبایل مختلف مردم این شهر را تارکین گفتن است تا که در بنای ایل زعفرانلو که اینخانه ایشان در قوچان می نشیند همه در قرا و قضبات اطراف می باشند الا قلیل که در شهر مخلوط سکنه شده اند تقریباً پنج شهر مسکون و قوچان موسوم است دیگر پنج دیگر آن که در طرف جنوب واقع شد و خراب و محل زراعت شده که در محله قوچان خرابه می باشد اینجا مرحوم نایب اسفند نجاس میرزا طالب شاه در محاصره ویران ساخت و باره آن در سراج دیگر را هم توب و غیره یکجا انداخته و باقی مانده بروج و باره را با اکثر بیوت زلزله خیزه ۱۲۶۴ از هم ریخته و زیاده از دو سه در نفس زبر آورده هلاک شده تاریخ این دایه قوچان خرابه شده باقی و دیگر باره خانه را رعارت کردند و در حقیقت شهری تازه گشودند ایضا در سال ۱۲۷۸ زلزله دیگر آمده و خرابه ها خاش وارد آورده تارکین را قوچان جدید خرابه شده گفته اند و تمام قوچان و محله خراب بیک خندق و یکت سور محاط بوده و یکدو چار حندق نیز باین کرد محله و شهر ساخته بودند قوچان مسکون را ۴۰۰ است و باین بر زمین از راه فرعی الی ده ا فرسخ فاصله است دور و زلزله دارد جنوبی موسوم بدروازه عجبسورد و شاه دروازه مشهور و میان قوچان مسکون به متوسط واقع شده مشهور تپه ارک و ساتی تجارت حکومتی آنجا بوده و انبران محل خانه های مسیحی از ایل قوچ می باشد هشت محله دارد در بیت مسجد باین عامر و عامر موجود است بدین تفصیل مسجد ترناب مسجد سورا مسجد با لاده مسجد ضاران مسجد جامع مسجد خرمکان مسجد کرد او علیخان مسجد محمد وردی بیگ که وقتی در بنای آن مسجد علاقه بدان مسجد حاجی آقا رضا مسجد سادات مسجد کر بلاه رمضان مسجد پاچار مسجد علی سلیم مسجد کر بلاه علی اکبر مسجد کر بلاه آدینه مسجد درویش یرم مسجد حاجی حسن خان و غیر ذلک و اکنون ده حمام

### درختسیر قوچان

دائری موجود است و در قوچان باین زنجیره افراط است و میوه جان سردختی در حد تقریباً و شهر تقریباً باغات محفوظ باشد  
 و بزرگ قوچان بسیار آب و تناب و هموردادی و کاکین بسیار و از ضایعات و حرف در این خطه پستین دوزی و ایچ سفینه  
 و سگری تبه کمال است مشهورترین اشخاص این شهر فقیر محمدی است خلف حاجی طاقی کلاه دوز این حاجی محمد علی عبید و عین سال  
 تمام است که در صومعه تاریک خشت و کلی محترمی در خارج شهر میان باغات انزوا و اعتزال استیبار کرده است ریاضات گنیزه  
 و ارضینا بر برده و ایام اشتغال اجناس ذمبول و استزاج در حواسی دست میداده که طبیعت از اقصاء لوازم عادی و عفت  
 میخورد و ناز چهار روز به اکل و شرب میفرزاند و نماز گذارد و همیشه و از اینجا استیبار یافته است که چیزی نخورد و در حالت رجوع  
 حواس که قوی بر کار خویشین مبادند اشتیای تمام علی العاده البشریه بر جا بوده است و مقتضیات آن سپرداخته گویند  
 و ما و اهل اعتزال بحواس ظاهریه اولطافتی پیدا کرده که الم فاحش میرسانند و خاشع سجده رقت و لطافت پیدا کرده بود  
 که چون کسی از حوالی صومعه میگردد کوشش تمام بشود و بزرگ صد میرسانند و خشن بصر تجدی حدت یافته بود که اصلاً در بعضی  
 رنگها و روشنها نظر امکان نداشت و کبذ اشانه و غیره لاجرم بعضی ندابیر طبیعت کثافت و غلطی در آلات نوای مذکور  
 ایجاد کرده شد تا از رقت و لطافت آنها بطنی کاسه شد و بسیرتد اعتدال متعارف رسید مشا را به نیل مراتب عالیه معرفت  
 و انزوار مذکور صحبت بعضی ارباب مکاشفات و اصحاب کرامات را در اوقاف انداز جمله مرحوم آقا عبدالحسین نجار مرید مرحوم حاج  
 محمد کبیر و اینگی باشد مشیر مغزی ایه هرگاه محاوره میسازد از خویشین بقیه تغییر میکند اگر چه تحصیل حسب اظهار خود کرده است  
 و درسی خبر کتب فارسی و انکار آنها خوانده لیکن در تحکم و محاورت نهایت زیرکی و هوشمند را دارد و خلاصه از علاقه هر غایبه مستخلص است  
 و تاکنون زن همبیار کرده و اولاد ندارد و برادرش میرزا جرم می که در خراسان از شاهبیر ارباب فاسلم بوده در سنه ۱۳۰۰  
 هزار و سبصد رحلت نموده فقیر محمد علی از حطام دنیوی باغی و ریشی و آبیان و کاکینی چند دارد بعضی از اهل حیرت نقل کرده است  
 که سال یکصد تومان اجاره باغ و زمین اوست و صومعه مشا را به باین باغ و این زمین واقع شده و ایاه معیشت فقیر همین وجوه  
 و میگویند این املاک بارش باور رسیده اگر کسی هدیه و نیاز قبول میاید بکند و فقر فادام دارد و حتی اهلین اعراب را خوب میداند و  
 اجناس از شرف قوی روی استیبار و میاید و با هر کس موافق مزاق او در محاورت همراهی میکند و قبل از میت سال دو سال هم  
 در کرباب واقع در شمال غرب قوچان بهین حال اعتزال داشته نش بر حسب تقریر خودش تا در سنه ۱۳۰۰ سال بوده این  
 اوقات از بیخ ریاضات آسوده است و حسب الاقار غیر نماز و تعقیب کاری ندارد و اصحابم از اهل قوچان است

و کبر از شاه معتقد در قوچان هزار سلطان ابراهیم پسر حضرت رضاع است بقعه و بارگاه و ایوان و صحن و مسجد دارد همه با عظمت  
 کامل و شکوه تمام اصل بنیاد اولین را سلطان محمد خوارزمشاه بنیاده و چون بقعه را بانجام رسانیده قبل از عمارت ایوان  
 و صحن و سایر محتات خبر هجوم تار استیبار یافته خوارزمشاه با پیچر خان دو چار شده و مقصود خود را اتموشته بانجام رساند پس در  
 فزون بعد امر او حکام دروسای قبایل و ارباب کشتی که در این سرزمین بوده اند اضافات کرده و بر عمارتش افزوده اند و در سنه  
 ۱۲۶۵ کبند و یو ا چهار بدن حرم خرابنده آلیخان زعفران لوان ساخته که بنیادش بر روی همان ریش و اساس همان  
 عمارت قدیم است و نیز در زلزله حسیر محمد و آنکت فاحش دوران بر رسیده و لهذا بقعه از ابر چسبیده اند و این اقام مشغول ساختن  
 همیشه و مخارجش از موقوفه امامزاده است و در سنه ۱۲۸۶ بحکم والدۀ آلیخان ابوان را که گشته بوده بر چیده اند و ازین تجدید  
 عمارت کرده اند و نیز فاحشی پستی بل آورده اند و این امامزاده را اوقاف تابعی است در خوشان و حوالی آن که بوجه مرث و مخارج  
 خدام و استنفاء میرد و در خدمت استانه دوده از سادات مهاجرین مذبحه اتبول علی الاشتهار ال المتوارث ذی حق اند  
 بعضی از اوراق قران کریم بکند شریف میرزا ابیسنقر بن میرزا شایخ کورگان در این امامزاده دیده میشود که از معظم عیال و  
 مخف و تناب عالم است خلی چاکه اگر این مصلحه زنده شود تراشه فکش را بینه بردارد و صفا و استحکام خط این قسمتها  
 زیاده از قد و صف و خارج از زبان است طول صغیر و ذرع و نیم و عرض کبذرع و ده که طول هر سطر کبذرع و عرض سطر  
 پنج که و فاصله بین سطور یکبارک اندازۀ نمیش علم کبصد کبذرع (یکبار سطر) طول جدول کبذرع و سه بارک و هر صومعه هفت  
 ذرع است گویند چون مادر شاه شهر سبزر افق نموده منصرف و شوخاقت مردم وحشی که از لشکر و بهر امان رکاب بودند



# درختی قوچان

فران خط نیز با سبقتی که بر سر قبر امیر صاحبان امیر خجور کورگان بوده برداشته اوراق آنرا مناسی کرده بنیان ساخته  
 و چون اورشاد افشار بشیند امر کرد اجزای آن سر از اندست مردم بگردد و جمع نماید و بسند کند رئیس اگر او بزرگ و مشایخ  
 که این را بشیند اوراق و جزوای آن کو بسند نماید بر اچون که کافدای عطار می بهم بچیده و در هم بگشسته قیل و قیل در رسم و رسم  
 و خود میان جاز اشتران پالان اشتران منور ساخته شدت سوراخ دعا کم کرده و اینجا آورد و در اینجا آن کو هر خشنده را  
 از لاله زده برون آورد این است که ورق با خال خور و دایره است معروف است این فران منظم را امیر خجور با نقل و شمش  
 تمام و نهایت شوکت و احترام روی مراد مخصوصی در جلوار روی خود می کشانیده است .

پوشیده باشد که قبل از حرکت قبایل و طوایف اگر از حضرت انوشیروان از احوال ایندزه خراسان که قوچان واقع در آن است  
 تا بخورد و با جرم و نکاح پوشش مسکن طوایف کرایه که در اصل کرایت ای می باشد بوده چون این طوایف بین حدود و نواحی  
 آمدند که بسیار متفرق ساختند و لی که ایلیا بنا بر سورات نوار پنج صیبه طوایف منول از قبایل بزرگ منور و منول مسایه بوده بلکه  
 مذها و نژاد اوست تا با آنها نسبتی داشته و لیکن از جهت تمدن بر منولهای چکنیز خانه قدم داشته اند چرا که شهر فراخرم پای تخت او کنگ  
 خان پادشاه کرایه بوده و قبل از آنکه منول آنها را متصرف شوند وضع شهری و مدینت داشته بعد از آنکه در چکنیز خان در  
 گذشت و ایل الواس او شوریدند خود را او کنگ خان آورده و بلجی شدند و بصهارت او نایل گردیده چند سال در کنگ حیات دریا  
 او زندگانی میکرد تا آنکه پسران او کنگ خان باور گشت برده از او ترو پر سعادت کردند و او کنگ خان تصدق چکنیز خان کرد  
 آنوقت معروف تبرمین بود و نمودی داشته فرار کرد و مجدداً میان طایفه خود بازگشت و برادر داور بواسطه کفایت و تدبیر و عقل  
 و در خود بدیجات عالی رسید و با او کنگ خان که پسر شده بود طریح جنگ ریخته و او را معذور بلکه مقتول ساخت و منگ او در منور  
 و ایلان فراخرم مرکز دولت و متر سلطت چکنیز خان و اولاد او گردیده و لی طایفه کرایلی ساکن ایران بید بعد از چکنیز خان یعنی با چکنیز خان که  
 از هر دو خانوار از طوایف منول یک خانوار را با خود حرکت داده غربت پوشش نموده این ملک آمده باشند طوایف دیگر  
 تا در و منول با چکنیز خان ناشایست و بلاد روم و اناطولی و عراق عرب رفت و ما مور شدند و در اینجا توقف کردند لیکن طایفه  
 کرایلی از خراسان نجا زد کرده در اینجا ماند تا این اواخر قراخان آنها را متفرق ساخت حسین که اول جد ایلیانهای زعفرانلو که در  
 قوچان حکمرانی داشته و دارند تا به سلسله سلطان بوده پس از آنکه شاه عباس اول بزرگ و ترو دهنه و چچیه و آورد و سب  
 و غیره که در خط آخال است از تصرف او رنگ خارج ساخت شاه قاسم سلطان العبد امیر الامرای داد و در خط آخال که است  
 و چکنیز از زعفران خانوار را اگر او همگن که او سه سال در درامین الکا داشتند که چایند در نایبه فریورده سکینا داد که جلوارنگ  
 داشته باشند در سلطنت شاه سلطان حسین که امور دولت تحمل کرد و اگر او آخال نشین از تاخت و تاز او خجور و بخارستان  
 شورید و روی کبوه و مصلیهای سخت گذاشتند و آن زمان ولایت قوچان و شبروان و خجور و در مسلمان مسکن طایفه کرایلی  
 بود اگر برای اینکه پورته بجه خود دست آرنده بی بود و خجور را با طایفه کرایلی که داشته و در آنکه زمانه آنها را از کمال  
 فریورده خارج ساختند قراخان پسر دراب پکت بن شاه سلطان که دلیل اگر او چکنیز و ایلیان این طایفه بود بر این  
 نیوای استیلا یافت و شبروان از ابورت فرار داد و تمام چکنیز خانوار را اگر او چکنیز را که زعفرانلو و شادلو و کتا و الملو  
 و عمارلو و فراخورلو باشند در بورت های قوچان و شبروان و خجور و مضافات ساکن ساخت چنانکه از بخاران میان  
 تا بخاران منغلی که در حوالی خجور است بر زعفرانلو اختصاص ساخت و از بخاران منغلی تا سلطان بورت شادلو شد کتا و الملو را  
 بست مشبهتند پس انداختند یعنی که از اول خاک جلای خانه که در شمال مشبهتند مقدس واقع تا خط بوسف خان که در جبه  
 منغلی شمال قوچان است ابتدا دارد بورت طایفه جان قربان باشد و کوه شمال چمنه کل باب معروف چمنه کلا پس که  
 که در عمارت نام دارد و کبیرف آن کلات دورگه است و سمت دیگر جلگه که خط راه قوچان مشبهتند در آن واقع مسکن و آید شود  
 (که در عمارت قندهار و اسیاد و منغلی زیاد دارد) خلاصه طوایف فریورده در ممالک مذکوره با نژاد بعد از شبروان خان  
 نام پکت وکیل ریاست داشت پس از او پسرش محمد حسین خان از دولت ایلیان لقب یافت بعد از آن پسرش امیر کونجه  
 ایلیان شد و پسر از او رضا علی خان بن امیر کونجه خان و بعد از او سابع خان بن رضا علی خان ایلیان شد و بعد از سابع خان

# در تفسیر قوجان

امیر حسین خان برادرش انجانا طایفه زعفرانلو و لقب شیخ الله که کرده که هم اکنون مسکینان قوجان مشیروان است و از طایفه کزایع در اصفهان خراسان جماعت بخاری حال در بام و صحن آباد سکنی دارند و در آن که قوجان در آن واقع است از دره کما حاصل خیز معروف خراسان و بکثرت مباد و استعدادهای موصوف میباشند و در قریه سکنه از توابع خوشان ساوا است از عهد سلجوقین صفویه چهار صد سال از این پیش سکنی داشته اند و مالک کلانه طاهر آباد و جمال آباد بوده اند و هستند و این عتبات شاد بوجوب نفوذ نسب نامه که در تصدیق ویت و اندکاشته شده است شیخ نجم الدین کبری برسد و از آن سید بزرگوار و سپه عالیقدر ارباب مزاده علی هنرمند علی بن حسین می پیوندد و پادشاهان صفویه در حق این سلسله رعایتی مخصوص مبذول میداشته اند و نقد و جنس کلاته ثانی را که مالک بوده اند تخفیف داده اند و زمانه در این باب از شاه عباس اول و دیگری از شاه سلیمان ابن شاه عباس و افتخار که بسم الله تعالی شاه الغریز حکم محکم اقدس شاهنشاهی شد آنکه عالیجاان شوکت و جلالت دستگاران خجانت و سعادت اکتانان محبت و محبت همزمان مغربان حضرت قدر قدرت خاقان و عالیجاان خراسان با التفات جانانبات شاهنشاهی مقهور و سده اوزار بوده بدانند که شجره استیاده میرزا عبد القدر بن میرزا جمال الدین لیسوی کبیری ساکن سکنه از توابع صومعه ملک خوشان محفوظ و مقبول نظر مبارک اقدس شاهنشاهی گردیده که در باب ملک موروثی او که عبارت از چهار سهم از دره است سهم قات طاهر آباد و چهار سهم از دره است سهم قات جمال آباد و دو سهم از دره است سهم قات باغ خنجر بوده باشد تمامی و بسکه را رقم فضائیم تخفیفی ابدی برای خوشنودی خدا و رسول خدا و دیگر ائمه طاهری سلام علیهم استبد عالیجاان مستوفیان مالک خراسان مستوفی کرامات متخون فرمان قضا توانان مبارک که در دفا تر خود دیده خود ثبت و ضبط نموده و سهامات قنوات ثانیه مرقوم را از سنه حال بید مع التوام از افرجات نقد و جنس دیوان اقدس شاهنشاهی خارج و مصاف داشته و از حضرت خیر انصارین هر سلطان از سلاطین که در اوج کسب بر ملک رفت ابرایین فرمان فرمای و کار را فرمایند بر آنها هم لازم و واجب است که برای خوشنودی خدا و رسول خدا و دیگر ائمه طاهری سلام علیهم از مصدر رعایات بنیاد اقدس ارض جاپون شاهنشاهی بر شایع او و دوله الاطیاب و الانجاب رقم تخفیف التفات فرموده باشند هر آنکه باعث از دایه مسر و واقعه از سلطان خواهد بود البته حسب المقرر معمول و مرتب داشته و در عهد پادشاه محرز افشیر ریخان الملک ۱۰۱۸ هجری (سلطه الله) از رعایات کرامات لطیف لطف که در منصب عباس تاج خسروان با سر و شکل مهر مریخ تا بعد از که در واقع بجزاویه است این شکل □ در نوشتن فرمان هر جا که باسم سلطان رسیده همان ظم را که در دست داشته است باب طراز و رنگ کلماتی که از پادشاه منسیر میکند شود و در روی طلا با هم آمیخته و معلوم است و صورت فرمان تخفیف که شاه سلیمان صفوی ایاز الله بر نامه میرزا محمد شریف داده

بسم الله تعالی شاه الغریز (شش دانگ باب طلا) فرمان اقدس جاپون شاهنشاهی شد آنکه عالیجاان برفع عالیجاان عسکرت و جلالت دستگاران سعادت و سعادت اکتانان محبت و محبت همزمان مغربان حضرت خاقان و عالیجاان خراسان با التفات جانانبات شاهنشاهی مقهور و سده اوزار بوده بدانند که شجره استیاده میرزا محمد شریف بن میرزا علی شریف الطوسی کبیری ساکن سکنه محفوظ و مقبول نظر مبارک اقدس شاهنشاهی گردیده که در باب ملک موروثی او که عبارت از چهار سهم از دره است سهم قات طاهر آباد و چهار سهم از دره است سهم قات جمال آباد و دو سهم از دره است سهم قات باغ خنجر که واقع در توابع کسوت ملک خوشان خراسان میباشد همگی و تمامی را از مصدر رعایات شاهنشاهی فرمان قضا توانان تخفیفی ابدی بر فراری التفات فرمودیم البته عالیجاان مستوفیان مالک خراسان مضامین مرت متخون رقم فضائیم در دفا تر خود دیده خود ثبت و ضبط نموده و سهامات قنوات ثانیه مرقوم را از سنه حال ۱۰۱۸ سنوات الاستقبال از افرجات دیوان اقدس شاهنشاهی خارج و مصاف داشته و انکس که از فرار حکم محکم شاهنشاهی تخلف و انحراف نموده باشند لعنت حضرت اقدس سجان و نظیرین رسول رب العالمین و ائمه طاهرین که قفا کرده باشند و از رعایات و کرامات خیر انصارین هر سلطان از سلاطین من عبده الا بام که در سر بر فلک رفت ایران فرمانفرمای کاهران گردیده باشند لازم و واجب است برای رعایان خدایان رب العالمین و برای حق شفاعت جناب اشرف المرسلین

# در مختصر قوجان

و امده ظاهرين سلام الله عليهم حين قسم تخمى براولاد تاج التسلط الاطياب لانها للتغات و مرمت فرمايد تحريره عمره بهر  
 و مثل مهربان پنج زاويه مربع كسبج هر انگه تبه سربنده تاج مشهور سليمان بن شاه عباس ثانی در اين فرمان هم  
 كلمات جاگه از شخص سلطنت را بدهد از باب امير نگاشته اند . تاريخ سلسله نجوشان (قوجان) .  
 صاحب تذکره دولتشاهی گوید سلطان اتغر خوارزمشاه در ۵۵۵ در قزم دره خوشان بركت مغاجان در گذشت زین طوط  
 که در سوگ آن پادشاه بود بر سر تابوت اتغر آمد و بگفت و این رباعی بخواند . شاهانك از پادشاهت بپرزید پیش تو بیع  
 نذ که میوزید صاحب نظری کجاست تا در کرد و نا آن به سلطنت این می آرزید .

صاحب تاریخ حبیب السیر نویسد چنگیز خان در ظاهر سمرقند استماع نمود که سلطان محمد خوارزمشاه با سعدودی از راه فراسان  
 بطرف عراق گریخته باشد توپان و سوزنای بیادرد و تو قهر را باسی هزار سوار از عقب سلطان گذران نمود و آنها در بیح الاخر  
 ۶۱۸ از آب آموید عبور کرده بصوب هرات کردند و هر یک را بی پیش کرد از جمله سوبه ای تبوس و از طوس برادگان  
 شناخته چون مرغزار و جسر این امان در آدگان اورا خوش آمد و متعرض این ولایت نشد اما در خوشان و اسفراق بختل  
 و غارت پرداخت . در کتاب مطلع العین در وقایع سلسله مسوره است که هنگام هجرت خاقان سید میرزا شاهرخ  
 کورگان بجان طوس و مشهد مقدس ایالت طوس و خوشان و کلات و سبزوار و نیشابور یعنی الدوله والدین میرزا علی  
 کورگان تفویض شد .

بزرگ مطلع عقیدین در حوادث ۸۱۷ مرقوم است خاقان سید میرزا شاهرخ ایالت ولایت طوس و مشهد و خوشان و غریبا  
 بپرزید خود میرزا با سینه مرمت فرمود .

تیز در این کتاب مسوره است که میرزا علاء الدوله کورگان و میرزا ابوالقاسم بابر در خوشان صفوف خال آراستند اما در ک  
 دولت بیازافاده کار اصلاح انجامید و قرار شد که خوشان در میان فاصله باشد و بنواتمه در سال ۸۵۲ بوده  
 در حین ایست که میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط ۸۵۵ ببارد بکربخالی تخریب فارس و عراق فرموده از هرات حرکت کرد  
 و بقرآغاچ خوشان را سیر نمود .

تیز در حین ایست که میرزا ابوالقاسم بابر در اواسط ۸۵۵ ببارد بکربخالی تخریب فارس و عراق فرموده از هرات حرکت کرد  
 حرکت کرد و بنوامی اسفراق آمد سلطان حسین میرزای بایقرا در بیح الاول ۸۵۵ از هرات بمشهد مقدس آمد و از آنجا بایر  
 هجرت کرده برانگ رادگان عبور فرموده و در جلگه خوشان و بقرآغاچ لقب کوی که در میان خوشان و اسفراق ایست  
 نزول فرمود .

در ۸۳۳ شاه طهاسب صفوی حکومت خوشان را بامیر قلیخان قاجار تفویض فرمود .  
 در هنگامیکه اور شاه پشار موسوم بندر قلی بک در وزارت ملک محمود سیتا بود در این مخالفت برادرانه ملک محمود سیتا  
 به دفع او بخوشان زود آنجا را متصرف شد و بندر قلی بک فرار نموده و در وقتیکه رضای قلیخان سردار ایالت دولت مختار  
 به دفع ملک محمود سیتا امور بود در دفع بک با وی نیز موافقت کرده بدولت صفویه اظهار افتخار نمود بعد از آنکه رضای قلیخان  
 بجانب خوشان فرستند .

بعد از آنکه رضای قلیخان متصرف از تصرف ملک محمود سیتا در دفع بک که لقب بطلماب قلیخان بود بگردد ختر تمام بک خوشان  
 افتاد و شاه طهاسب منع از این کار کرده طهاسب قلیخان برنجید و بمحاصره خوشان پرداخت و مخالفت خود را با شاه طهاسب  
 آشکار کرد و آخر بزرگان و ختر تمام بک را بپیوسته رضی نمود .

در ۸۵۱ که تادشاه از سرفرط غرور سیتان احکام و او امر را بر ضمیمه و زور نهاده بود و بزرگان مملکت مجبور بقیان شده  
 بودند اگر او خوشان نیز بقیان ورزیده و ایلیان نادر را که در قرق رادگان بود غارت کردند و در شاه با قهر و غضب  
 نجوشان آمد اعظم دولت که از سفاک او بجان آمده بودند یا طبع قان برادر زاده اور شاه مشغول شده چنانکه مشهور  
 پیش نگاشته ام در شب یکشنبه از دهم جادی الش ۱۰۵۵ در قرق آباد خوشان با پی هرات در سر برده او که رسیده

# در تحقیق قسروین

شیر کلث آب بنده کذاشته سرش را ازین بریدند و خنجرین اعظم دولت که با بنکار برداختند محمد خان قاجار ابرو آنرا در دست  
 بکت ابروی شاه طارمی محمد صالح خان قزقوی ابوری و محمد طینان هشت راومی کشیدگی باشی بودند .  
 در سنه ۱۲۴۱ نایب السلطنه رضوان جایگاه عباس میرزا طاب شاه خوشا ز اخیله فتح نمودند .  
 در سنه ۱۲۴۲ که موکب منصور عیضرت شاهنشاهی ناصرالدین شاه ابد الله قاسمی بفره از سفر خراسان بدار اخلافه باهر  
 مراجعت میفرمود روز ۲۵ برج الاول بظاهر خوشان نزول اجلال فرمود آروز ۲۰ اردو در این محل بود .  
 نیز در سنه ۱۲۴۳ که بندکان عیضرت قوشوک پادشاهی ناصرالدین شاه غلده الله طکه غریب اقدس و زیارت مشهده تس  
 فرموده بود در روز دوشنبه دوم شوال بظاهر خوشان نزول اجلال فرموده روز چشتمه پنجم موکب مسعود هاپون از اینجا  
 بطرف شهر مشداتهاض سفر نمودند .

## قسروین

شهری است از هر چه آبر استه خوش آب و هوا ولایتی است کم آب زر غش دیمی پسنداش خوب  
 و دانه اکنون نسبت پیش خرابهش زیاد عمارت سلطنتی از بعضی سلاطین باد کار دارد سالها اورنگ گاه و بای تخت  
 بوده و گاهی در اینجا خون دشمنان زار بخت اند طباغ مردش شبیه با ملی آذربایجان است بی شجر و دمسیر و تهو رانه از جمله  
 انصافات ایام سلطنت اسمعیل میرزا میانه است که پس از فوت پادشاه سلطان جدر میرزای ولیعهد که جمعی دولتخواه بسم  
 کردمش بودند خود را صاحب تاج میدانست و اسمعیل میرزا در قلعه قعهه مجوس بود روزگار رنجی رنجت که غیر خالها کردید در  
 مکرستند . القعه سلطان جدر میرزا با شاره زنان نادان عایبان و دولتخواهان خود بجرم در آمد پر بجان خواهرش که  
 نایب سلطان بود و از نسبت نایب آمده و بخدمت و طاعت راغب گشته آن چاره بخت بر گشته شمشیر مرشح بدرد گوهر گشته  
 و تاج ملک بر سر نهاده مظهر و تقوایان اسپاده از اطرف طالبان اسمعیل میرزا که در قعه مجوس بود در استحکام دروازه  
 و بستن ابواب آورده اند ان هواداران جدر شاه هر ساعت با هم عهد دور استحکامات جدر جدمینوزند که بعد از طلوع صبح  
 قعهه بایشب و رویه نایب روز ربه عالم جنس بنی آدم لایح و واضح گردید و هر کس براتی و اسلحه بر تن راست کرد و خند  
 قعهه و شمر و رفته از خواب سر بر آورد و انقلاب موفع و اسباب خود آماده و در باب قاد استاده دید حایان اسمعیل میرزا  
 بجانازان مسدومی پیام کردند که مخالفت ایران و مغربت وزیران که نایب و بران ایران و خرایا مردمان با سرو سامان چون  
 شه القعه ایان روز پنجم بین و غش جانوز برین و جواب جمعی از بیکت به گیری گفته میشدند و طایفه مکتبه انگشته از دو جانب  
 با اسلحه عزم در بار و عزم بستام کردند اسمعیلیان که از پیش عارث و دربان بودند در اندرون و سپردن بار گشودند  
 حیدریان چون آمدند کشیچیان راه اندازند در بسته دست ما گشودند و بنا زعه شروع نمودند و محبت شهر بدو بر شده  
 از دور و یوار با بالابرفشند و شمشیر و جدار پشین می آوردند جمعی حیدریان میخواستند او را از تبه بریزند و قومی بخو استند  
 او را سر برزند جماعت مریدان به شرم و آشوب و قند کرم کردید و بند و زنجیر در ما گشودند و لواط درون ریختند و پواتکا  
 پادشاهی که سالها سجده گاه سلاطین بود و جباه و طاسم بر آن میبودم اسپهان گفته و از دم نخ قاشان و غارتان  
 رفته کردید ایوان بزم پادشاهان و سرداران و میدان رزم اوباشان و چاکران آمد تیرهای خد گشت بهر سو بگریختند  
 و تعلق تن و بر میوفت نایب و تبریزین بر پیشکافت و شمشیر خونین سری انداخت اسمعیلیان چون غلبه جدر بان بدیدند  
 قشش را بچاره پسندیدند بر در هر خانه رفته او را خواستند وی از ترس پنهان و از دشمنان روگردان شده خواهر بری ام  
 با محبت دیو خلعت شیطان فطرت راه بردشمان گشوده بر آورد اسپهان زمان نبود مریدان مرشد سوز و چاکران  
 خوابکش میان حرم و خانواده رسم و کرم رنج رفته جانش گشته تا کام را دران جوانی و آغاز کار آنی بجز می قشیح  
 و گناهی شینغ با تیغ بیدار گشته و بخوش گشته کار از کار گشت و قیامت گیری و عشر عظمی آشکار گشت اما لی حدم  
 محرمی که سالها بفرزت ندیده بودند مستهای دولت دیدند از کیو جدر شریف پادشاه عادل و مرشد کامل رو برو بقیسبل  
 و کتفین برین آمده طرف شاهزاده جوان بدون سبتر بریز بر میان افتاده شدند با دو خان بر کشیدند و کربانها بر در  
 مویها گشندند و مویها مکر و نایب این ایات سو کواری و ناله و زاری میگریزند که بچی در گزای سپهر گبوه و و ظلم این